

فر دوسی

هفته نامه

امروز

U.S. Price \$4.50

FERDOSI EMROOZ

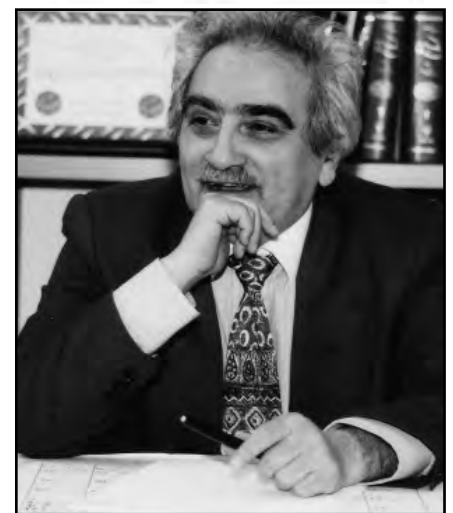
Wednesday, September 12, 2012 Issue No: 120

سال سوم، شماره ۱۲۰، چهارشنبه ۲۲ شهریور ماه ۱۳۹۱



توطئه تجزیه طلبی، هرگز...!

زمزمه «تجزیه طلبی» تضمین ادامه حکومت اسلامی است!



در این ۳۳ سال که گیر و گرفتاری حکومت اسلامی را داریم که در بدو انقلاب برای بی دردسر حکومت کردن - ادامه توطئه و شورش، قیضه کردن قدرت - جمعی از ما مهاجران را نیز به ترفندی و تهدیدی و تطمیعی و تحریصی (دردسرتان ندهیم) با اردنگی به خارج فرستاد و ما نیز به جای این که ببینیم از چه ناحیتی درد می‌بریم، ضمن مالیدن آن «موضع مخصوص» بایکدیگر مرتب یا «مبارزه عقیدتی» داشته ایم یا بگو مگو بابت خاطرات تاریخی و رویدادهای سیاسی چهل، پنجاه و هشتاد سال گذشته که حتی می‌رسید به زمان سلطان ابن سلطان مغفور!... با این که طی این مدت مهاجرت و تبعید ما، دژ کمونیسم بر اثر زورگویی و کشتار استالین و فساد برژنف و شرکا، از درون ترکید و فاتحه! و آوار کمونیسم نیز موجب له و لورده شدن چارچوب مارکسیسم هم شد و بر خورد عقیدتی هم با خیل پیروان ریز و درشت انقلابی و لیبرال چپ، مالید و رفت پی‌کارش ولی اکثر آنها برای این که چراغ دکان بگو مگوهای سیاسی خاموش نشود از ماجرای «شاه و مصدق» شروع کردند و این که کودتا بود و یا حکم عزل؟!... و بعد در همین حیص و بیص حقه «اصلاحات» و ظهور «سید محمد خاتمی» نیز مزید بر همه این بگو مگوها و رگ گردن سیخ کردن ها و دعوای سیاسی شد...

به هر حال حرف و حدیث های خرده ریز در این سال ها کم نبوده ولی کوتاه کنیم که رسیدیم به زمزمه «فدرال» و بعد «خودمختاری اقلیت های قومی» و کم کم «استقلال» سرزمین های غصب شده اقوام از سوی «فارس ها»!! و در این میان جمعی از کنار مرزی های دیگری - که هر کدام در جوار یک کشور همسایه هستند - بر طبل «تجزیه طلبی» کوبیدند. هم چنین و لخر جی یک جمهوری - که نامش و خاکش مال سرزمین ماست - و بعد ادعاهای چند شاخ شکسته در آرزوی یک سرزمین مستقل (که پشت قباله عمه جانشان بیندازند) و این آخری ها که خوری یک عضو مجلس نمایندگان آمریکا در زمزمه پیوستن دواستان غربی و شرقی آذربایجان ایران به جمهوری آذربایجان به میان آمد (لابد همین اوساچسک ها و خرچسونه های خارجی، فردا پس فردا لایحه استقلال خوزستان، کردستان و بلوچستان و خراسان بزرگ را پیشنهاد و ضمیمه طرح تجزیه ایران می کنند) تاگیرو گرفتاری های خود را با حکومتی حل کنند و از شرش خلاص شوند که موی دماغشان شده و مردم ما را هم اسیر موهومات دینی ساخته است.

صد البته صغری و کبری این تجزیه طلبی را هم به خیال خودشان جور کرده اند بابت: زبان، فرهنگ، مذهب، ظلم مضاعف، تبعیض ... و بالاخره حاکمیت حکومت اسلامی که صد البته در حقیقت آن ها، موی لا درزش نمی رود ولی همه آنها ربطی به این ندارد که آوار و خاک و خاشاک آن روی خاک بر سر مردم، ایران پاشیده شود آن هم به دست هموطنان ایرانی که سال ها با مردم ایران در یک سرزمین زیسته اند؟!

گیریم لهجه اشان با اکثر مردم سایر استان های ایران نمی خواند یا زبان شان را دوست دارند یا می خواهند باب میل خودشان لباس بپوشند و برقصدند و با دیگران سلوک داشته باشند که این که قرن ها داشته و آب از آب تکان نخورده مگر این که زمانی یک دولت خارجی (شوروی سابق) که از

فرصت تغار شکسته جنگ جهانی دوم و ماست ریخته شده در ایران، فرصت طلبی کرده و در آذربایجان و کردستان دو تا شاخ بر ایمان تراشید که مردم نیز آنها را شکستند. با این حال این بنده در «فردوسی امروز» همیشه - نه این که به واقعیات آن چه در جای جای ایران از جمله مناطق کناری مرزهای ایران که اقوام بزرگ ایرانی ساکنند، بی اعتنا باشد و آنها را نادیده بگیرد که همه اقوام ایرانی، هموطنانی که «ملت ایران» نام دارند را دعوت به سرنگونی غول حکومت اسلامی می کند که مانع از این است تا ما و همه ما - و نه فقط کرد - آذری و خوزی و بلوچی - که همه آحاد ملت ایران به عدالت اجتماعی، به حق و حقوق خود برسیم و رژیم حاکم، ظلم و ستم و فقر را به همه ما یکسان تحمیل کرده است. در این نبرد مرگ و زندگی حیف است که از تجربه و خلق و خوی مبارزه هموطنان کرد و بلوچ از مقاومت و هوش اقوام عرب زبان و ترکمن و شجاعت و صلابت آذری ها و بالاخره تمام مردم ایران، محروم بمانیم به خصوص که پس از دو قرن ما شاهد ظهور خورشید تازه ای در افق کشورمان خواهیم بود، خورشیدی که به ما نوید ایرانی آباد و آزاد را در تمام سرزمین وسیع کشورمان می دهد.

ماسعی کرده ایم در فردوسی امروز از بگو مگوی بی حاصل لافاقل در این موارد حیاتی خودداری شود که به قول نویسنده خوبمان خانم الاهی بقراط اصلاً و ابداً جای طرح و گفتگو و مباحثه هم ندارد. مثل این که ما بیاییم جر و منجر کنیم که خلیج فارس را به اعراب ببخشیم یا نه؟! یا دریای مازندران دو دستی تقدیم روسیه شود و یا طومار امضا کنیم که جمهوری اسلامی، حکومت اسلامی ابدی ایران باشد!

با این حال ما روی جلد و صفحاتی را اختصاص به محکوم کردن هرگونه مطرح ساختن و گریه و مویه «تجزیه طلبی» کرده ایم و به هیچ وجه آن را در شرایط کنونی کشورمان و اسارت مردم ایران به صلاح «منافع ملی» همه ملت ایران نمی دانیم و تمنا داریم که مدعیان و یا آثانی که بوی کباب (خر داغ می کنند) به مشامشان رسیده، کوتاه بیایند.

اقوام ایرانی و مردمی - که این عده معدود برای آن چندی است یقه جرمی دهند - در آینده رهایی ایران بیش از این ها به خواسته هایشان خواهند رسید که مدعیان کنونی برایشان «در باغ سبز» باز کرده اند! به قول حضرت اجل سعدی:

دراز نای شب از چشم درد مندان پرس
تو قدر آب چه دانی که در کنار فراقی؟!

گروکشی با سلامت امام زمان؟!

● «در هفته گذشته ده ها ایستگاه جمع آوری «صدقه» برای سلامتی امام زمان (عج) در ایران شروع به کار کرد» (اخبار ایران)

— امامی که قربانشان بروم ۱۲۰۰ سال است که چهارستون بدنشان سالم است و به هیچگونه ناخوشی، دردی، مرضی، انفلونزایی دچار نشده و حتی آپاندیسیت ایشان هم کمی ورم نکرده ... و همچنان از سلامت کامل برخوردارند و نزد خداوند نیز اعتبار خاصی دارند که با ایشان مشورت هم می شود (یعنی در نهایت عقل و درایت هستند و سلامت) پس دیگر «صدقه» لازم ندارد؟!

حق نیست که اگر حکومت و لخر جی کرده است. برای پول تو جیبی خود، از سلامت امام زمان مایه بگذارد و حفظ الصحه ایشان را «گروکشی» کند؟!



آنچه در تماس تلفنی، ارسال فکس، گفتگوهای خصوصی و دوستانه برای شما یادداشت کرده ایم؟!؟

سخن دوست:

گرفتار (به) و (از)

— «تیرت روی جلد شماره گذشته غلط بود: «بی نیازی حکومت ضد مردمی به همیاری مردمی» باید به جای (به) همیاری) می نوشتید (از همیاری مردمی)».

● ملتی به خاک سیاه نشسته و زمین زیر پای هموطنان آذری لرزیده و زیر آوار هستند شما گرفتار (به) و (از) هستید؟! نخیر غلط نیست و اگر شما غلط گرفتید یک نمره از دیکته ما کم کنید و به ما به جای نمره ۲۰، نمره ۱۹ بدهید!

عجبا به روزگار!

— «از روی جلدهای مردمی مجله فردوسی تهران (فیدل کاسترو، چه گوارا، جهان سوم، رهبر سیاهان آمریکا، حمایت از ویت کنگ ها و ویتنام ...» در اینجا رسیده اید به عکس یک هنرپیشه یا ورزشکار و صندوق گدایی».

● حضرتعالی مثل این که در همان ۴۰، ۵۰ سال پیش «منجمد» شده اید؟! فیـدـل کاسترو و چروکیدۀ جهان سوم پاشیده! چه گوارا، را در جنگل دراز کش کردند! رهبر مقتول سیاهان جایش را به رییس جمهور سیاه پوست داده، ویتنام عرصه سرمایه گذاری آمریکا شده ... شما هنوز اندر خم یک کوچه اید؟!؟

سلیقه های متفاوت

— «در شماره های گذشته در سال های اول، دوم خاطره های خوبی از نظام گذشته ای ها چاپ می کردید ولی به مرور کم شده است».

● قبول بفرمایید که تأمین همه سلیقه های شما عزیزان خیلی مشکل است به خصوص که عده ای

حال و احوال...

الفا یاد بگیریم یا کلاس اکابر؟!؟

xxx

۴- «این دری وری ها تکراری احسان نراقی که نه (دکتر) است و نه (پروفسور) تا به حال صد بار زده و گفته، شما دیگر چاپ زده اید؟! این مرتیکه اسهال گلودارد!»

— حذاقت جنابعالی در تشخیص انواع اسهال حائز کمال اهمیت است!؟

خارج از محدوده!؟

تمرین دموکراسی

● لااقل ایرانیان بروند در انتخابات آمریکا رأی بدهند ولو شده ورقه سفید که اولین گام های دموکراسی را بردارند تا بالاخره عادت کنند.

— اکثر هموطنان می گویند از قبل معین شده چه کسی باید رأی بیاورد و خیال خودشان را از «تمرین

دموکراسی» راحت کرده اند! افتخار پرچم فروشی

● سردبیر و مدیر «فردوسی امروز» چه احتیاجی دارند که در تلویزیونی کارکنند که پرچم مقدس ایران را می فروشند؟

— چرا یک جوان صاف ندانید که کانال یک تلویزیونی مبارزاتی است و «سردبیر و مدیر فردوسی امروز» در آن برنامه ضد رژیم دارند و غیر از آن فروش پرچم ایران (گرچه مقدس) ولی چه ایرادی دارد؟ بهتر از این نیست که شما بابت عقده اتان به دیگران عیب و ایراد بی—هوده می گیرید؟!؟

زور و پول

● ایرانیان ۳۰ میلیون بودند و یک امپراتور ۲۵۰۰ ساله را ساقط کردند و حالا که دو برابر شده اند زورشان به یک حکومت شندره پندره آخوندی

نمی رسد؟

— اولندش حکومت اسلامی هم یک ریشه دینی — ۱۴۰۰ ساله دارد. دومندش زور ۳۰ میلیونی نبود و دلار سیصد هزار میلیونی بود و توطئه مافیای بین المللی، سومندش این که شما هم در اینجا (یک زور و پولی) از خودتان نشان بدهید! پخش ۲۴ ساعته خبرهای رژیم ● این رادیو تلویزیون های فارسی زبان چقدر از جمهوری اسلامی موجب می گیرند که صبح تا شام خبرهای این رژیم منحوس را بهتر از برنامه خبری خود آنها پخش می کنند؟

— تعدادی از ای—ن تلویزیون خبرهایشان از ب—رنامه هایشان جداست که تا ح—دودی خبرها بی طرفانه باشد و جبهه گیری علیه رژیم در برنامه هاست!

بی اعتماد به بانک های اختلاس شده!؟

معمولاً می گفتند راه دزد زده امن است (یکنوع اطمینان برای مسافران در دوران خان خانی و زمان سرگردنه گیری) ولی کسانی که پول در بانک های رژیم ذخیره می کنند و یا به حساب خود می گذارند، نایستی چندان به این ضرب المثل (با توجه به اختلاس های اخیر) اطمینان کنند! کما این که با اختلاس سه هزار میلیارد تومانی — و حجم تاریخی آن — فکر می شد که حالا حالاها بانک ها امن است ولی دو سه اختلاس دیگر نشان داد که حتی راه های فرعی درآمدها هم چندان امن نیست (مثل اختلاس میلیاردها تومانی در شرکت بیمه و هلال احمر)!

هفته گذشته نیز اعلام شد که ۶ نفر در حوزه بین المللی بانک مرکزی به اتهام فساد مالی دستگیر شده اند (بگویند دزدی که سرراست تراست؟! ... هم چنین مدیر کل حراست مرکزی که خود پرسنل وزارت اطلاعات بوده است و یکی از معاونان بانک مرکزی به همین اتهام (دست کجی) از کار برکنار شده اند که این شخص اخیرالذکر پیش از معاونت بانک مرکزی، مسئولیت معاونت وزارت اقتصاد و امور دارایی را هم برعهده داشته است و به واسطه مشارکت در جریان اختلاس سه هزار میلیارد تومانی از جمله مسئولانی است که به دستور رهبری از تعقیب قضایی مصونیت یافته بود ولی از معاونت کنار گذاشته شد اما (بلافاصله) او را به معاونت بانک مرکزی برگزیدند: دزدی که نسیم را بدزدد، دزد است / در کعبه گلیم را بدزدد، دزد است / ...

بالاخره کسی که انقدر بابت دزدی نزد «رهبر معظم» آهن و تلب دارد (که نمی توان از گل نازک تر هم بابت یک اختلاس بزرگ به او تشرزد) جادار که تجیب شود و قدر ببیند و بر صدر بنشیند ... و لابد این بار او را مأمور شمارش دلارهای درآمد نفتی خواهند کرد.

چرا شکفته نباشم، خدا سبب ساز است / دری که بنده ببندد، در دگر باز است / ...

ترویج گدایی گری!

روزنامه «حمایت» نوشت: تکدی گری (گدایی) جرم یا معضل اجتماعی؟

— هیچکدام! برنامه انقلاب اسلامی و حکومت اسلامی برای تقسیم فقر در کشور در حد فریضه دینی؟! **اصلاح طلبان ناز نازی!**

روزنامه «اسرار» نوشت: اصلاح طلبان بانظام قهر نکرده اند.

— لب ورچیده اند که چرا مدتی از مشاغل دور و دستشان از خزانه کوتاه و سهم کمتری دارند!

فرمانده سلول های انفرادی! سخنگوی قوه قضاییه گفت: به دستور مقام معظم رهبری به قضات توصیه شده کسی به انفرادی (سلول) نرود.

— زندانیان دستور قضات را

نمی خوانند. وزارت اطلاعات و دایره اطلاعات سپاه گرداننده اصلی سلول انفرادی در زندان ها و شکنجه زندانیان هستند!

زنگوله انتخابات آزاد

روزنامه «فرهیختگان» نوشت: حمایت رییس مجلس اسلامی از انتخابات آزاد در سوریه.

— ایشان اگر «بیل زن» هستند اول باغچه خودشان را بیل بزنند! و زنگوله انتخابات آزاد را گردن گربه رهبری بیندازند!

کدام مغز و هوش؟!

روزنامه جمهوری اسلامی نوشت: هوشمند سازی تجهیزات و تسلیحات از اولویت وزارت دفاع جمهوری اسلامی است.

— با کدام «هوش» و «مغز» در حکومت اسلامی؟!

وزیر بیکاری

روزنامه «جهان صنعت» نوشت: وزیر کار وظیفه اش را انجام دهد.

— با افزایش لشکرهای بیکاران، نامبرده وزیر «بیکاری» است نه «کار»!

جزئیات جنایات!

روزنامه «آفرینش» نوشت: جزئیات پرونده فساد مالی برای مردم شنیدنی خواهد بود.

— جزئیات جنایات و فجایع رژیم خیلی شنیدنی تر ولی متأسفانه اشک انگیز و دلخراش تر است.

پذیرش جوانان

روزنامه «ملت ما» نوشت: ذهن جوانان در سیطره بازی های غربی است.

— برای این که نه فقط حکومت اسلامی که «اسلام ناب محمدی» هم چیزی برای ذهن و زندگی جوانان ایرانی نداشته است.

برو گمشو!

روزنامه «رسالت» نوشت: نظام جمهوری اسلامی شورای امنیت را نماد دیکتاتوری می داند.

— پس چرا گورش را گم نمی کند و از سازمان ملل و نهادهای آن بیرون بیاید؟!

پیت حلبی!

روزنامه «اعتماد» نوشت: این احمدی نژاد، آن احمدی نژاد نبود!

— پیت حلبی، پشت و رو ندارد!

جرم بی حجابی؟!

رییس قوه قضاییه گفت: بی حجابی جرم است.

— نه این که توی پستو و اتاق خواب مردم بروید؟!

حذف مفتخوری

روزنامه «تهران» نوشت: مجلس خبرگان بر طرح اقتصاد مقاومتی رهبر معظم تأکید کرد.

— اول ریخت و پاش مجلس مفتخورها را حذف کنند!

تغییر مجری!

روزنامه «ابتکار» نوشت: به گفته لاریجانی، مجلس دنبال تغییر مجری انتخابات نیست.

— مگر صندلی چهارسال نمایندگی زیر پایشان زیادی کرده؟! **حذف ریش سفیدها!**

روزنامه «اطلاعات» نوشت: رهبری توصیه کرد که تحول در حوزه های علمیه ضروری است.

— در واقع تسویه ریش سفیدهایی که می دانند که رهبر بابت فقه اسلامی هیچی بارش نیست. **نماز نمایشی!**

آیت الله سید علی خامنه ای گفت (روزنامه رسالت): وظیفه خود را درباره نماز ادا نکرده ایم.

— بدتر این که نماز را «نمایشی» اش کرده اید!

کدام پژوهشگر؟

روزنامه «فرهیختگان» نوشت: پژوهشگران برای حل مشکلات، نظام را همکاری بدهند!

— مگر پژوهشگر سیاسی هم توی مملکت مانده و یا جرأت نفس کشیدن دارد؟!

سپاه پاسداران،

کارخانه طلبه سازی دایر می کند!؟

می گفتند: گل بود و به سبزه آراسته شد! سپاه پاسداران اعلام کرده است که در صد ایجاد حوزه علمیه است. (حوزه مذهبی طلبه پروری!)

بر اساس این طرح سپاه از طریق تربیت و سازماندهی طلاب (البته پاسداران بدون انیفورم) حوزه های علمیه دو پروژه را تعقیب می کند: کنترل منازل و محل تدریس مراجع و آیات عظام و روحانیون طراز اول به نحوی مؤثرتر از گذشته! و دیگر ایفای نقش پروژه مرجع سازی از طریق طلاب سازمان یافته وابسته و تضمین بقای رهبری؟

به این ترتیب در آینده «حصر خانگی» برای مراجع و سایر آیات عظام که نق و نوقی به رهبری دارند، در میان نخواهد بود! جیک و پیکشان تحت کنترل «سپاه» است. آن هم به شیوه «احزاب کمونیستی استالینی» در شوروی و سایر کشورهای اروپای شرقی (نه این که آن حکومت ها و رهبری آنان پابرجا مانده!؟) و دیگر این که دیگر هیچ عرصه ای باقی نمی ماند (اعم از اقتصادی، سیاسی، دانشگاهی، علمی و ... مناقصه ها و واردات و صادرات) که زیر قبضه فرماندهان سپاه پاسداران نباشد!

ضمن این که «دانشگاه مداحی» هم زیر نظر سپاه خواهد بود! که بتوانند این او باش را به کر بلا و نجف و سایر جوامع اسلامی (شیعه زده) هم صادر کنند و گرنه در کشور خودمان در این ۳۳ سال که از این بابت به خود کفایی در مداحی و روضه خوانی رسیده ایم.

چون هست غم ات، غمی دگر حاجت نیست

با خون دلم، خون جگر حاجت نیست

گفتم که هزار نوحه گر بنشانم

ماتم زده را به نوحه گر حاجت نیست

دامداری و طلبه پروری!

زمین های کشاورزی را هفت، هشت ماه پیش به «اماراتی» ها - بیشتر «قطر» ی ها اجاره داده اند: لابد بایر بوده و محصول نمی داده و کشاورزی نمی شده و به پول نزدیک کرده اند!!

حالا صحبت از دامداری هاست مدیرعامل اتحادیه دامداران گفته است: چهل درصد صنعت دامپروری کشور تعطیل است!!

این هم بی علت نبوده که بر حسب فرمول امام، دامپروری ها را تعطیل و حوزه های علمیه بیشتری را دایر کرده اند!

یکی از رجال دینی تعریف می کرد که روزی به دیدار یکی از علما به محل تدریس او به قم رفته بودم و در مسجدی که محل تدریس او به طلبه ها بود، پس از درس وقتی با ایشان از در مسجد بیرون می آمدیم اشاره به زنجیری که از این ور به آن ور در بسته بود، کردم و پرسیدم: حضرت آیت الله حکمت این زنجیری که جلوی در مسجد بسته شده برای چیست که احیاناً سگی و الاغی و چارپایی داخل مسجد نشود؟

حضرت آیت الله جواب داد: نه برای این است که این گاوان و خران داخل از در بیرون نزنند!

تلگرافی

مجلس خبرگان: خفتگان!

جواد لاریجانی: شارلاتان!

مردم: دیگ جوشان!

زندانیان سیاسی: صف شکنان!

اصلاح طلبان: درماندگان!

کابینه رژیم: وطن فروشان!

مجمع مصلحت: ماله کشان!

شورای نگهبان: مجمع ابلهان!

بشار اسد: سردسته قاتلان!

قطعنامه غیرمتعهدها: زباله دان!



... و چنین است که آمریکا، آمریکا شد!

حزب طرف چوب لای چرخ مملکت نمی گذارد همه تلاش می کنند - با حفظ آرمان های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود - برای آن که کشور را بسازند و ما برای خراب کردن حریف، از خراب کردن مملکت نیز دریغ نداریم.

این اشکال، نه به رژیم جمهوری اسلامی ارتباطی دارد و نه به نظام پادشاهی. این اشکال در خود ماست در «فرهنگ» ماست در فرهنگی که یک هزار و چهارصد سال قبل به ما تحمیل شد. فرهنگی که ما را - «خواسته های شخصی» ما را - ارجح بر همه چیز می داند. ما کشور را برای خودمان می خواهیم. ما ایران را برای شخصیت مورد علاقه خود می خواهیم از این روست که طرفداران شاه طرفداران مصدق و یا حتی طرفداران خمینی، یک وجه اشتراک می یابند و ایران را از یاد می برند و درست به همین دلیل است که نشانه ی ایران یعنی پرچم سه رنگ شیر و خورشید می تواند توسط یک ملای درجه ۳ حذف شود و صدای کسی هم در نیاید.

باید کاری کرد. باید قبول کرد که آنچه مهم است ایران است و با این متر و معیار مسائل را اندازه گرفت که اگر چنین شد کسی برای حذف جمهوری اسلامی خواهان حمله ی نظامی بیگانه به کشور نمی شود. اگر آمریکا، امروز آمریکاست به خاطر آنست که مردمانش به آمریکا، بیش از هر چیز اهمیت می دهند. ... و چنین است که آمریکا، آمریکا شد!

تماشای مراسم می پردازد و قبلی ها، بعدی ها را تأیید می کنند و بعدی ها از قبلی ها به نیکی یاد می کنند و لودر چارچوب حزب خودشان. اما ما - رضاشاه را از تاریخ ایران جدا کنید و البته کاری که محمدرضاشاه در جریان جشن های دو هزار و پانصد ساله کرد - کدام پادشاهی را در ایران سراغ دارید که از پیشینیان خود یاد کرده باشد (البته به نیکی) کدام نخست وزیری را حتی در همان دوره پادشاهی سراغ دارید که از سلف خود به نیکی یاد کرده باشد اگر رضا شاه نام چند خیابان را - مثل شاه عباس، نادر شاه و یا ... انتخاب کرده بود کدام بخش از تاریخ ما در سطح توده مردم به عنوان ارزش و اهمیت عرضه شده بود؟ ما هر چه در گذشته داشته ایم بد و زشت بوده است و امروز فقط امروز سرآمد جهانبیم! چندی همین جمهوری اسلامی را نگاه کنید. چند رئیس جمهور داشته است. همیشه جز آن که بر سر قدرت است، حتی از نگاه خودشان بقیه یا جاسوس بوده اند یا دزد و یا منحرف...

۳- ختم کلام: ختم کلام این که این دو گروه در برنامه های انتخاباتی اشان بیشترین ایراد را از هم می گیرند، گاهی البته پا را از این هم فراتر می گذارند و به «حیات خلوت» زندگی خصوصی هم نیز سر می زنند - نه خودشان که البته با هدایت خودشان و همکاری اطرافیان. اما به محض آن که نتیجه اعلام شد همه، یکی اند برای آمریکا. مبارزه حزبی پایان می گیرد و کسی برای خراب کردن

۱- پرچم

در این برنامه ها آنچه که پیش از هر چیز نمایان بود وجود «پرچم آمریکا» به عنوان بارزترین نشانه تعهد طرفین بر هویت ملی بود. هر دو حزب هر کدام نشانه ها و علائم خود را دارند، اما حتی بیش از نشانه ها و علائم خود، در بسیاری از مراسم ملی و حزبی از پرچم آمریکا استفاده می کنند. مهمی که ما ایرانی ها معمولاً کمتر به آن می پردازیم به طوری که در جلسات حزبی و سازمانی ما - چه در داخل یا خارج از کشور - نشان سازمان یا حزبمان آشکارتر و چه بسا مهم تر از پرچم کشورمان است.

می بینیم که هر دو حزب با هم اختلاف دارند - اصلاً دعوا دارند - همه چیزشان متفاوت است اما در مورد پرچم کشور بر این باورند که از همه چیز مهم تر است و هر دوی آن یک نگاه دارند. و ما، اما علائق گروهی و حزبی امان بر هر چیز تقدم دارد و حتی کشورمان!

۲- عدم نفی ارزش ها

شرکت کنندگان در هر دو برنامه ویژگی دیگری هم دارند ارزش های تاریخی خود را نفی نمی کنند. نقد می کنند نفی نمی کنند. در سخنرانی ها، معمولاً از شخصیت های سیاسی برجسته در گذشته ها نام برده می شود و یا رئیس جمهور اسبق آمریکا، «بیل کلینتون» برای دفاع از «اوباما» به صحنه می آید یا «جان کری» که روزی خود به عنوان نامزد اصلی در همین صحنه بود، در گوشه ای از سالن به



شهرام همایون روزنامه نگار

در دو هفته گذشته، دو حزب آمریکا: جمهوریخواه و دموکرات کاندیداهای خود را برای انتخابات امسال و گزینش رئیس جمهور چهار سال آینده این کشور معرفی کردند. جالب است که این برنامه ها آشکارا برای تماشای میلیون ها بیننده مستقیماً از شبکه های تلویزیونی پخش می شود اما ما ایرانی ها، نه تنها از آن درس نمی گیریم بلکه توجهی هم به آن نداریم.

به همین دلیل اجازه می خواهم نکاتی که از این دو برنامه، توجهم را جلب کرده است با شما نیز در میان بگذارم.

سعید نقیبزاده نائینی سوئیس

تا قبل از استقرار حکومت اسلامی، «خانه مشترکی» داشتیم به اسم «ایران». خانه ای که قرن‌ها بالا و پائین‌های بسیاری را دیده ولی با مشکلاتی که امروز با آن روبروست، هرگز مواجه نبوده است.

خانه ای بود که از نظر اقتصادی و فرهنگی کم کم داشت عقب ماندگی‌های خود را جبران می کرد گرچه از نظر سیاسی و اجتماعی احتیاج به تغییرات و تحولات اساسی داشت.

در همان سال ۵۷ با شرائطی که پیش آمده بود، توان آنرا یافته بودیم که آن «تحولات اساسی» را انجام دهیم. این خانه مانند همه مجموعه‌های ساختمانی احتیاج به مدیرانی داشت که آنرا اداره کنند که همان حکومت است. تا سال ۵۷ هرگز ما صاحبان خانه نتوانسته بودیم مدیران این خانه را انتخاب کنیم و هرکدام از آنها در شرایطی خاص خود، این خانه را اداره می کردند که البته بسیاری از آنها دلسوز بودند و رفاه جامعه را آرزو داشتند.

در سال ۵۷ ملت ایران برای اولین بار ظاهراً امکان آنرا یافت که «انتخاب مدیران» را خود انجام دهد ولی متأسفانه چون تجربه و آگاهی لازم را نداشت، به افکار، عقاید و نظرات روشنفکرانی نگاه کرد که گروهی آگاهانه و دسته ای نا آگاهانه او را به راهی راندند که امروز در «باتلاق» آن گرفتار است.

اما مدیران تازه که «هیچ آگاهی از کشورداری» نداشتند، پایه‌های اقتصادی، فرهنگی سیاسی و حتی مذهبی آنرا هم که مدعی نمایندگی آن از سوی الله بودند، از میان بردند و بنای ایمان را «محزوبه» کردند بطوریکه هر لحظه می تواند روی سر ساکنان آن خراب شود. این مدیران تازه با همسایگان به «کج رفتاری» و «عناد» پرداختند و جنگی خانمانسوز را ساکنان خانه تحمیل کردند. با همه دنیا به ستیز برخاستند و دشمنی و کینه توزی را در همه جا رواج دادند. جمعیت عظیمی از این ساکنان از این خانه کوچ دادند و آنهایی نیز که مانده اند کمرشان زیر فشارهای اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی خرد شده است.

آن چه مسلم به نظر می رسد این که بنا دیگر «تاب» پابر جایی ندارد و در اینجاست که دو نظر برای ساکنان داخلی و کوچ کنندگان غربت نشین وجود دارد: اولین نظر که بسیار به ظاهر ساده و منطقی به نظر می رسد و بسیاری از کشورهای دیگر و استعمارگران نیز همان را خواستارند، «تعمیر این بنا» و «تعویض مدیران» آنست.

این تعمیرگرانی که در داخل هستند سالها وقت داشتند که این بنا را اصلاح و رفاه و صلاح جامعه را فراهم کنند ولی متأسفانه نتوانستند و حتی اگر می خواستند نمی توانستند. چرا؟ چون

قانون اداره این بنا که همان «قانون اساسی» باشد «جوابگوی هیچ تعمیر و تغییری» نیست. شخص و اشخاص نیستند که باید تغییر کنند بلکه قانون اداره این بنا است که این ساختمان را به این روز انداخته است. خمینی که بود همین بود و خامنه ای که هست همانست و هرکس دیگری هم که بیاید جز این نخواهد بود.

مدعیان «تعمیر و تغییر» تازه به خارج آمده نیز تفاوتی با داخلی‌های آن ندارند با این تفاوت که دروغگوتر و کینه توزتر از رفقای داخلی خود هستند. اگر آیت الله خمینی قول دروغ داده بود، «حجت الاسلام کدیور» چشمان خود را به دوربین می‌دوزد و با وقاحت دروغ می‌گوید. می‌گوید مردم در تظاهرات گفته‌اند: «هم غزه هم لبنان جانم فدای ایران!» که حتی اگر ایشان فارسی را درست می‌دانست می‌فهمید که این جمله من درآوری از نظر مفهوم با هم نمی‌خواند. آن دیگری چنان عناد و دشمنی با ایران دارد که وقتی «پرچم شیر و خورشید» ایران را می‌بیند محتاج «پزشک» و «روانپزشک» می‌شود.

بنابراین این خانه نیمه ویران «قابل تعمیر» نیست. باید آنرا خراب کرد و از نو بنایی بر پا داشت که ساکنان آن می‌خواهند. ساکنانی که مانند اعضاء یک شرکت تعاونی هستند و فارغ از

مذهب، جنسیت، قومیت ثروت و تحصیلات دارای یک رأی می‌باشند. آنچه که از گفته‌های همه گروه‌ها برمی‌آید، همگی خواستار «دموکراسی» هستند.

اما دموکراسی فقط آن نیست که مملکت پارلمان و رئیس جمهور انتخابی داشته باشد. بسیاری از کشورها از جمله کشور خودمان را می‌شناسیم که این شرائط را دارند ولی دموکراسی نیستند. به گمان من اکثریت با توجه به سابقه «دخالت مذهب در سیاست» و نتایج آن طالب یک حکومت دموکرات لائیک می‌باشند که قانون اساسی آن آزادی‌های فردی و اجتماعی و آنچه که در منشور حقوق بشر آمده است را بپذیرد. برای خراب کردن این بنا محتاج «اتحاد» هستیم. اتحادی که متحدین آن نظریه اکثریت را بپذیرا باشند.

این چنین قانون اساسی باید وسیله مجلس مؤسسان و نمایندگان برگزیده ملت بررسی و به تصویب برسد. طبیعی است کسی که تابع یک ایدئولوژی است نمی‌تواند این نظر را بپذیرد زیرا او نمی‌تواند نظریات ثابت و غیر قابل تغییر که به نوعی به مذهب شبیه است را عوض کند.

یک «کمونیست» نمی‌تواند از ایدئولوژی خود عدول کند و الا دیگر کمونیست نیست.



مجاهدین خلق نیز دارای ایدئولوژی هستند که پیوندی از «مذهب و سوسیالیست» است و دموکراسی مورد نظر آنها بسیار روشن است: رئیس جمهور ایران قبلاً انتخاب شده و رهبر غیر انتخابی هم وجود دارد و فقط تفاوت آن با رهبر حکومت اسلامی در آنست که اگر او گران بهاترین عبا و عمامه و نعلین را دارد، این یکی گران‌ترین کت و شلوار و کفش دست دوز بهترین مزون‌های اروپائی را می‌پوشد. می‌ماند دو گروه اصلی تر که جمهوریخواهان لائیک طرفدار حکومت دموکراسی و پادشاهی‌خواهان پارلمانی که آنها نیز لائیک هستند. «سلطنت طلبان» خواهان سلطه پادشاه بر همه امور در ردیف همان گروههایی قرار می‌گیرند که از نظر آنها دموکراسی یعنی رأی دادن به من.

این ساختمانی که عرض کردم چیزی به ریزش آن نمانده است یا فشارهای سیاسی و اقتصادی فرو می‌ریزد و یا برای به تأخیر انداختن ریزش یک خیمه شب بازی دیگر برای انتخابات سال آینده بر پا می‌کنند. فعال شدن رفسنجانی و حضور او در بیشتر مراسم در کنار خامنه ای بی دلیل نیست تا شاید او بوسیله مظلوم نماهای سال ۸۸ دوباره حکومت اسلامی را به «دوران طلایی امام» بازگرداند!

دردها کوه‌اند، سنگین و انبوه‌اند!



عکس از: مرتضی فرزانه

علیرضا میبدی

ابرهای کهنه مالامال اندوه اند

نه می‌کوچند

نه می‌بارند

سمج در آسمان،

جل پاره‌های تیره می‌بافند،

چراغ آسمان

زیر لحاف ابر در خواب است

دردها کوه‌اند

دردها سنگین و انبوه‌اند

درد دوری

درد ماندن پشت دیوار

جدایی سال‌ها.

این که می‌بینی زمین می‌لرزد

و کاری ز دست بر نمی‌آید

این که می‌بینی کسی در پای

هر کوه و کمر باروت می‌کارد

این که می‌بینی هوا

در هیأت یک آلت قتاله

گردن می‌زند

گل‌های ایوان را

این که می‌بینی کسی

دریاچه‌ها را خشک می‌خواهد

و نمک بر چشم سبز این علفزاران

حاصل خیز می‌پاشد

کوه را از شانه پایین آر!

بگذر از دیوار

جاده بن بست ناهموار را هموار کن!

آفتاب خفته را بیدار کن!



چکه!
چکه!

سینما و تیپ جاهلی

«تیپ جاهلی» و «کلاه مخملی»‌ها را در سال ۱۳۳۷، مجید محسنی هنرمند معروف تأثیر در کار سینمایی اش در استودیو دینا فیلم خلق کرد و در فیلمی به نام «لات جوانمرد» و بعد متداول شد در فیلم‌ها این تیپ مجموعه‌ای از خلیقات داش مشتی‌ها، بابا شمل‌ها، لوطی‌ها، لات‌های محلات، جاهل‌ها، زورگیرها، چاقوکش‌ها، پهلوانان زورخانه و اشخاص معروف به پهلوان جوانمرد! بودند این تیپ به طور مثبت و منفی تا زمان انقلاب در سینما ادامه یافت و در فیلم «قیصر» و بازی‌های بهروز وثوقی و ناصر ملک مطیعی به اوج رسید و به کرات مورد تقلید قرار گرفت.

شیخ با کرامات!

بهاءالدین محمد بن عزالدین معروف به شیخ بهایی «بزرگ‌ترین عارف قرن نهم و اوایل قرن دهم ایران است که پدرش در شهر بعلبک لبنان زندگی می‌کرد و چون در آن زمان ایران، کشور امنی برای شیعیان بود، پدر شیخ به اصفهان سفر کرد و «بهاءالدین» در آنجا به دنیا آمد و صاحب کرامات عدیده شد و تخصص‌های مشهور، از جمله «منارجنبان» و «حمامی» که با یک شمع روشن و گرم می‌شد.

توصیف خنده

در مقوله خنده گفته‌اند: طنز سیاه حتی اسکلت‌ها را هم می‌خنداند و در وجه توصیفی آن شعر حافظ است که: پسته تو خنده زده بر دهان خلق / مشتاقم، از برای خدا یک شکر بخند!./

مزد خیانت!

حاج ابراهیم کلانتر، سال‌ها در خدمت کریم خان زند بود و با خیانت به این خاندان (لطفعلی خان زند را به شیراز راه نداد) و به آغا محمد خان قاجار پیوست و سال‌ها صدارت او و فتحعلیشاه قاجار را داشت تا بالاخره مزد خیانتش را گرفت و شاه قاجار، چشمانش را کور، زبانش را برید و او را کشت و پسر او را هم نابینا کرد.

آن چه همه دارند!

یک متفکر اروپایی در انواع خطاهای انسان در حکومت (سوء حکومت) به چهار چیز اشاره دارد: ۱- استبداد با ظلم. ۲- جاه‌طلبی بیش از حد. ۳- بی‌کفایتی یا انحطاط. ۴- بی‌خردی و اصرار در کژاندیشی. (که همه اینها در حکومت اسلامی جبار پیداست)!

وحشت از شعله‌ور شدن خشم ملت!

هشدار و تلنگر برای اپوزیسیون رژیم که در گرداب اختلافات غرق‌اند!



بیژن صف‌سری
روزنامه نگار و فعال سیاسی

رجز خوانی هائیکه که زمامداران جمهوری اسلامی، از فرماندهان سپاه تا رئیس مجلس و اهل بیت ولی امر مسلمین جهان در ایستادگی و مبارزه با جهانی که بر این جماعت

تنگ گرفته اند، شنیده می شود، ضعف و زبونی دستگاه حاکم بر ملت ایران، چنان آشکار است که حتی هاشمی رفسنجانی (این تنها عاقل مرد رژیم حاکم)، تک مضراب‌های پند و اندرزگونه اش را - که هر از گاهی به صدا در می آورد - این روزها از خوف سرنگونی رژیم، سر برشانه رهبری نهاده و با صدای بلندتر از همیشه آواز خطر فروپاشی را در

«شرایط و اوضاع احوال امروز کشور و ترسی که از شعله‌ور شدن خشم ملت علیه «جمهوری اسلامی» در جناح حاکمان دیده می‌شود - صرف نظر از قوت قلبی که برای مقابله با ظلم ایجاد می‌کند - تلنگر و هشدار هم برای اپوزیسیون نیز می‌تواند باشد.

در تمام سال‌هایی که مخالفان جمهوری اسلامی در پی راه حل‌هایی برای تهییج مردم بر علیه این حکومت بودند، شاید تصور شرایط امروز رژیم حاکم بر ایران، برای بسیاری از اپوزیسیون یک رویا محسوب می‌شد، چرا که در طی همه سال‌های گذشته جمهوری اسلامی با عبور از بسیاری تنگناهای کمر شکن، چنان از مهلکه جان سالم بدر برده که توهم روئین تن بودن رژیم نه تنها در بین حاکمان که در بین برخی از مخالفان رژیم هم به صورتی باورمند همه گیر شد تا بدانجاکه حتی بسیاری از کهنه مبارزان و یارگروه‌های سیاسی، نه بصورت علنی و یا اقرار به ناامیدی، از شدت فعالیت‌های خود کاستند.

این در حالی است که بنا بر همه نشانه‌ها: اوضاع کنونی و اخباری که هر روز از اعتصاب‌ها، تحصن‌ها و اعتراضات مردمی از لابلای اخبار منتشر شده از سوی خبرگزاری‌های رژیم دیده و شنیده می‌شود، زنگ پایان این حکومت هم مانند همه رژیم‌های استبدادی در طول تاریخ به صدا در آمده و رویای اپوزیسیون بگونه‌ای دور از انتظار در حال تحقق است طرفه آنکه بر خلاف همه لاف‌ها و



ثریا فلاح
نویسنده و فعال سیاسی
فعال حقوق اساسی زنان

«امسال در تاریخ ۶ ماه مه با همکاری که در سطح جهانی بین برندگان جایزه نوبل صلح و بیش از ۴۰۰ سازمان و گروه بین المللی و افراد صورت گرفت تحت عنوان «کارزار جهانی ضد تجاوز جنسی» در مناطق کشمکش‌زا و جنگی. این سازمان‌ها و افراد در سراسر جهان به تقویت صدای بازماندگان و توقف تجاوز به عنف و مردم از طریق ایجاد «تغییر، متحد، قدرتمند و هماهنگ» می‌سازد.

کارزار بین المللی ضد تجاوز جنسی در رهبری فوری و جسورانه سیاسی خواستار عدالت برای همه از جمله تعقیب موثر کسانی شده که

چهره‌ها و اندیشه‌ها

اختلافات سی و چند ساله خود دست و پا می‌زند و بی توجه به افزایش موج اعتراضات مردمی، هیچ اقدامی در جهت سامان دادن و انعکاس این اعتراضات، نداشته است و جالب اینکه یکی از بزرگترین وحشت‌های سران جمهوری اسلامی اتحاد و همدلی همین اپوزیسیون همیشه گرفتار در اختلافات است. دیدی که چه کرد/ دست شب با من و تو؟/ در باز و به دنبال کلیدیم هنوز./»

گوش‌های ناشنوا می‌خواند. با چنین اوصافی از وضع رژیم افزایش اعتراضات مردمی به صورت خود جوش با ارسال پیامک همدیگر را برای اعتراض همگانی بر علیه رژیم حاکم تهییج و آماده می‌سازند - هیچ‌گاه این چنین نبوده است، این می‌تواند تلنگری نیز برای اپوزیسیونی باشد که در گرداب اختلافات چنان غرق گشته که حتی قادر به تشخیص موقعیت حساس امروز هم نیست و کماکان در پی

مقابله با یک پدیده دهشتناک!

راهی برای مبارزه با تجاوز جنسی در مناطق کشمکش و جنگی!

مسئول این فجایع هستند. این سه رکن کارزار «پیشگیری، حفاظت، پیگرد قانونی» یک تلاش جامع برای جلوگیری از تجاوز به عنف در مناطق جنگ زده و پراز کشمکش است.

از آنجایی که به عنوان یک زن گرد از یک منطقه پراز کشمکش و جنگ خیز می‌آیم شاهد همیشگی پدیده خشونت حکومتی در مناطق کردنشین توسط عاملان حکومت هستیم.

برخورد با آحاد دهشتناک و تاثیرات غیر قابل جبران آن بر روی زنان مرا واداشت تا با «کارزار جهانی ضد تجاوز جنسی» همکاری کنم. مردان و زنان هردو در این کمپین کار میکنند. مردانی که پسرانشان را آموزش میدهند که با این پدیده دهشتناک مقابله کنند.»



آغاز یک تراژدی تحقیر آمیز علیه زنان و دختران!

با همه شایستگی زنان و دوشیزگان در دانشگاه‌ها و کسب مدارج علمی می‌خواهند آنان را به زمره زنان قبل از نهضت مشروطه بازگردانند!

آنان برای ورود به دانشگاه ممانعت می‌کنند. قوانین تبعیض آمیز تحصیلی هنوز و هر سال با ارائه ی دفترچه های کنکور شکلی تازه می‌گیرد. در تازه ترین دسته بندی ها در حالی که با وجود همه ی سهمیه بندی های جنسیتی بازهم زنان و دختران در میان نفرات برتر کنکور امسال، جایگاه خاصی کسب کرده اند. اما بسیاری از دانشگاه ها از پذیرش دانشجویان زن در بعضی از رشته هایشان خود داری کرده اند. این رقم به بیش از ۶۰ دانشگاه در کشور می‌رسد.

این نوع گزینش تک جنستی و نگاه به آمار و ارقام در مورد تفکیک جنسیتی حاکی از تلاش بی وقفه مسئولان حکومتی برای حذف حداکثری زنان از دانشگاه هاست. زنانی که تا به امروز بعد از نیم قرن تلاش برای رسیدن به «حق برابر تحصیل» توانسته اند جایگاه برابری را با مردان کسب کنند این چنین پاداش می‌گیرند. برآستی دلیل تفکیک جنسیتی و تبعیض علیه زنان در دانشگاه های ایران نشان از چیست؟

وقتی که زنان نشان داده اند که در هیچ حوزه ی تحصیلی با مردان تفاوتی ندارند و می‌توانند به بالاترین رده های آموزشی و تخصصی هم برسند. اما این تنها آغاز یک تراژدی و تبعیض تحقیر آمیز است.

اما این سیاست ها در عین حال، همزمان با اتخاذ سیاست های دیگر همراه است که به تازگی به صورت علنی از سوی بالاترین مقامات رژیم اعلام شده است. چندی پیش آیت الله خامنه ای بر ازدیاد فرزند و همینطور خانم دستجردی بر ازدیاد فرزند و رشد جمعیت تاکید کرده اند. به نظر می‌رسد که اینگونه برنامه ها در تاثیرگذاری بر یکدیگر و در همپوشانی باهم، برای به بار آوردن زنانی باشد که تنها در «گوشه خانه» معنی پیدا می‌کنند و پذیرش تک جنسیتی در دانشگاه نیز مهر تاکیدی بر همین سیاست، یعنی سیاست حذف زنان از سطح فعالیت های اجتماعی است.

حاکمیت می‌خواهد تابوهای شکسته شده علیه زنان را به سنت های قدیمی بازگرداند. انگار قانون گذاری که این چنین قانون هایی را می‌گذارند در تلاشند تا کشور مادوباره به زمان قبل از مشروطه باز گردد!!

این حضور پر صلابت نه تنها به عنوان امری مثبت از جانب رژیم تلقی نشده، بلکه بر عکس، مدام به عنوان یکی از دست آویزها برای سرکوب زنان و راندن آنها به پستوی خانه هایشان بهره برداری شده است. قانون گذران و دست اندرکاران امور تحصیلی مدام با تصویب قوانین جدید، فشار بر روی زنان به خصوص از لحاظ حجاب و غیره و همینطور با وضع قوانینی مثل بومی گزینی جنسیتی و تفکیک جنسیتی، از حضور گسترش یابنده

بسیاری از خانواده ها رفته رفته سطح تحصیل زنان از مردان، سبقت گرفته است. انگیزه و شور بی بدیل زنان برای تغییر قوانین تبعیض گستر، و مقاومت در برابر سنت های تبعیض آمیز جامعه ی مردسالار، و همینطور امید برای تغییر در بنیان خانواده ی ایرانی از طریق تحصیل و کسب جایگاه متعالی در جامعه؛ یکی از قویترین محرکه ها و انگیزه های مشروع برای ادامه ی تحصیل بسیاری از زنان در طول چند دهه ی اخیر بوده است.

در سال های بعد از انقلاب زنان و دختران همچنان در زمینه تحصیل، پیشتازی کرده اند و حضور آنان در دانشگاه های ایران رشد چشمگیری داشته است به طوری که در چند سال گذشته تعداد دانشجویان و متقاضیان دختر برای ورود به دانشگاه ها چند برابر پسران افزایش یافته است. رتبه های نخست کنکور نیز چند سالی است که در دست زنان است. علاوه بر این، در طول چند سال گذشته شاهد رشد چشمگیر حضور زنان در مقاطع بالای تحصیلی بوده ایم به گونه ای که در

مسعود بهنود نویسنده - روزنامه نگار



معجزه انقلاب انفورماتیک در جهان!

از قبول آتش بس سال ۱۳۶۷ و حمله مجاهدین خلق تا سفر محمد مرسی به تهران!

برای تحویل پست ریاست جنبش غیرمتعهدها - به تهران بیاید فقط چهار ساعت ماند و به همه اصرار میزبانش توجهی نکرد و به دیدار رهبر هم حاضر نشد - کاری که بقیه میهمانان اجلاس برای خود امتیازی می‌دیدند - پس چرا محمد مرسی، برخلاف خبرسازی خبرگزاری های جمهوری اسلامی برای اولین سفر به تهران نیامد و به ریاض رفت و چرا در نطقش، کمی خارج از موازین دیپلماتیک بر «عمر» و «ابوبکر» تاکید هاکرد تا تفکر سنی خود را در ارم القرای شیعه جهان به زبان آورده باشد و چرا تکذیب کرد که سخنی درباره تجدید روابط ایران و مصر گفته است.

به همین «کرشمه ساقی»، کسی که - هنوز نتایج انتخابات مصر اعلام نشده - روزنامه هائی (مانند کیهان او را پیروز و پیروزی وی را پیروزی اسلام و جمهوری اسلامی خوانده و درشت تیتزر زده بودند)، کسی که دو ماه، دُر دانه رسانه های راستگرای کشور بود، تبدیل شد به «محمد مرسی کارندان»! بی تجربه! نادان! و به قول یک روزنامه کم ارزش تهران، کسی که «عددی نیست ما سخنان بزرگ تر از او را اگر لازم بدانیم عوض می‌کنیم»؟! هفت سال بعد از مضحکه هاله نور، انگار باز هم نیازی به یادآوری است که «صدای حق صدام حسین» را تلفن همراه و اینترنت به گوش جهان رساند. اما گوئی صدای انفجار توپ در چالدران، به گوش شاه اسماعیل صفوی، نمی‌رسد.

دیروز که سردار جعفری فرمانده سپاه پاسداران از «جنگ سایبری» گفته و آن را مهم تر از جنگ نظامی خوانده بود گمان کردم شاید همین را می‌گوید. می‌گوید دولتمردان و تصمیم سازان، و خبرپراکنان لازم است یک دوره بیاموزند که چه کرده است انقلاب انفورماتیک با جهان.

در آخرین روز سال ۲۰۰۶ و در سالگرد حمله اول آمریکائی ها به عراق، دور از چشم مردم جهان، در یک انباری به رای قاضیان عراقی، طناب دار بر گردن صدام حسین افتاد. اما چندان که چارپایه از زیر پای قدرتمند قاهره (که پسران ونوه هایش هم کشته شده بودند)، بالگدی کنار رفت، او را شاد و فریاد «زنده باد مقتدا» در انباری پیچید، دور بین یک تلفن همراه آن رها شدن و صدای «حق» صدام را پنهان از نگاه هائی ضبط کرد، همان نیز ساعتی بعد در صفحات اینترنت و تلویزیون های جهانی نشست و تا صبح بعد دو میلیارد بیننده یافت. این چیزی بود که در مرداد ۶۷ (حمله مجاهدین خلق پس از قبول آتش بس توسط خمینی) وجود نداشت: تلفن همراه و اینترنت.

به همین دو ساخته تکنولوژی، تلفن همراه دور بین دار و اینترنت، آن بی خبری که در زمان قبول آتش بس و عملیات پایان جنگ هشت ساله - «مرصاد»، یا چنان که مجاهدین می‌گویند «فروغ جاویدان» - مردم را دوباره به جاده ها و جبهه های جنگ کشاند، عملی نیست. چنان که تحریف سخنان «محمد مرسی» توسط مترجم صدا و سیما محدود و منتفی نمانده و نه تنها مردم ایران را فریب نداده و مفتخر نکرده، بلکه به جهانی خبر رسانده است. و نگاه کنبد که ندانستن همین خبر کوچک قدیمی، در ذهن رییس جمهور اسلامگرای مصر چه تصور و تصویری از ایرانیان کاشته است. آن از اول انتخابش که یک خبرگزاری نیمه دولتی ادعای مصاحبه با او مطرح کرد و از قولش حرف ها زد که حرف او نبود و نواری را هم به عنوان سند گذاشت. تکذیب تند این خبرسازی اولین کار عملی رییس دولت تازه مصر بود، و این دومی که در تهران اتفاق افتاد.

تصور می‌کنید این رفتار محمد مرسی که حتی وقتی خود را ناچار دید - که

تجزیه طلبی:

با سفسطه ملت و ملیت سازی، فریب
و دلخوشی به حمایت بیگانگان،
جعل و تحریف تاریخ؟

تعصب، نفرت و قوم‌گرایی تجزیه‌طلبان، ریشه‌ای در فرهنگ، تاریخ و جغرافیای ایران ندارد!



الاهه بقراط
نویسنده - روزنامه‌نگار

● ایران کهن‌تر از آن است که بتوان تاریخ آن را جعل و تحریف کرد و عَلم تجزیه‌طلبی قرار داد! ● در میان نیروهای سرکوبگر رژیم، همه اقوام ایرانی حضور دارند! ● نه دین و مذهب، نه قوم و نژاد، نه جنسیت و رنگ، نه شهر و کشور، هیچ‌یک به اندازه انسان و انسانیت جهان‌شمول و فراگیر نیست! ● تا کیید بر نژاد آریایی نوعی دیگر از قوم‌گرایی است!

سه دسته تجزیه طلب!

سه دار و دسته ایران را به سوی تجزیه هدایت می‌کنند: رژیم جمهوری اسلامی که مهم‌ترین و بیشترین مسئولیت را به دلیل سیاست سرکوب و بی‌اعتنایی به مطالبات بر حق همه اقوام ایرانی، از جمله فارس‌ها، بر عهده دارد؛ آن گروه از مخالفان رژیم که ظاهراً طرفدار تمامیت ارضی ایران در یک ایران آزاد و آباد هستند اما حاضر نیستند در عمل، منافع ملی را با گردن نهادن بر یک اتحاد ملی فراگیر و گسترده بالاتر از منافع شخصی و گروهی خویش قرار دهند، و اینان را در میان جمهوری خواهان، چپ‌ها، ملیون و مذهبی‌ها می‌توان یافت؛ و سرانجام، تجزیه طلبان که با تعصب و نفرت و قوم‌گرایی که ریشه‌ای در تاریخ و فرهنگ

جغرافیای ایران ندارد در میان همه اقوام ایرانی، از جمله فارس‌ها حضور دارند! با این تفاوت که برخی از متعصبان فارس، ظاهراً برای حفظ تمامیت ارضی ایران، نادانسته و ناخواسته، به نفرت قومی و راندن ایرانیان به سوی دشمنی و بیگانگان، دامن می‌زنند.

نهایتاً اما نتیجه کار این سه گروه برای ایران و آینده آن بسیار خطرناک است به ویژه آنکه «تجزیه ایران» در میان برخی محافل سیاسی شرق و غرب و هم چنین اسرائیل طرفداران مهمی دارد زیرا همه اینها با مردمانی پراکنده و حکومت‌های ضعیفی که قرار است با پشتیبانی همان‌ها روی کار بیایند، بهتر می‌توانند منافع بلندمدت خود را به ویژه در زمینه انرژی و بازار کار و مصرف و هم

چنین امنیت خود، حفظ کنند.

بیهوده نیست که بیشترین طرفداران جنگ و حمله نظامی را می‌توان بین گروه‌های متعصب قومی (از جمله فارس) دید اگرچه ظاهراً اهدافشان از یک حمله نظامی، متفاوت به نظر می‌رسد!

تنوری پردازی‌های بی‌پایه!

طبیعی است که استراتژی و تاکتیک «تجزیه» را باید در پس شعار دموکراسی و از میان برداشتن «تبعیض» پنهان کرد. اما کیست که نداند نه تنها «سرکوب و تبعیض» بلکه حذف آنها نیز نه از «تعلق» قومی، نژادی و بامذهبی و جنسی بلکه از ساختار سیاسی و فرهنگی ناشی می‌شود! درک این موضوع آن هم از سوی ایرانیان، با تجربه

جمهوری اسلامی نباید چندان مشکل باشد:

- به زنانی بنگرید که علیه حقوق زنان شعار می‌دهند و اقدام می‌کنند!

- به مسلمانانی نگاه کنید که مسلمانان رازندانی و شکنجه می‌کنند!

- ایرانیانی را تماشا کنید که جلاد ایرانیان شده‌اند! - کردها و ترک‌ها و اعراب و بلوچ‌ها و ترکمن‌هایی را ببینید که که گروهی از آنها در کنار جمهوری اسلامی به سرکوب خویش پرداخته و می‌پردازند و گروه بیشتری از آنها به گواهی تاریخ، برای حفظ تمامیت ارضی ایران جان فدا کرده و خواهند کرد!

- در خارج از ایران نیز به پلیس سیاه‌پوست کشور نلسون ماندلا نگاه کنید که همین دو هفته پیش، چگونه ده‌ها معدنچی سیاه‌پوست را به خاطر

کسانی طرفدار سیاست جدایی طلبانه هستند و خود را به عنوان یک ملت تعریف می‌کنند که نه تنها در استان‌های مرزی بلکه در سراسر ایران پراکنده‌اند!

از سوی دیگر، آن کسانی نیز که بر «نژاد آرایی» تأکید می‌ورزند، گویی نه بر اختلاط نژادی ناشی از حملات تاریخی بیگانگان آگاهی دارند و نه جهانی را می‌بینند که در آن، مرزهای نژادی و قومی و مذهبی در حال از میان برداشته شدن است. تأکید بر «نژاد آرایی» به جای آنکه به خود آگاهی ملی یاری رساند، خود، نوعی دیگر از قوم‌گرایی است و بیشتر جایگاهی مانند اصرار بر «امت اسلامی» دارد!

اصل بدون بحث و مجادله!

در شرایط کنونی اما نمی‌توان از میان برداشتن تبعیض‌ها، از جمله درباره اقلیت‌های قومی و مذهبی و سیاسی سخن گفت، زیرا ابزاری در دست نیست! هم محافل بیگانه‌ده‌دل به ساختن مناطق ناتوان با حکومت‌های دست نشانده، خوش کرده‌اند، هم احزاب و گروه‌های سیاسی که گمان می‌کنند می‌توانند همه اعضای قوم خود را گرد خویش متشکل کنند، این واقعیت تاریخی را نمی‌بینند که اتفاقاً بیشترین مدافعان تمامیت ارضی ایران در میان همین اقوام وجود دارند که فارس‌ها فقط یکی از آنها هستند! این، آن نکته تعیین‌کننده است که بی‌اعتنایی به آن می‌تواند به جنگ برادرکشی بیانجامد و در همین نکته است که مسئولیت و نقش احزاب قومی و محلی بسی فراتر از رژیم جمهوری اسلامی می‌رود زیرا در جایی که تمامیت ارضی ایران به طور تاریخی و فرهنگی همواره یک اصل بدون بحث و مجادله بوده است، فقط با جنگ برادرکشی می‌توان آن را مورد تعرض قرار داد و در عین حال، تنها با گفتگو و تفاهم می‌توان از آن جنگ اجتناب کرد.



«قلمرو روسیه» می‌افزودند. بلکه برعکس! ایران که نامش نه چند دهه پیش بلکه به گواهی تاریخ و ادبیات ایران از جمله شاهنامه فردوسی، کهن‌تر از آن است که بتوان آن را جعل و تحریف کرد، همواره بر اثر حمله بیگانگان، از یونان و مغول و عرب تا همین روس‌ها، از پیکرش کنده شده است!

این است که دست یازیدن به تحریف تاریخ، به طرفداران تجزیه کمکی نمی‌کند مگر آنکه آنان نیز مانند رژیم ایران به دنبال خام کردن عوام خویش باشند.

مطلقاً نقشی در آن نداشته‌اند، برتر از همه چیز قرار می‌دهند، در واقع بی‌نقشی‌واز خودبیگانگی انسانی خویش را بر زندگی و بر خط و ربط سیاسی خود حاکم کرده‌اند!

تقسیم بار سنگین تعلقات!

نهایتاً اما انسان مهم است. انسانی که خود را در بقای محیط زیست خویش در می‌یابد و برای حفظ آن می‌کوشد. اما این انسان در خلاء نیست بلکه از همان آغاز، بار سنگین تعلقاتی که هیچ نقشی در انتخاب آنها ندارد بر شانه‌های نحیف‌اش نهاده می‌شود.

برای تحمل این بار سنگین باید آن را با یکدیگر تقسیم کرد: با خانواده، با همسایه، با هم‌شهری، با هم‌میهن، و سرانجام با همه انسان‌ها! نه دین و مذهب، نه قوم و نژاد، نه جنسیت و رنگ، نه شهر و کشور، هیچ یک به اندازه انسان و انسانیت، جهان شمول و فراگیر نیست. همه آنها یا ساخته دست و فکر بشرند یا مولود دست تصادف در طبیعت.

یک انسان چقدر باید نسبت به وجود خود بیگانه باشد که در باز یافت و تعریف هویت خویش، پدیده‌های ساخت دیگران و یا دست تصادف را در صدر همه چیز قرار دهد!

و آنگاه خاک زیر پای این انسان است که تاریخ بر آن روی داده و هویت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی وی را شکل داده است! ایران نه یوگسلاوی است که صرب‌های جنگجو، مللی را به زیر یوغ خود در آورده باشند و ژنرال تیتو نیز بتواند یکپارچگی مصنوعی آن را چند سالی حفظ کند و نه «اتحاد شوروی» که دهها کشور و صدها فرهنگ و تاریخ را از تزارهای روس به ارث برد که با جنگ بروست

اعتصاب به خاک و خون کشید!

پس با تبلیغ نمی‌توان موضوع «ساختار» را به «تعلق» قومی و مذهبی و نژادی کاهش داد، آن هم با تکیه بر فقط یکی از عواملی که «می‌تواند» در شکل‌گیری یک «ملت» نقش داشته باشد: زبان! یعنی عاملی که اکتسابی و بسی بیرونی‌تر از نژاد، جنسیت، ملیت و تاریخ است و هرکسی می‌تواند آن زبان یا هر زبان دیگری را بیاموزد یا فراموش اش کند!

بعضی از احزاب و گروه‌های قومی ایران، با تئوری پردازی‌های بی‌پایه مانند «ملت» و «ملیت» سازی و یا دل خوش کردن به وعده‌های احتمالی بیگانگان، فقط خود را از روند مبارزه آزادی خواهانه و دموکراتیک مردم ایران منزوی می‌سازند زیرا «ملت» یا «ملیت» کرد و عرب و بلوچ و ترک و آذری و ترکمن و غیره به همان اندازه بدون پشتوانه عینی، تاریخی و فرهنگی است که «ملت» یا «ملیت» فارس و یا «امت اسلامی»!

این را نیز باید یادآوری کرد که در بین فارس‌ها نیز کسانی هستند که به دلیل چپ‌گرایی و یا توجیهات دیگر، نظرشان در عمل به چیزی جز تجزیه ایران نمی‌انجامد!

واقعیت اما این است، آنان که با سیاست‌های جدایی طلبانه به مبارزه می‌پردازند، اتفاقاً «فارس»‌ها نیستند بلکه همه اقوام ایرانی هستند که خود را به عنوان یک «ملت» تعریف می‌کنند و نه تنها در استان‌های مرزی بلکه در سراسر ایران پراکنده‌اند و میل ندارند عامل دیگری برای سرکوب و تفرقه آنها بر رژیم اسلامی افزوده شود.

بی‌نقشی‌واز خود بیگانگی!

در عین حال، برخی احزاب و گروه‌های قومی باید این تبلیغ دروغ را که با داشتن یک «حکومت خودی» گویا مسائل و مشکلات آنها حل خواهد شد، کنار بگذارند. مگر الان در میان نیروهای سرکوب رژیم از همه اقوام حضور ندارند؟! همان گونه که قدرت دموکراتیک و طرفداری از دموکراسی و حقوق بشر و مبارزه برای آنها را نمی‌توان بر اساس تعلق‌های قومی و مذهبی طبقه‌بندی و مرکزکشی کرد، قدرت استبدادی و سرسپردگی به حکومت‌های دیکتاتوری، از جمله حکومت دینی ایران را نیز نمی‌توان بر اساس چنین تعلق‌هایی تقسیم‌بندی نمود.

عاملی که به طور واقعی در زندگی سیاسی و اجتماعی نقش بازی می‌کند بسی فراتر از آن چیزی است که هیچ انسانی در وقوع آن هیچ نقشی ندارد: جنسیت، نژاد، و اینکه به تصادف در کدام منطقه و در چه خانواده‌ای به دنیا آمده باشید که فلان مذهب را دارد یا ندارد، کمترین چیز نیست که می‌تواند در تعلق‌های فراگیر انسانی نقش بازی کند. اگر کسانی این عوامل را که خود

شاهد سقوط های سه گانه

- سقوط سیاست غرب (آمریکا) در دام زوالاتهای اسلامی
- سقوط ارزش های اسلام ملایم و مانوس به دست تندروان و افسرهای اسلامی
- سقوط شاه و حرمت و جایگاه روحانیت شیعه با روی کار آمدن حکومت جمهوری اسلامی در ایران
- کتابی با مطالب استثنایی و منحصر به فرد
- نگاهی مو شکافانه به احوال مذهبی و سیاسی
- دیروز امروز و فردای ایران
- اسرار سقوط شاه و روی کار آمدن رژیم خمینی که بعد از ۳۰ سال افشا شده است.
- ماجرای مبادله شاه با گروگانهای آمریکایی و دهها مطلب ناگفته در مورد رژیم اسلامی

به قلم: دکتر حسین حقیقی

خواندن این کتاب را به تمام مشتاقان آگاهی از وقایع پشت پرده سیاست توصیه می‌کنیم



www.ketab.com
DrHagigi@yahoo.com

\$30

توجه:

برای تهیه کتاب
«شاهد سقوط‌های
سه گانه» نوشته
دکتر حسین حقیقی
به دفتر هفته‌نامه
«فردوسی امروز»
تماس حاصل نمائید.

تلفن: ۵۴۷۷-۵۷۸-۸۱۸

درباره توفقنامه مشترک میان حزب کومله کردستان ایران و حزب دموکرات کردستان ایران

جامعه ایران بطور فاحشی از تنش‌های خونین بحران کردستان پس از انقلاب زخمی و آسیب دیده است و دریغ این که در تلاش‌گذار به دموکراسی، چشم اندازی ترسیم شود که موجب نگرانی برای فردای ایران آزاد است!



مرتضی کاظمیان

تحلیل‌گر مسایل سیاسی و اجتماعی

یک توافق، تفرقه برانگیز!

توافق‌نامه‌ی مشترک دو حزب «کومله کردستان ایران» و «دموکرات کردستان ایران»، رخداد مهم این روزهای اخیر ایران است؛ رویدادی که بی‌ارتباط با حاکمیت سیاسی در کشور، و در حوزه‌ی اپوزیسیون جمهوری اسلامی به‌وقوع پیوسته است.

برخلاف آن‌چه در عنوان دو حزب، مشخص و مشترک است، یعنی انتساب دو حزب (کومله و دموکرات) به «ایران»، متاسفانه در متن توافق‌نامه، نشانی از دغدغه‌نسبت به تمامیت ارضی کشور و استقلال میهن و حساسیت به وضع تمام شهروندان ایران (مستقل از جنس و مذهب و قوم و نژاد) به چشم نمی‌خورد.

بجز چند مورد، یادی از «ایران» و کشوری که دو حزب خود را برخاسته از آن می‌دانند، نشده؛ مگر مواردی که حاکمیت و رژیم سیاسی حاکم بر کشور (جمهوری اسلامی) مورد اشاره قرار گرفته است. در چند جا، کلمه‌ی «کشور» در متن آمده که مشخص نیست ناظر به ایران امروز است یا ایران فردا یا «کردستان فردا».

تمام تمرکز توافق‌نامه، بر حقوق «ملت کردستان» است؛ و مفهوم/موضوع «دولت ملت» یک‌سره گم است. یعنی مشخص نیست «کردستان» فردا، چه رابطه‌ای با دولت ملی و ایران دموکراتیک فردا خواهد داشت.

دو حزب البته برآمده از گفتمان و باورهای خود هستند؛ و مثل هر جریان فکری سیاسی دیگر، محق به پیگیری «چشم‌انداز» مطلوب خویش. چیزی که در متن توافق‌نامه مورد تاکید قرار گرفته و رژیم سیاسی دو حزب تعریف شده است:

«سیستمی سکولار، دموکراتیک و فدرال» دموکراسی فقط برای کردستان؟!

اما مکانیسم تحقق چنین سیستمی چگونه است و از چه کردپدوری متحقق می‌شود؟ پاسخ به نظر مفروض و مورد توافق نیروهای دموکراسی‌خواه، «انتخابات آزاد، سالم و عادلانه» است. اما توافق‌نامه، چنین توضیح می‌دهد: «حزب کومله و حزب دموکرات اعتقادی کامل به انتخابات آزاد توسط مردم کردستان دارند و در چنین انتخاباتی بدون شک صندوق‌های رأی را اصلی‌ترین منبع مشروعیت تمام جریان‌های سیاسی و اصل اساسی دموکراتیزه نمودن جامعه‌ی آزاد می‌دانند»

مشخص نیست که انتخابات آزاد قرار است تنها در کردستان ایران برگزار شود یا در سراسر ایران؟ و در صورتی که بحث از انتخابات آزاد برای تمام کشور است، چگونه بخشی از ایران، می‌تواند پیشاپیش تاکید کند که «نظام سیاسی آینده ایران لازم است سیستمی سکولار، دموکراتیک و فدرال باشد». و اگر این «لزوم» مورد توافق و همراهی اکثریت جامعه نبود، راه حل پیشنهادی برای

همزیستی مشترک چیست. همان‌که تعریفی از «فدرالیسم» مطلوب و مدل فدرال مورد توجه دو حزب و الگوی ایدئال ارائه نشده است. چنان‌که تصریح شد، دو حزب محق‌اند چشم‌انداز مطلوب خود را از کردپدورهای دموکراتیک تعقیب کنند؛ اما آیا مشکل ایران امروز و دیروز (پهلوی‌ها)، فقدان فدرالیسم بوده و است؟

اگر غلبه بر «استبداد دینی» و نجات ایران و ایرانیان از وضع ناگوار، نقطه‌ی عزیمت نیروهای دموکراسی‌خواه و آزادی‌طلب است، البته «تفکیک نهاد دین از نهاد دولت» و برقراری مناسبات و نظامی دموکراتیک، مفروض خواهد بود. دو موضوع/مفهومی که قریب به اتفاق نیروهای سیاسی مخالف وضع موجود، به تصریح و تلویح، بر آن تاکید دارند.

تاکید غیرملی!

اما در مورد «فدرالیسم»، آیا تاکید بخشی از نیروهای قومی بر لزوم «فدرال» بودن نظام آتی، آن‌هم در هنگامه‌ای که منطقه، بحرانی ویژه را تجربه می‌کند، و عنصر دخالت خارجی متاسفانه

پرننگ‌تر از قبل، جلوه‌گری می‌نماید، یک تاکید «ملی» است؟

هرچند در توافق‌نامه تصریح شده که «بدون سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، تحقق دموکراسی و حقوق ملی‌میت‌های ایران، به‌ویژه ملت کرد تحقق نخواهد یافت»، اما با کمال تعجب، جابه‌جای متن، تمرکز تنها بر «کردستان» است. آیا رهبران دو حزب، مشکل مردم کردستان را متفاوت از مشکل مردم سیستان و بلوچستان یا آذربایجان و خوزستان و مازندران و کرمان و دیگر نقاط ایران می‌دانند؟ اگر شکاف اصلی در ایران میان «اقتدارگرایی» و «دموکراسی» است، و تمام شهروندان ایران از حاکمیت تمامیت‌خواه، سرکوبگر و متکی به شخص در رنج هستند، پس چرا باید بخشی از نیروهای اپوزیسیون، بر یک منطقه‌ی جغرافیایی خاص، متمرکز شوند؟

البته برآمدن دو حزب کومله و دموکرات از میان هم‌وطنان کرد، به‌گونه‌ای قابل پیش‌بینی، بر حساسیت آن‌ها نسبت به زبان و فرهنگ و دیگر شاخصه‌ها و اولویت‌های قومی، و نیز پیگیری

ایرانیان جملگی قربانیان ظلم و ستم، بی کفایتی، فساد تمامیت خواهی حاکمان ایران هستند!

خواسته‌های سیاسی و اجتماعی آنان می‌افزاید. محدودیت‌ها و مشکلات و فشارهایی که از سوی حاکمیت اقتدارگرا به گونه‌ای مشدد، متوجه کرده‌ای ایران است، از چشم ناظران مستقل و دموکراسی خواه، پنهان نیست. اما آیا به معنای یک سره متفاوت بودن وضع کردها از دیگر ایرانیان است؟ آیا اهل سنت از حقوق شهروندی و انسانی خود در ایران به تمامی برخوردار می‌شوند؟

پیامدهای سوء و نتایج ناگوار استبداد دینی، گریبان تمام ایرانیان را به نسبت‌های گوناگون - گرفته است. آیا هم‌وطنان خوزستانی که بر دریایی از نفت تکیه زده‌اند، در وضعی مناسب زندگی می‌کنند؟ به عنوان یک شاهد، گزارش‌های مختلف از وضع معیشتی و بهداشتی و زیستی ساکنان رنج‌کشیده‌ی خرمشهر و آبادان، نشان می‌دهد که ایرانیان جملگی قربانیان ظلم و ستم، بی کفایتی، ناکارآمدی، فساد و سوء استفاده‌ی مالی، و نیز تمامیت خواهی حاکمان هستند. و در این وضع اسفبار، تفاوتی ویژه میان بلوچ و عرب و لر باکردو آذری و این همه با ترکمن و فارس و ... نیست. کافی است «کرد» ی سوگند خورده‌ی نظام مطلقه‌ی ولایت فقیه باشد؛ بی گمان، بر صدر و کنار دیگر حاکمان خواهد نشست، و فسادها و جرم‌های او نادیده گرفته خواهد شد (چنان که در مورد محمدرضا رحیمی، معاون اول احمدی‌نژاد شاهدیم). و در نقطه‌ی مقابل، کافی است شهروندی، حقوق اساسی خود و دیگر هم‌وطنان را از خودکامگان حاکم طلب کند و لب به اعتراض بکشد؛ حتی اگر فارس باشد و مرجع تقلید شیعیان و قائم مقام رهبری، سرکوب خواهد شد و محبوس (چنان که آیت الله منتظری تحمل کرد).

دو تعبیر متضاد!

افزون بر این‌ها، تاکید دو حزب بر تعبیر و مفاهیمی چون: «مقاومت ملی»، «جنبش رهایی بخش ملت کرد»، و «فدرالیسم ملی» و نیز اشاره به این برنامه برای فردای ایران که «شناساندن مشکلات و مطالبات ملت کرد در کردستان ایران به جامعه‌ی بین‌المللی و کسب حمایت سیاسی برای جنبش رهایی بخش ملت کرد، و سازماندهی اقدامات دیپلماتیک مشترک در سطح جهانی»؛ آیا نسبتی با تمامیت‌ارزی کشور، و همزیستی کردها با دیگر اقوام ایرانی، و پیوند ملی ذیل «دولت ملت» ایران برقرار می‌کند؟

اولویت بخشیدن تمام و کمال به منافع بخشی از ایران، و از یاد بردن مشکلی که گریبانگیر تمام ایرانیان است، و کناره گرفتن از مطالبات مشترک آزادی خواهان و دموکراسی طلبان ایران، آن هم

در دور جدید تحولات سیاسی کشور (پس از تقلب فجیع انتخاباتی ۱۳۸۸، و شکل‌گیری جنبش سبز)، البته مورد استقبال قریب به اتفاق نیروها و جریان‌های سیاسی دموکراسی خواه و ایران دوست، قرار نخواهد گرفت. به ویژه آن‌که موضوع مهمی چون «فدرالیسم» پیش از طرح و «گفت‌وگو» در فضایی امن و آرام و توأم با اعتماد و همدلی در ایرانی دموکراتیک، یک باره این چنین به مثابه‌ی ضلع سوم یک پروژه‌ی اقدام، در دستور کار قرار گیرد و برجسته شود.

صرف نظر از این‌ها، بعید است که رهبران دو حزب سیاسی کرد، سوء استفاده‌های اقتدارگرایان را از این توافق نامه، برای تشدید فشار و سرکوب، نفی کنند. تمامیت خواهان مسلط در بلوک قدرت جمهوری اسلامی، با نگاهی امنیت محور، در پی بهانه برای قلع و قمع و حذف رقبا و مخالفان و منتقدان و شهروندان حق طلب‌اند.

احترام به اولویت‌های قومی!

اجمال سخن آن‌که بی گمان احترام به هویت متکثر ایرانیان و رعایت حقوق تمام شهروندان ایران (از جمله پاس داشت زبان مادری، رعایت حقوق اساسی، بهره‌گیری حداکثری از توان کارشناسی و نخبگان منطقه، احترام به باورهای دینی، رفع تبعیض‌های ظالمانه و نفی نگاه توطئه‌محور، و اعتلای فرهنگ و هنر بخش‌های گوناگون کشور) به نوبه‌ی خود و برای تمام نیروهای ملی و دموکراسی خواه مهم و ارزشمندند؛ اما این‌که اولویت (نفی اقتدارگرایی) به حاشیه رود، و نگاه از «داخل» و بضاعت نیروهای سیاسی و پتانسیل جنبش اجتماعی، به «خارج» سوق یابد، نسبتی با گذار به دموکراسی متکی بر سرمایه‌های انسانی کشور ندارد. به نظر می‌رسد بخشی از مشکل، به این ارزیابی دو حزب - در مقدمه‌ی توافق نامه - برمی‌گردد: «افول جنبش سبز»! ظاهراً این یأس و ارزیابی از جنبش اجتماعی برآمده پس از تقلب انتخاباتی، در کنار تحولات سیاسی اخیر در منطقه، رهبران دو حزب کومله و دموکرات را به تفکیک پروژه‌های سیاسی خویش از جنبش آزادی خواهی و دموکراسی طلبی ملی، سوق داده است.

جامعه ایران به طور فاحشی از تنش‌های خونین و بحران کردستان پس از پیروزی انقلاب، زخمی و آسیب دیده است؛ دریغ است که در دور جدید تلاش‌ها برای گذار به دموکراسی - از یک سو بخشی از نیروهای سیاسی و اجتماعی که می‌توانند در دموکراتیزاسیون همراه باشند و موثر - خود را از کوشش‌های مسالمت‌آمیز ملی، کنار کشند، و از سوی دیگر، چشم‌اندازی ترسیم شود که موجب نگرانی برای فردای ایران بدون تمامیت خواهان امروز باشد.

استبداد و ناامنی سال‌ها و بلکه دهه‌ها و قرن‌ها

چرا شما صاحب خانه نشوید!

با یک تیر دو نشان:

● یافتن خانه مورد دلخواه

● اخذ وام مناسب



آصفه شیرافکن

ما همیشه خانه زیبا و وام با بهره کم، در اختیار داریم

Commercial & Residential

خرید بیش از ۵ واحد آپارتمان بدون ارائه مدارک مالیاتی

● Short Sale & Bank-Owned

● پایین آوردن بهره با «برنامه اوباما» برای ملک‌هایی

که فاقد ارزش اصلی هستند

مشاوره مجانی

وظیفه ما : دقت و وسواس در تهیه خانه

و اخذ وام با حداقل بهره ممکن

Interest rates are subject to change

DRE: 01446258 - NMLS: 302306

310-951-0711

AsefehShirafkan@yahoo.com

کاش رهبران دو حزب کومله و دموکرات - به ویژه «عبدالله مهتدی» - تا دیر نشده، تدبیری برای بازنگری در مفاد این توافق نامه بیاندیشند. توافق نامه‌ای که چنان که در خور پسوند نام دو حزب (ایران) است، «ایران» و تمام ایرانیان را هم منظور ندارد.

است گریبان ایرانیان را گرفته؛ حیف است که در ایران فردا، ایران آزاد و رها از استبداد دینی، ناامنی و چالش‌های غیرضرور و پرهزینه، بر گفت‌وگو میان نخبگان و همزیستی تمام اقوام و پیوند میان لایه‌های اجتماعی، و زندگی توأم با صلح و نوع دوستی ایرانیان، سایه افکند.



عکس از: قاسم پیرکزاده

ناصر شاهین پر

● کره شمالی با شعار وحدت دو کره با قربانی کردن چشهار نسل از مردم حتی نتوانسته یک متر مربع از کره جنوبی را اشغال کند و حکومت اسلامی مدعی نابودی کشوری است که دوهزار کیلومتر با آن فاصله دارد!؟

گرسنگی و جنون تسلیحات!

مجموعه خبرهایی که از ایران، منتشر می شود، تصویر وحشتناکی را جلو چشم می آورد ایران در حال شکل دادن دومین کره شمالی، در جهان قرن بیست و یکم است بدون آن که مقتضیات به وجود آمدن دومین کره شمالی، در شرایط کنونی بین المللی وجود داشته باشد.

کره شمالی زائیده ی نبرد در جهان کمونیسم و سرمایه داری، بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم است. با آتش بس در این جنگ ویرانگر، کره به دو قسمت سرمایه داری و کمونیستی تقسیم شد. و کره شمالی به صورت زائده ای از چین کمونیست درآمد که در آن ایام، خود با گرسنگی دست به گریبان بود.

کره جنوبی در همکاری و تعامل با جهان به راه خود رفت و امروز به یکی از کشورهای صنعتی و ثروتمند دنیا تبدیل شده است.

کره شمالی به مانند ایران امروزی، برای خود دشمنانی از چوب خیال تراشیده و با اعلام دشمنی با کره جنوبی و آمریکا، پیوسته در شیپورهای جنگ دمیده به جای تأمین غذا، مسکن و بهداشت برای مردمش، با کمک بلوک شرق خود را مسلح کرد و حالا با شکم گرسنه ی یک ملت ترس خورده و گرفتار، فقط می تواند، انواع موشک تولید کند.

کره شمالی به دلیل اعلام دشمنی با کره جنوبی و آمریکا، تحت محاصره ی اقتصادی قرار گرفت. محاصره ای بسیار شدیدتر از آنچه امروز در مورد ایران به اجرا گذاشته شده است.

به یاد دارم در دهه ی هفتاد قرن بیستم به هیچ کشتی تجاری نمی توانست در بنادر کره شمالی پهلو بگیرد. حاصل این محاصره ی اقتصادی گرسنگی مزمن مردم بود. تا جایی که عکس های کودکان گرسنگی کشیده ی کره شمالی، یکی

ایران، دومین کره شمالی قرن بیست و یکم!

سرنوشت نکبت بار کره شمالی در انتظار حکومت اسلامی!

دو حکومت کمونیستی و دینی متعصب برای خود دشمنانی از چوب خیال تراشیده اند!

در ایران نظیر کره شمالی بیشترین سهم از ثروت ملی خرج سپاهگیری، خرید و ساخت تجهیزات نظامی می شود!

حقیقت درآمد ملی نیست، بلکه ثروت ملی است خرج سپاهی گری، خرید و ساخت تجهیزات نظامی می شود. و از آن جایی که حکومت ایران به مانند کره ی شمالی، برای خود دشمنانی خیالی تراشیده است، بیشترین تجهیزات نظامی با همکاری جفت سیاسی خود، کره ی شمالی

دشمن خیالی و آمادگی جنگی
ایران امروز ما به همان راه می رود. فقط باید به همه ی خبرهای ایران توجه کنیم، آن ها را در کنار هم قرار دهیم و با واقعیات کره ی شمالی مقایسه کنیم.
اکنون در ایران بیشترین سهم از درآمد ملی که در

دوبار در جرائد جهانی منتشر شد و دیدن اسکلت های بچه های خردسال با شکم های آماسیده، هراسانی را متأثر می کرد.
امروزه اکثر مردم جهان، اعتقاد دارند که رهبران کره شمالی، دیوانگانی هستند که از چرایی این روش های غیر انسانی خود، خبر ندارند.

ولخرجی بیدریغ برای تسلیحات در ایران موجب ویرانی صنایع، تعطیل کارخانجات و واردات چینی و روسی و بیکاری کارگران ایرانی شده است!

خریداری و یا ساخته می شود.

خبر بعدی که از ایران شنیده و دیده می شود - به طور طبیعی مشابه کره ی شمالی است - تضعیف و در نهایت ویرانی صنایع غیر نظامی است. سال هاست که در اخبار ایران می بینم که شرکت های تولیدی به دلیل کمبود مواد اولیه کم تر از ظرفیت تولید می کنند و یا حتی تعطیل می شوند. این تعطیل شدن صنایع داخلی، چیزی است که حکومت فعلی، چندان از آن بدش نمی آید. زیرا هم پیمانی و حمایت چه از نظر حمایت های بین المللی و چه از نظر دریافت مشاوره ها و کمک های تکنیکی از کره ی شمالی و چین، نیاز به توسعه ی بازگانی دارد. به معنای آخر براج بی دریغ. بنابراین کارخانجات ایرانی و کارگران ایرانی بیکار می شوند و تولیدات چینی و روسی بازارهای سراسر ایران را پر کرده اند حکومتگران کنونی ایران هرگز از خود نمی پرسند که چرا کره ی شمالی نیازهای عمومی جامعه را تولید نمی کند که به ایران نیز صادر نماید؟! چرا از کره ی شمالی فقط می توان موشک خرید؟ و لا غیر. این آقایان نمی دانند که قدم در راهی گذاشته اند که به زودی به سرنوشت نکبت بار امروزی کره شمالی دچار خواهند شد. اما در مقایسه ی این دو کشور یک نکته ی بسیار ظریف وجود دارد که نباید از آن غافل بمانیم: در کره ی شمالی یک ایدئولوژی صد در صد این دنیایی بر همه ی امور حاکم است و در ایران یک ایمان آن دنیایی.

بنابراین در ایران، از همان آغاز حکومت اسلامی، خردگرایی، خرد ورزی و تکیه بر عقل و دانش بشری، جای خود را به ایمان داد و با سرعت برق و باد مدیران کارآمد در زمینه های صنعت، علم و حتی امور اداری کشور، جای خود را به «مؤمنان» دادند! و چون «درجات ایمان» قابل سنجش نیست، تمامی کسانی که جای مهر بر پیشانی داشتند و یا سابقه شرکت در مجالس روضه خوانی، نوحه خوانی و پامنبری در مساجد و تکایا، جانشین مدیران اجرایی کشور شدند.

در این یک مورد کره ای ها از ایرانی ها جلوتر بودند شاید به همین دلیل باشد که امروز از راه فروختن نقشه های تولیدی، قطعات پیش رفته ی صنعتی و مشاوره های صنعتی به برادر بزرگ تر جفت و قرینه ی خود تبدیل شدند. دولت مردان ایرانی ظاهراً آنها وظیفه ی شرعی خود را در ساختن بمب و موشک می بینند. و از آن جایی که برخلاف همه ی تئوری های اقتصادی درآمد سرشار نفت را در اثر حمایت امام زمان می دانند، در حفظ و سالم نگه داشتن این تنها مرغ تخم طلا هم کوششی ندارند و ایمان پیشانی سیاه ها هم برای حفظ و نگهداری چاه های نفت کار ساز نیست.

سقوط نفتی حکومت!

تولیدات نفت ایران در نظام گذشته بالای پنج میلیون بشکه در روز بود و ایران پس از عربستان سعودی که شش میلیون بشکه تولید روزانه داشت، در مقام دوم قرار گرفته بود. اما گرانی قیمت جهانی نفت آن قدر دولت مردان ایرانی را سرگرم بمب و فشفشه کرد که تا قبل از تحریم های اقتصادی تولید روزانه ی نفت به سه میلیون و سیصد هزار بشکه تنزل کرد. چون به مدد نرخ های بین المللی پول گرانی به ایران جاری بود، این مردان خدا! که همه چیز برایشان از پس پرده ی غیب می آید، کوچک ترین توجهی به توسعه ی میدان های نفتی، تعمیر و مرمت چاه های موجود، از خودشان ندادند. ولی در زمان بسیار کوتاهی، بهره برداری مدرن از چاه های ویران عراق، تولید روزانه ی عراق را از ایران بالاتر برد و ایران در اوپک به مقام سوم رسید. هنوز این خبر به درستی هضم نشده بود که آمار اوپک نشان داد تولید روزانه ی کویت، از ایران بیشتر شده و ایران به مقام چهارم رسیده است.

حالا حکومتی های ایران، زوال صنعت، تعطیلی واحدهای تولیدی، کمبود مایحتاج عمومی، سقوط حیرت انگیز ریال و تورم سرسام آور را به حساب محاصره ی اقتصادی می گذارند! که این «محاصره ی اقتصادی» نتیجه ی شعارهای صد در صد تو خالی و دروغین مرگ بر آمریکا! و نابودی اسرائیل است!

دو ادعای مشابه

کره ی شمالی هم از همین جاشروع کرد. آنها هم بلافاصله پس از آتش بس، شعار وحدت دو کره و تصرف نظامی کره ی جنوبی را سر دادند. اگر چه این شعار نسبت به شعارهای ایرانی ها صدها بار ملموس تر، عقلانی تر و علمی تر بود ولی کره ی شمالی به قیمت قربانی کردن چند نسل از مردم، حتا نتوانست یک متر مربع از کره ی جنوبی را تصرف کند. یعنی نتوانستند از خط مرزی «پام یام چونگ» یک قدم فراتر بگذارند. در حالی که حکومت ایران مدعی نابودی کشوری است که بیش از دو هزار کیلومتر با آن فاصله دارد.

اگر شعار وحدت دو کره، حرفی بود که در جامعه ی بین الملل حداقل قابل شنیدن بود، ولی شعار حکومت ایران به عنوان عضوی از اعضای جامع ملل، غیرعقلانی، ضد بشری و مسخره آزرایی شد.

اگر کره ی شمالی با این همه تجهیزات نظامی در طول شصت سال گذشته، نتوانست حتا یک متر مربع از خاک کره ی جنوبی را تصرف کند، حکومت ایران که خریدار همین تجهیزات از

هر دردی با داروهای داروخانه ما قابل درمان است

RX MARKET PHARMACY

COMPOUNDING SPECIALIST



دکتر آرش آذاد

ما با ۱۵ سال سابقه در خدمت شما هستیم
۲۰ دلار تخفیف:

برای انتقال نسخه ها به داروخانه مارکت فارمسی

تحويل دستگاه اندازه گیری قند خون بطور رایگان

ما برای آرایش بیشتر شما داروهای سریا و بطور رایگان دلیوری کنیم

قابل توجه	پذیرش	عرضه کننده
✓ ایرانیان مقیم شمال ولی	✓ مدیکل	✓ ویلچر ✓ واکر
✓ اعضای خانه سالمندان	✓ مدیکر	✓ کفش های طبی

محل جدید:

داروخانه «مارکت فارمسی»

9250 Reseda Blvd., Northridge

داخل شاپینگ سنتر

818.701.7777

818.700.4510

دیکتاتوری همین راه سخت و جان فرسایی است که چهار نسل کره ی شمالی پیموده اند.

در هشت سال گذشته به اندازه یک صد سال گذشته ثروت ملی ما ایرانی ها خرج نگهداری بساط دیکتاتوری سیاه آخوندی شده است. حال آن که در روزهای پس از انقلاب، برای خمینی، پیروی از گاندی، آسان تر، کم خرج تر و بدون نیاز به خون ریزی بود.

اما سؤال این جاست که آیا خمینی، گاندی رامی شناخت؟ حتا نامش را شنیده بود؟ به این دلیل است که این قلم همیشه می گوید: راه نجات، از توسعه ی فرهنگی عبور می کند.

کره ی شمالی است، چه گونه خواهد توانست که در فاصله ی دو هزار کیلومتری یک کشور مدرن و مجهز به علم و تکنولوژی امروزی را نابود کند؟

حرام کردن ثروت ملی

حقیقت امر این است که حکومت اسلامی، این مطلب را به خوبی می داند با این همه بیشترین سهم از ثروت ملی را در این راه نه خرج که حرام کرده است.

اگر از من پرسید که این همه حماقت از بهر چی است، جوابم این است که در جهان امروزی و با توسعه ی دموکراسی و حقوق بشر، راه های زیادی برای دیکتاتوری باقی نمانده است. گذرگاه



یک صندلی همیشه خالی...؟!؟

در انتظار یک آدمیزاد یک هزار و دویست ساله نامریی...!

آمدن امام زمان نیاز به مقدماتی دارد که حکومت اسلامی یکی از آن مقدمات است!؟



دکتر ناصر انقطاع

نام «امام دوازدهم» است. که صدها سال است از جیب ساده اندیشان و خوشباوران، پول های گزاف به نام «سهم امام!!» می گیرند و مفت می خورند و می چرند.

در حالی که نه در زمان محمد پیامبر اسلام، و نه در برگ های قرآن، هیچگاه نامی از پدیده ای به نام «امام» برده نشد، چه رسد به «امام دوازدهم» که به گفته ی ملاها تا امروز ۱۲۰۰ سال است که زندگی می کند!! و نه تنها دوازده سده است که زنده است. بلکه با وجودی که جرم است، دیده نمی شود.

اکنون روشن نیست، پدیده ای که در هیچیک از ارکان دینی محلی ندارد، چگونه در سرمایه ی من و شما «سهم!» دارد، و باید این «سهم» را هم

به دستار بندان مفت خور و بیکاره بدهیم.

فراموش نکنیم که ساختن آدم موهومی به نام «امام زمان» تنها سود مادی برای آخوند داشته است بلکه هر کجا که خرابکاری می کردند و می کنند، وین بستی برای شان پدید می آمد و می آید، فوراً پای این «امام نیست در جهان» را به میان می کشیدند و می کشند، و همه ی کاسه کوزه ها را بر سر او، می شکستند و می شکنند.

احمدی نژاد، هر خرابکاری که می کرد و می کند، می گوید: این کشور، کشور امام زمان است. و آقای من امام زمان، هر گونه که تصمیم بگیرند، ما، همان کار را می کنیم(?!)

«محصولی» - که زمانی گویا وزیر

کشور احمدی نژاد بود، و ده ها و میلیارد ها تومان ثروت دارد - هنگامی که در مجلس آخوندی از او پرسیده شد که این همه دارایی را از کجا آورده ای؟ گفت:

— این ثروت مال من نیست! مال حضرت امام دوازدهم است. و هر وقت که تشریف بیاورند، تقدیم ایشان می کنم!!؟

مردک حقه باز، به خوبی می داند که امامی وجود ندارد که «تشریف بیاورد». بر این پایه خود را آسوده و پارس و جود باره ی دزدی هایش را تعلیق به محال کرد.

اما در میان آن همه دستار بند ریز و درشت، هیچکس از او نپرسید که حضرت امام دوازدهم کی و در کجا این همه پول را به توداده است؟!؟

فراموش نمی کنم که در انتخابات مجلس شورای آخوندی در چند سال پیش، شیخ علی مشکینی امام جمعه قم، نکته درخور نگرشی را عنوان کرد و گفت:

«خداوند، یک فهرست از کسانی که باید به نمایندگی مجلس برگزیده شوند، به دست یکی از فرشتگان مقرب!! خود داد که به ایران بیاورد، و به نظر حضرت «مهدی» برساند. اگر ایشان آن فهرست را پسندید و پذیرفت، امضا بفرمایند!! تا همان ها برگزیده شوند!

مفهوم این سخن احمقانه آن است که خداوند هیچکاره است و دست بالا، مُنشی حضرت مهدی است! و تبعاً، ملت ایران هم هیچکاره است و همه چیز به دست آدمی است که

یکی از ابزارهای نادان پروری ملاها، و سوار شدن بر دوش مردم، و سود بردن از یک منبع درآمد ابدی برای خود، ساختن یک «امام موهوم» به

به قلم ناصر انقطاع منتشر شده است:

- ۱- پژوهشی درباره‌ی هفت سین (چاپ سوم)
- ۲- جشن‌های ایرانی
- ۳- نادر (قهرمان بی آرام، پادشاه ناکام) در ۵ جلد
- ۴- امیر کبیر (اخگری در تاریکی) (چاپ سوم)
- ۵- روزهای آوارگی در ۲ جلد (چاپ دوم)
- ۶- توفان زرد (چاپ دوم)
- ۷- شیر و خورشید (نشان سه هزار ساله) (چاپ دوم)
- ۸- منم بابک (چاپ دوم)
- ۹- پنجاه سال تاریخ با پان ایرانیست‌ها (چاپ دوم)
- ۱۰- در ژرفای واژه‌ها جلد ۱
- ۱۱- در ژرفای واژه‌ها جلد ۲
- ۱۲- در ژرفای واژه‌ها جلد ۳
- ۱۳- حافظ و کیش مهر
- ۱۴- شیر گریان



تلفن: ۸۷۵۷-۲۵۴-۶۶۱
تلفن: ۷۴۷۷-۴۷۷-۳۱۰

این که پس از مرگ حسن عسکری از خوان گسترده‌ی شیعیان ساده دلی- که برای او، کالاهای ارزشمند و پارچه‌های زربافت و گوهرها و زرینه‌های فراوان می‌آوردند- بی نصیب نباشند، گفتند: امام فرزند پسری دارد، و کسی به سخن «جعفر» گوش نکرد و «باب»های مفت خور او را «جعفر کذاب» نامیدند!

و هنگامی که پرسیده شد: پس این فرزند، کجاست؟

گفتند: خداوند او را غیب کرده است.

این سخن، در یک هزار و دویست و اندی سال پیش برای مردم بیابان نشین و بی دانش و خرافی شاید موثر، و تا اندازه‌ای باور کردنی بود.

ولی امروز که در آستانه‌ی پیاده شدن

در کره مریخ هستیم و دانش و

بینش، به گونه‌ی سرسام‌آوری در

حال گسترش است، باور کردن چنین

یاوه‌های پوچی شرم‌آور است. اما

آخوند، به این کارها، کار ندارد. او،

برای دریافت «سهم امام» و ماست

مالی کردن پلیدکاری‌های خود، هر

روز دستک و دمبک تازه‌ای راه

می‌اندازد، و از این پدیده، عروسکی

ساخته است که به گونه‌ای او را به

بازی می‌گیرد و... خود بهتر می‌داند

که این ادعایی پوچ است و هرگز آدم

یک هزار و دویست ساله‌ی نامرئی

نداریم.

در این باره سخن بسیار است و

امیدواریم در آینده بیشتر در این زمینه

بپردازیم.

چندی پیش، گفتند و نوشتند: «مواد مخدر در چاه‌های چمکران نیندازد. ممکن است امام را معتاد کنید»!! و باز چند روز پیش، یک دستار بند دروغ‌پرداز دیگر گفت: در میان همراهان و یاران حضرت مهدی، شماری هم «زن!» وجود دارند که یار، و یاور ایشان به شمار می‌روند(!؟)

خوب. روشن شد که حضرت در مأموریت خود، از اجناس لطیف هم یاری می‌گیرند!

بدبختی آن است که برخی از

سبکسران و زود باوران، هنوز باور

دارند که در هزار و دویست سال پیش

خداوند «از ترس این که!» مبدا

خلیفه بغداد، فرزند امام حسن

عسکری را بکشد (که گویا اصلاً

استعداد بچه پس انداختن نداشته

است) این نوزاد را غیب کرد!!

یکی نمی‌پرسد: خلیفه اگر می

خواست بکشد، چرا پدر این نوزاد

(حسن عسکری) را نکشت؟

وانگهی، ما تا امروز گمان نمی‌کردیم

که خلیفه‌های بغداد، آن قدر

نیرومند باشند، که خدا هم از آنها می

ترسید! و به همین دلیل، این فرزندان

غیب‌کرد. زیرا زورش به خلیفه نمی

رسید. چطور کسی بلد است غیب

کند، نمی‌تواند به وسایلی یکی مثل

خلیفه بغداد را به دیار عدم بفرستد؟

بیچاره «جعفر» برادر امام حسن

عسکری هر چه فریاد زد که: ای مردم

برادر من عقیم بود، و فرزند نداشت!

ولی «باب»های حقه باز امام، برای

وجود خارجی ندارد تا از خود دفاع کند، و دست کم بزند پس گردن آن آخوند یاوه‌گو، که مردک! شرم‌کن، فکر می‌کنی که مردم تا چه پایه احمقند که یاوه‌های به هم بافته‌ی تو را باور کنند؟!!

چند روز پیش، یکی دیگر از این دروغ

پردازان گستاخ، به خبرنگاران گفت که

در هیئت دولت احمدی نژاد،

همیشه یک صندلی خالی هست که

ویژه‌ی «امام زمان» است. و سپس به

صورت‌گلایه گفت: بعضی از کسان در

هیئت دولت، آن صندلی خالی را

پهلوی خودشان قرار می‌دهند، که

در کنار حضرت بنشینند!

چند روز پیش نیز آیت الله مهدوی

کنی، رییس مجلس باصطلاح

خبرگان، به گمان خود، در تفسیر

دعای افتتاح مجلس خبرگان!!

(دعای افتتاح مجلس!) گفت:

دولت جمهوری اسلامی ایران، یکی

از مقدمات دولت کریمه است! (به

حق چیزهای نشنیده!) زیرا آمدن

حضرت نیاز به مقدماتی دارد (یعنی

حالا حالاها ما آن آقا را پنهان

نگه میداریم، زیرا کیسه‌های مان پر

نشده و باید باز هم سال‌ها و سال‌ها،

سهم امام بگیریم! و جیب مردم را

تهی کنیم).

به هر روی اگر بخواهیم یاوه‌هایی را که

دستار بندان برای امامی که ساخته

اند بر شرم به چند بخش گسترده در

این زمینه نیاز هست، و دستار بندان

هر روز یک داستان تازه می‌سازند و

یک نغمه‌ی نو، سازی می‌کنند.

«امام زمان» ابزاری به دست ملاها برای دریافت «سهم امام»!



آخوندها «خداوند» را منشی حضرت امام زمان کرده‌اند!



دوش در حلقه ما قصه گیسوی تو بود

تا دل شب سخن از سلسله موی تو بود

سراسر هفته های گذشته در سراسر جهان سخن از «سیمین بانو» پوراندخت شعر امروز ایران بود!

واکنش گسترده تلویزیونی و مطبوعاتی در مقابله با ممانعت از سفر خانم سیمین بهبهانی به خارج از کشور و دندان قروچه ملیح و دهن کجی خفیف «رهبر معظم» نسبت به شاعره ای که «عاقبت به خیر» نشد و نمی شود!؟

بعد از گفتگو با خانم سیمین بهبهانی، هفته بعد گفتگوکنندگان با او، یک گفتگوی تلفنی با هادی خرسندی طنزپرداز نامدار ایران داشتند که او نیز گفته بود خیلی دلش می خواست که در گفتگو تلویزیونی با خانم سیمین بهبهانی او هم حضور داشت! با این که خود با نوشته و شعری در زمینه فرمایشات «آقا» - در اعتلای هرچه بیشتر نام شاعره ای که - رژیم آدمخوار جمهوری اسلامی سعی دارد چنان خورشید تابانی را زیر لکه ابر رهبری از دیده ها بپوشاند - سهم بزرگی داشت هم چنین دکتر صدرالدین الهی (که سیمین بانو اغلب شعرهایش را برای او می فرستد) از فرصت شعر تازه او و این جریان حسن استقبال کرد و یک صفحه کامل هفته نامه کیهان را با عنوان «سیمین بانو» به اشعار، گفته ها و نظریات درباره او اختصاص داد. مسلم این که واکنش سریع و گسترده تلویزیونی و مطبوعاتی پرسرو صدا و گسترده خارج از کشور جلوی هرگونه توطئه ای را می گیرد که رژیم بخوهد سیمین بانو

گفتگوی سیمین بانو با شهرام همایون مدیر تلویزیون ماهواره ای کانال یک به همراه عباس پهلوان سردبیر فردوسی امروز و سیاوش آذری پیشکسوت روزنامه نگاران ایران - که آن ها از دیرباز با پوراندخت غزل امروز ایران آشنایی و دوستی داشته اند... اما این گفتگوی جالب در سراسر جهان از طریق تلویزیون ماهواره ای کانال یک چنان مورد استقبال و خوشنودی ایرانیان قرار گرفت که از سراسر شهرهایی که ایرانیان در آنجا مقیم هستند (آمریکا، اروپا، کانادا، استرالیا) برای چهارمین بار تقاضای بازپخش مجدد این گفتگو بی نظیر را کردند به خصوص گفته های «سیمین بانو» و شعرهایی که از خود خواند و اظهار نظرهایش در مورد مسایل روز مورد توجه فراوان ایرانیان قرار گرفته بود. این گفتگو تلویزیونی (تلفنی) روز جمعه گذشته ۷ سپتامبر ۲۰۱۲ (جمعه ۱۷ شهریور ۱۳۹۱) در ساعت یازده از کانال یک پخش گردید.

واقعی است، اعتنایی به «ایشان» ندارد که هیچ! گاهی هم کلفت بارش می کند و به حکومتش طعنه می زند و برای رژیم الهی بلایی اوفاتحه بی الحمد هم نمی خواند و در همین حیض و بیض بود که ناگهان فرمودند: «من اسمی از بعضی شعرای زن دیگر نمی آورم، چون فروغ فرخزاد اولاً مرد، ثانیاً به اعتقاد من عاقبت به خیر هم شد. بعضی دیگر نه! عاقبت به خیر نشدند و نخواهند شد. لذا به آنها اشاره ای نمی کنم و از آنها اسم نمی آورم».

صد البته آقا، داغ به دل یخ! گذاشتند که آن شاعره ای که «آقا» از او نام نمی برد، ده ها میلیون ایرانی در خارج و داخل کشور او را روی سرشان می گذارند و شعرش را می خوانند و خدا عمر بیشتری از این ۸۵ سالگی که دارد، به او عطا فرماید که «سیمین بانو» در، رویارویی با ظلم و فساد حاکم از هم اکنون عاقبت به خیر شده، هست و اتفاقاً در دو سه هفته اخیر بیشتر از هر وقت، حرف و سخن از او بوده است. اول به خاطر

چندی پیش حکومت اسلامی سیمین بانو «پوراندخت غزل معاصر» را - که قصد عزیمت به پاریس و شرکت در یک کنفرانس فرهنگی را داشت - در فرودگاه تهران، از سفرش، جلوگیری کرد و مأموران رژیم با ضبط گذرنامه، او را به خانه اش بازگرداندند. همین ایام مقارن بود با این که (طبق معمول گاه گاه دفتر نهاد رهبری) جمعی از مداحان «رهبر معظم» را بر سر سفره و پای صندلی ولی فقیه نشانند که آنان با خواندن «آثار بی بدیل» خود یکی از رسوم منسوخ و باطل و بیهوده سلاطین عهد بوق را به اصطلاح زنده کنند و آنها نیز بابه به و چه چه خود، خاطر خطیر ولایت فقیه را، مشعوف نمودند!

در همین جلسه مسابقه مداحی و تملق و گذاشتن چندین و چند «فلک» به زیر پا، تابوتانند کف نعلین رهبر نازنین را بلیسند و نامبرده نیز در نهایت غرور و بشاشت روحی و تفاخر به یادش آمد که از این جمع به اصطلاح شاعران «امت اسلامی» در ایران، اما یکی که حقیقی است و

راهم به زور «عاقبت به خیر» کند!
طنز پرداز بزرگ معاصر ما «خرسندی» در مقدمه
شعرش می نویسد:
**دندان قروچه ملیح و دهن کجی
خفیف «رهبر معظم»!**
فرمایش اخیر الانتشار مقام معظم رهبری، آدم را
به فکرمی اندازد که «بعضی های دیگر» از شعرای
زن که ایشان اشاره ای به آنها نمیکند و اسمی از
آنها نمیدرند کدام ها هستند؟ پروین اعتصامی؟
ژاله اصفهانی؟ مهستی گنجوی؟ رابعه بنت
کعب؟ آتوسا زن خشیارشا؟ خیر! میفرماید:
عاقبت به خیر نشدند و «نخواهند شد»! پس
معلوم میشود این شاعر یا شاعران هنوز زنده اند و
برخلاف فروغ فرخزاد «اولاً نمرده اند!». لابد
آرزو هم دارند که عاقبت به خیر شوند. زهی خیال
باطل! اگر قرار بود «عاقبت به خیر شوند»، مقام

گلایه و شکواییه ای از: معظم جان

عجیبه که نمی دازه به ما اصلاً محل این زن
به وصف ما نگفته یک قصیده یا غزل این زن
قصیده یا غزل هم پیشکش اما در این مدت
نگفته یک رباعی بهر ما حداقل این زن
اگر که فحشمون هم میداد اسم از من نمیاره
یه جوری با کنایه میگه و ضرب المثل این زن
منم منظور اون وقتی که میگه «پست و بدکاره»
منو میگه که هستم «قاتل و دزد و دغل» این زن
«جنایت پیشه و بد ذات و خونخواره» به من گفته
ولی سر بسته گفته در عبارات و جمل این زن
منم، سر بسته گفتیم «نیست شعرش قابل آدم!»
به امیددی که باشه فکر نوعی راه حل این زن
برای اینکه راهی پیش ما پیدا کنه شاید
همین فردا بره پهلوی آقای مغل ● این زن
بین دشمن چه با ما کرده که با این همه قدرت
چنین با قلدری ما را حریفه مثل یل این زن
نمی تونم بگیرم هیچ ایرادی ز شعر اون
که پهلومی زنه در شعر با شیخ اجل این زن
دلیم میخواد برم باهش کتک کاری کنم اما
میگن بالا بلنده، چهار شونه ست و دکل این زن
خوشا مانند «مختاری» و «پاینده» همینجوری
بشه مشمول یک «حی علی خیر العمل» این زن
فروغ میگن تصادف کرد در شمرون، یقین دارم
که فردا هم تصادف می کنه در اون محل این زن
ولیکن دیره و سودی نداره حذف فیزیکی
که باید حذف می شد از همان روز ازل این زن
معظم جان ● ● نیار اسمی از اون بانو، رهایش کن
الهی که با عزرائیل بره ماه غسل این زن

● مغل: «علی معلم» رئیس شاعران مداح بیت خامنه ای در تنگنای قافیه «مغل»
شده!
● ● معظم جان: تخلص شعری مقام معظم رهبری در غزل هائی که زیر تشکچه
مبارک میگذارند.



FAMILY DENTAL
Maryam Navab,
D.D.S. **دکتر مریم نواب**
داندانپزشک زیبایی

قبول تمام بیمه های درمانی و تسهیلات لازم برای افراد فاقد بیمه

ALL PPO INSURANCES
16661 Ventura Blvd., #208
Encino, CA 91436
818-646-0194



فریدون میر فخرایی
تبدیل نوار به هر سیستم
عکاسی پورتره
فیلم برداری از مراسم خصوصی
(818)585-3901

Live Answering With All the Bells & Whistles
Pricing Made Simple
Tool free number
Outbound calling
Lowest Prices ever
Lowest Hold Times In the Industry
Best Online Account Management
E- Fax

customer
careagents.com
Answering services redefined like never before



پایان نمایش کنفرانس بازی رژیم و روسیاهی اهالی ولایت فقیه!

**اجلاسی که نه برای حکومت اسلامی اعتباری به همراه داشت
و نه نوشدارویی برای رژیم رو به مرگ سوریه بود
و نه حقانیتی برای برنامه اتمی جمهوری اسلامی!**



دکتر علیرضا نوری زاده

● دبیر کل سازمان ملل
آبرویی برای رژیم باقی نگذاشت!

از جنایت تا تولیت بارگاه الهی!

رژیم های آدمخوار در جهان کم نبوده و هنوز هم کم نیستند. در صدر آنها رژیم بشاری علفی بعی سوریه (البته مسلمان ناب انقلابی ولایی) و در کنارش کوبای رفیق رائل، زیمبابوه اخوی موگابه، کره شمالی آقا زاده

جیم جونگ ایل و نواده حضرت امام کیم ایل سونگ، و بر فراز سر همه آنها نظام نایب امام زمان، در ایران قرار دارند. اما در طول چهار دهه روزنامه نگاری و مشاهده و گاه تجربه عملی اعمال و گفتار بسیاری از حکومت های سرکوبگر، هرگز با حکومتی برخورد نکرده ام که هم «جنایت» کند، هم «فریب و حقه بازی» جزئی مهم از وجودش باشد و همزمان ادعا کند، «تولیت بارگاه ذات اقدس الهی» را بر عهده دارد؟! رژیم های سرکوبگر بسیاری را می شناسم، اما به جز عصر هیتلر و استالین در هیچ زمانه ای ندیده ام، نخوانده ام و نشنیده ام که حکومتی، آن هم حکومتی دینی که بند ناف رهبرش، مستقیماً به امام زمان وصل است (حداقل اینجور ادعا می کنند) در فریبکاری و دروغ زنی،

تا آنجا پیش رود که در یک مراسم رسمی با حضور دهها تن از رهبران و برجستگان ۱۲۰ کشور جهان و دهها سازمان و نهاد بین المللی و نمایندگان رسانه های تصویری و مکتوب و گویای جهانی، نطق یک رئیس دولت معتبر را که کشورش از بنیان گذاران جامعه غیر متعهد ها بوده و خود اینک در مقام رئیس این جامعه بر آن است تار یاست را به همتای ایرانی خود تقدیم کند، به صورت مشمئز کننده ای تحریف کند. **وقاحت آشکار!**

من هنگام سخنرانی پرزیدنت محمد مرسى، (رئیس جمهور مصر) سخنان او را به زبان عربی و ترجمه همزمانش به زبان فارسی به طور مستقیم دنبال می کردم. با شنیدن ترجمه حرفهای او، نخست گمان بردم اشتباه

شنیده ام، به همین دلیل بار دیگر در «تلویزیون ماهواره ای نیل» متعلق به مصر، سخنان مرسى را به زبان عربی گوش کردم. حقا گاری که مترجم ایرانی (از مأموران وزارت اطلاعات و تیم ترجمه رسمی جمهوری ولایت فقیه است)، در تحریف سخنان مرسى کرد با هیچ نوع متر و معیار و عذر و توجیهی قابل درک نیست. چگونه می شود به جای «رژیم سرکوبگر سوریه که به خواست مردم انقلابی سوریه باید برود» از رژیم «بحرین» یاد شود؟ اما در باب محکومیت رژیم سوریه که بی محابا دست به کشتار مردم بی دفاع سوریه زده است، جناب مترجم به کلی عبارت را از دهان بیندازد و از انقلاب بحرین یاد کند. بعد هم به مصادره بهار عربی- به و این ادعا که در جهان عرب، اسلام ناب عامل برانگیختگی مردم بوده

خواشی اجلاس تهران!

● در روز افتتاح کنفرانس، حضور هاشمی رفسنجانی دوشادوش ولی فقیه و در کنار رؤسای سه قوه، توجه بسیاری از شرکت کنندگان و ناظران عرب را جلب کرده بود. رفسنجانی این بار در قالب دست چپ ولی فقیه در یک نشست بین‌المللی ظاهر شده بود.

● در حاشیه کنفرانس نیز او ملاقاتهای خصوصی با بعضی از سران و روسای هیات‌های نمایندگی داشت که برای دیدن او بیش از باریابی به حضور نایب امام زمان، اشتیاق نشان دادند.

● محمد مرسی اصلاً اعتنائی به ولی فقیه نکرد و بدون ملاقات باوی تهران را ترک گفت.

● رؤیای مصادره بهار عربی و انقلابهای مردمی جهان عرب نیز در طول کنفرانس به کابوس تبدیل شد.

● حسین بازجوی شریعتمداری که «کنفرانس جنبش غیرمتعهدها» را تودهنی به ۵+۱ و پیروزی اسلام بر کفر دانسته بود ناچار شد روز بعد از کنفرانس عملاً اعتراف کند: بیهوده بود آنچه که در سینه داشتیم...

● مشاهده محمدحسن اختری سفیر سابق رژیم در دمشق که کاکل بیرون نهاده و در کنار محمدی گلیایگانی و مهدی چمران و... در صف نخست جا خوش کرده بود البته خاطر خطیر «ولید المعلم» وزیر خارجه اسد را آرام می‌کرد اما دلم می‌خواست شاهد نگاههای او و «جفری فلتمن» به یکدیگر باشم که لایذ پرونده قطوری از جرائم اختری و توطئه‌هایش در دو دوره سفارت در سوریه را در میان مدارکش دارد.

● از نظریذیرائی از میهمانان اجلاس تهران، رژیم سنگ تمام گذاشته بود. از فلسطینی‌ها و بحرینی‌ها شنیدم که در کاخ محل اقامت روسای دول، شماری میزبان تحصیلکرده زبان دان، خدمت می‌کردند اما حضور سنگین مأموران وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه در هیأت حراست و مأموران راهنما، بسیار آزاردهنده و در عین حال آنچنان آشکار بود که به قول دوستی فلسطینی، با آنکه لباسهای مرتب بر تن کرده بودند ولی رفتار و قیافه شان از دور داد می‌زد دارای تجاربی گسترده در بگیر و ببند و بگش هستند.

● به هر روی کنفرانس سرانجام با قطعنامه‌ای که نه برای رژیم تهران و برنامه‌هایش اعتباری به همراه داشت و نه نوشدارویی برای رژیم رو به مرگ سوریه، خاتمه یافت و میهمانان با خاطرهای خوش از پذیرائی ایرانی به کشورهای خود بازگشتند. (ع-ن)

اتمی را روی پرونده حقوق بشر گذاشت و دل شنودگانش را که اغلب از دیپلماتهای جوان وزارت خارجه ولی فقیه بودند شاد کرد و باعث شد علی اکبر صالحی دچار دلهره و اضطراب شود و بکوشد نوعی سخنان تند و تیز دبیرکل سازمان ملل را به ضرب خنده‌های زورکی هضم کند.

حقاً که کنفرانس سران غیرمتعهدها دستاوردی برای رژیم نداشت. پنج روز تعطیل در کشور، بگیر و ببند (به گفته سردار رادان ۱۱۳ سلاح جنگی در طول برگزاری کنفرانس کشف شده بود) و همانطور که ذکر شد میلیونها دلار هزینه دود شد و به هوا رفت و هیچکدام از هدفهای رژیم تحقق پیدا نکرد.

نگاهی به تبلیغات رژیم در روزهای پیش از برگزاری کنفرانس و مقایسه آنها با ناله و نفرینهای پس از کنفرانس بهترین گواه بر بی‌نتیجه بودن کنفرانس برای اهالی ولایت فقیه است. هدفهای رژیم از برپائی کنفرانس را می‌توان در چهار بند خلاصه کرد.

ما منزوی نیستیم!

در چشم هموطنانمان، نشان دهد که منزوی نیست و علی‌رغم همه مجازاتها و تحریمها و حصار اقتصادی و سیاسی، ۱۲۰ رهبر و نخست وزیر و وزیر خارجه و... در کنفرانس سران غیرمتعهدها حاضر شدند تا به آمریکای جهان‌خوار و اسرائیل و اذنباشان بگویند ما اهل کوفه نیستیم، «آقا» تنها بماند!!!

محمد مرسی که گل سرسبد میهمانان بود فقط چهار ساعت در تهران ماند و سخنانش را

ودق بزنی

پشتوانه‌ای مردمی است داریم!! آب در لانه مورچگان!

در اینکه اظهارات محمد مرسی، ریز و درشت رژیم را دستپاچه کرد و «ولید المعلم» وزیر خارجه رژیم بعثی سوریه و معاونش «مقداد» را به ترک سالن کنفرانس واداشت البته جای شک و شبهه‌ای نیست. توضیحات «حاج عزت ضرغامی» سردار سابق در باب اشتباه مترجم نیز ما را به یاد داستان ملانصرالدین و «صدای مشکوک» می‌اندازد که گفت حال صدایش را با کوفتن کفش بر زمین پوشاندی، با بوی گندش چه می‌کنی؟

میلیونها دلار خرج کردند تا «موگابه» قربان صدقه علی خامنه‌ای برود و مقام معظم از طول عمر «مجاهد نستوه رابرت جان موگابه» جویا شود. «بان کی مون» -که برای آقایان آبرو نگذاشت- روز اول در کنار علی لاریجانی با آن شدت و حدت کارنامه رژیم در زمینه حقوق بشر را مورد انتقاد قرار داد و سپس در دیدار با سیدعلی خامنه‌ای، آقای «جفری فلتمن» را که تا دو ماه پیش در مقام معاونت خانم کلینتون و مسئول خاورمیانه و پیش از آن در مقام سفیر آمریکا در بیروت، سال‌های بسیار موی دماغ نوکران لبنانی و فلسطینی و عراقی و سوری رژیم بود، به عنوان دستیار خود به مقام «رهبر معظم» معرفی کرد تا میرزا علی اکبر خان طیب حضور ولایتی، مشاور اعظم و سرسلسله حلقه (منقلیان) کوکنار، مثل جن‌زده‌ها از جاپرد و درگوشی به ارباب بگوید چه کسی به خلوت حضرتش راه یافته است؟! در دانشکده روابط بین‌الملل هم، پرونده

است - پیردازد (حال آنکه محمد مرسی از انقلاب‌هایی می‌گفت که برای تحقق دموکراسی و حاکمیت ملی و عدالت برپا شده است).

مرسی در بخشی از سخنانش گفت: مردم فلسطین و سوریه برای آزادی، عدالت و کرامت انسانی مبارزه می‌کنند (مترجم محترم که می‌دانست مقام معظم رهبری تا چه حد به فرزند بشار الاسد بعثی دلبسته‌اند، ولی از آل خلیفه بیزارند، برای رضایت خاطر خطیر نایب امام زمان، به جای سوریه دولت مقاومت و ممانعت، از بحرین دولت کوچولوی وابسته به استخبار یاد کرد).

وتوی ناجوانمردانه!

«مرسی» آنگاه با اشاره به وتوی ناجوانمردانه روسیه و چین در مورد دو قطعنامه محکومیت سوریه و برقراری مجازات علیه رژیم بعثی، یادآور شد که وتوها باعث شد دست شورای امنیت عملاً از سوریه کوتاه شود - عالیجناب مترجم (که فرزند یکی از زیارت نامه خوانهای دور حرم دو طفلان مسلم است) - عبارت مذکور را چنین ترجمه کرد: «حق وتو دست شورای امنیت را برای حل و فصل بحرانها و تحولات مردمی کوتاه کرده است.»

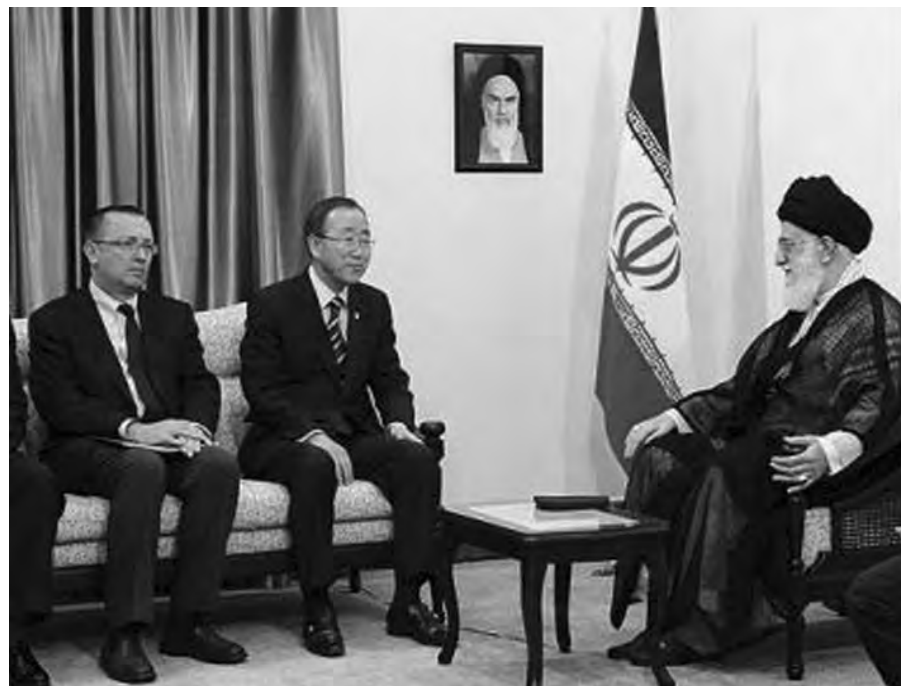
مرسی همچنین از نظام ظالم سوریه گفت و اینکه ما با مردم سوریه علیه رژیم ظالم سرکوبگر اظهار همبستگی و حمایت می‌کنیم، اینجا دیگر مترجم از خود سید علی آقا نیز پیش افتاد و مکنونات قلبی نایب امام زمان را به جای عبارت رئیس جمهوری منتخب مردم مصر، در دهان او گذاشت به این مضمون که: «ما آرزوی بقای رژیم سوریه را که دارای

وقاحت رژیم تهران در تقلب و تغییر سخنان رئیس جمهور مصر حیرت‌انگیز بود!



مترجم وزارت اطلاعات «رژیم ظالم سوریه» را به جمله
«ما آرزوی بقای رژیم سوریه را داریم» تغییر داد!

بالاخره نماینده دیپلماسی آمریکا به خلوتخانه «رهبر معظم» راه پیدا کرد!



نشد، برنامه اتمی رژیم را مورد حمایت بی قید و شرط قرار دهد.

تأیید یک رژیم مرده!

رژیم بر آن بود تا در پی کنفرانس، حکومت روبه مرگ سوریه را با پیام همدلی سران و یا نمایندگان کشورهای عضو جنبش غیرمتمهدها، بار دیگر زنده کند و مشروعیت از دست شده را به رژیم اسد بازگرداند. اما سخنان مرسی، رئیس هیأت نمایندگی لیبی، امیر قطر که صراحتاً از ملت سوریه تقدیر کرد و رژیم اسد را در حال سقوط خواند و سخنان نمایندگان حداقل ۱۴ رئیس هیأت در تأیید انقلاب سوریه و محکوم ساختن رژیم اسد، آب پاکی را روی دستهای ولی فقیه ریخت به گونه‌ای که حتی بوقهای تبلیغات رژیم هم زیر لبی اعتراف کردند که مرده رژیم اسد را نمی‌توان بار دیگر به حجله فرستاد.

تودهنی به میزبان!

رژیم در عین حال بر آن بود تا با جانداختن این دروغ که بهار عربی نتیجه زمستان ۷۹ ایرانی بوده و پس از سی و سه سال ملت‌های اسلامی با «الهام گرفتن» از افکار و اندیشه‌های سید روح‌الله مصطفوی و پس از او سید علی آقا خامنه‌ای، به پا خاسته‌اند و آنچه در مصر و تونس و لیبی و یمن و «بحرین» رخ داده و می‌دهد، در واقع بازتاب «صحوه اسلامی» - بیداری اسلامی - در ایران است. به عبارت دیگر «ولی امر مسلمانان» مقیم

با درود و ثنا به خلفای راشدین (ابوبکر، عمر و عثمان) آغاز و با ستایش مردم سوریه به پایان برد و ضمن تأیید حق ایران برای استفاده صلح آمیز از اتم، به برادر احمدی‌نژاد و ارباب فقیهش یادآور شد که باید قطعنامه‌های شورای امنیت را موبه مو اجرا کند و به تعهدات خود پایبند باشد.

همه نعل و میخی‌ها!؟

اجماعی در طول کنفرانس، تأیید برنامه‌های اتمی خود، دست و پا کند. (نه تنها این اجماع حاصل نشد بلکه با نبودن سران کشورهای مؤثر که پایه‌گذاران جنبش بوده‌اند هم چون روسای جمهوری اندونزی و صربستان - به جای یوگسلاوی سابق - غنا، سنگال، چین و... تنها نخست وزیر هند و رئیس جمهوری مصر از بزرگان در کنفرانس حاضر بودند که هر دو بهترین روابط را با آمریکا دارند و حاضر نشدند حتی اندک انتقادی از آمریکا و سیاستش در رابطه با جمهوری اسلامی بر زبان آورند.

«نوری المالکی» که به علت بستری بودن جلال طالبانی ریاست هیأت عراقی را عهده‌دار بود در سخنان خود یکی به نعل زد و یکی به میخ در حالی که رئیس جمهوری لبنان با قاطعیت از استقلال کشورش یاد کرد و دست‌های فتنه‌گری را که به میهنش تجاوز می‌کنند، تهدید کرد که در قطع آنها تردیدی نخواهد کرد. حتی رئیس جمهوری جزایر «قمر» که عنوان آیت الهی دارد هم حاضر



چکه! چکه!

«فن شاعری» ارسطو

کتاب «فن شاعری» ارسطو که حدود ۳۳۷ سال پیش از میلاد به نگارش درآمده اولین شکل ارتباط نقد و ادبیات را بازگویی کند با وجود آن که این نظریه را یک فیلسوف خارج از حوزه ادبیات تنظیم کرده، از آن پس در هدایت و راهنمایی عملی شاعران و نویسندگان به کار می‌رفته است.

بیماری پر مرگ و میر!

در ادوار باستانی تا کشف (باسیل سل) این بیماری بیشترین مرگ و میر را داشته تا این که «ادوارد لیونگستن ترودر» با پرستاری از برادر مسلول خود و سپس تأسیس اولین آسایشگاه مسلولین در آمریکا اولین گام‌ها را برداشت تا این که خود نیز مسلول شد و در یک منطقه خوش آب و هوا ضمن استراحت و به مرور از رموز معالجه کامل آن آگاه شد. در همین حال «روبرت کخ» آلمانی «باسیل سل» را کشف کرد و با استراحت و بهداشت و تغذیه، رشد این بیماری را متوقف ساختند ولی هنوز این بیماری کم و بیش در جهان وجود دارد.

قدیمی ترین رساله طبی

در روزگار ساسانیان مرکز عمده پزشکی ایران دانشگاه گندی شاپور بود که در قرن چهارم و پنجم میلادی وجود داشت و هم چنین قدیمی ترین رساله طبی متعلق به دوران شاپور ساسانی است به زبان پهلوی.

سفر هیئت پزشکی

«برزویه طبیب» سرپرست اولین هیئت پزشکی به امر انوشیروان به هند رفت و چندین کتاب طبی و هم چنین کتاب «کلیله و دمنه» و بازی نرد را از هند به ایران آورد.

کلام پر خرج!

در تاریخ عضدی - که عضدالدوله نوه فتحعلیشاه نوشته است شرح می‌دهد که امان الله خان اردلان حاکم کردستان به دیدار شاه آمده بود. هنگامی که اجازه مرخصی می‌خواهد، شاه می‌گوید: فی امان الله! چاپلوسان درباری فوراً به تملق گویی می‌افتند که: کلام الملوک، ملوک الکلام! امان الله به خاطر این گنده گویی سلطان قاجار، ۸۰۰ تخته فرش نفیس تقدیم خاکپای مبارک می‌کند.

گاز بیهوشی

تا پیش از کشف داروی بیهوشی، از بعضی مواد مخدر استفاده و یا محل جراحی را کرخت می‌کردند. در سال ۱۸۴۲ دکتر «لانگ» در آمریکا اولین جراحی با «اتر» را انجام داد و سپس دکتر «برتون» مدعی کشف داروی بیهوشی شد و به ثروت زیادی رسید. عده ای از گاز «اتر» برای خندیدن و قهقهه زدن استفاده می‌کردند.

تهران، ولی امر به معنای عام آن برای مردم همه کشورهایی است که با انقلاب خود، نظام سیاسی کشورشان را تغییر داده‌اند. البته در مورد سوریه البته، رژیم قائل به استثنا است چون در نگاه ولی فقیه و اهالی ولایتش مردم سوریه مسلمان نیستند بلکه همگی ترور بیست، عامل آمریکا و اسرائیل و عربستان سعودی و قطر و ترکیه هستند که برای بقای کیان شیعه ولایتی + علوی باید ریز و درشتشان را نابود کرد.

در طول کنفرانس حتی هیأت نمایندگی تونس که «راشد الغنوشی» نمک پرورده سید علی آقا با توجیهات خود راهی ام القرای تهرانش کرده بود، واژه‌ای در تأیید نظر مقام معظم و ارکان رژیمش بر زبان نیاورد بلکه انقلاب تونس را یک خیزش ملی مردمی دانست که هدفش برپائی دموکراسی، عدالت اجتماعی و حاکمیت ملی بود. نمایندگان لیبی و مصر و یمن نیز بر ملی بودن و دموکراسی خواهی انقلاب‌های خود پای فشردند و روسیاهی را برای اهالی ولایت فقیه باقی گذاشتند.

گله فلسطینی‌ها!

«ابومازن» در دیدارش با احمدی‌نژاد ضمن انتقاد از تلاش‌های رژیم - با دعوت «اسماعیل هنیه» - برای گسترش انشقاق و جدائی بین فلسطینی‌ها - تأکید کرده بود، در فلسطین فقط یک حکومت شرعی و منتخب وجود دارد آن هم حکومت دکتر سلام فیاض است و ملت فلسطین به داشتن دولتی منتخب که در آن نمایندگان همه گروه‌ها و احزاب فلسطینی حضور دارند به خود می‌بالد.

البته احمدی‌نژاد گفته بود که «هنیه» را او دعوت نکرده و ترتیبات دعوت او از جانب مقام معظم ولی فقیه داده شده بود!

بعد هم به ابومازن گفته بود: چرا با «خالد مشعل» به تهران نمی‌آیید تا ما بین شما صلح برقرار کنیم؟ در پاسخ، رهبر ملت فلسطین گفته بود که قبلاً در مکه و سپس در قاهره بین ما آشتی برقرار شده بود و اگر توطئه‌ها و مداخلات رژیم اسد و شما نبود تا امروز همه مشکلات ما حل شده بود و امروز خالد مشعل در کنار صائب عریقات و نبیل ابوردینه و... جزو هیأت نمایندگی فلسطین به همراه من به ایران آمده بود.

همینجا فاش کنم که در جریان سفر ابومازن، خوشبختانه پیام مبارزان داخل ایران از جمله پیام تنی چند از زندانیان سیاسی در اوین، به دست او رسیده بود. پیامی که در آن از مواضع ابومازن و دولت فلسطین در همدلی و حمایت از جنبش سبز و تلاش‌های آزادگان ایران جهت دستیابی به حکومتی دموکرات، تقدیر شده بود.



داریوش باقری

آزادی ای خجسته آزاد!

● اینجا ایران است.. سرزمین من!
جایی که «آزادی» فقط نام یک میدان است!
خوشا به حال مسافرکشان «میدان آزادی» که چه آزادانه فریاد می‌زنند آزادی!
آزادی!
— عابری خسته می‌پرسد: آزادی چند؟
— شخصی را دیدم که سؤال کرد: آزادی کجاست؟
گفتم: رد کردی! آزادی قبل از انقلاب بود!



هرگز به آدم‌ها نخند!

● به سر آستین پاره ی کارگری که دیوارت را می‌چیند و به تومی گوید: ارباب! نخند!
● به پسرکی که آدامس می‌فروشد و تو هرگز نمی‌خری، نخند!
● به پیرمردی که در پیاده رو به زحمت راه می‌رود و شاید چند ثانیه ی کوتاه معطلت کند، نخند!
● به دبیری که دست و عینکش گچی ست و یقه ی پیراهنش جمع شده، نخند! و...
— به داستان پدرت...
— به جارو کردن مادرت...

مجلسی...

— به پشت و روبودن چادر پیرزنی در خیابان...
— به زنی که با کیفی بر دوش به دستی نان دارد و به دستی چند کیسه میوه و سبزی...
— به هول شدن همکلاسی ات پای تخته...
— به مردی که در بانک از تو می‌خواهد برایش برگه ای را پر کنی...
— به اشتباه لفظی بازیگر نمایشی...
نخند که دنیا ارزشش را ندارد...
که هرگز نمی‌دانی چه دنیای بزرگ و

پر دردسری دارند:
آدم هایی که هر کدام برای خود و خانواده ای، همه چیز و همه کسند.
آدم هایی که برای زندگی تقلا می‌کنند:
— بار می‌برند...
— بی خوابی می‌کشند...
— کهنه می‌پوشند...
— جار می‌زنند...
— سرما و گرما را تحمل می‌کنند...
— گاهی خجالت می‌کشند
خیلی ساده ... نخند دوست من!
هرگز به آدم‌ها نخند
خدا به این جسارت تو نمی‌خندد;
اخم می‌کند



چرا آنجلینا؟

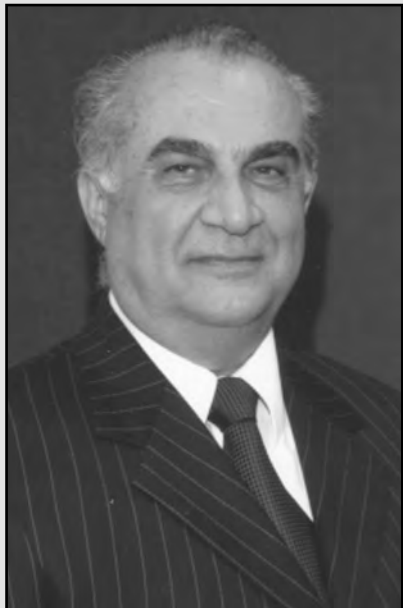
یک روز «بوش» و «اوباما» در یک بار نشسته بودند که یک نفر می‌رسد و از آنها می‌پرسد: چی کار دارید این می‌کنین؟
«بوش» جواب داد: داریم نقشه جنگ جهانی سوم رو تنظیم می‌کنیم!
یارو می‌پرسد: چه اتفاقی قراره بیفته؟!
بوش میگه: قراره ما ۱۴۰ میلیون مسلمان، و آنجلینا جولی رو بکشیم! یارو با تعجب میگه: «آنجلینا جولی؟! چرا می‌خوان آنجلینا جولی رو بکشید?!»
بوش رو می‌کنه به اوباما و میگه: دیدی گفتیم! هیچکس تو دنیا نگران ۱۴۰ میلیون مسلمان نیست!!

هالوها و دیوار!

دو نفر مست و پاتیل آخر شب راهی خانه شان بودند که وارد یک کوچه بن بست شدند و رسیدند ته کوچه.
اولی به دومی گفت: بیا دیوار رو هل بدم و بریم جلو!
او پذیرفت و هر دوی آنها کت هایشان را در آورند و گذاشتند کنار دیوار و شروع کردند دیوار را فشار دادن!... دزدی رسید و آنها را سرگرم دید... و کت هاشان را برداشت و رفت. بعد از چند دقیقه ای یکی از آن‌ها نگاه کرد و دید از کت هاشان خبری نیست، رو کرد به رفیقش و گفت: خیلی جلو رفتیم. بهتره برگردیم و کت هامان را بیاوریم!

حکایتی از گلستان حضرت اجل سعدی کار بزرگ و ناآزموده‌ها!

«مردکی را چشم درد خاست پیش «بیطار» رفت که: دواکن! بیطار از آنچه در چشم چارپای می‌کند در دیده او کشید و کور شد حکمیت به داور بردند. گفت بر او هیچ توان نیست، اگر این خر نبودی پیش بیطار نرفتی!
مقصود ازین سخن آنست تا بدانی که هر آن که ناآزموده را «کار بزرگ» فرماید با آن که ندامت برد به نزدیک خردمندان به خفت رای منسوب گردد».
ندهد هو شمنند روشن رای
به فرومایه کارهای خطیر
بوریا باف اگر چه بافنده است
نبردش به کارگاه حریر



منوچهر کوهن

وهم خدایان

در فصل انسان های خود باخته
و در نسل باورهای رنگ باخته
و ارزش های فرو ریخته
پا بر کدام سیاره

بی فریب می توانم گذاشت؟

ای انسان
همواره به شعله هیمة

همیشه فروزان بیندیش

بیندیش.....

آیا صخره ها ... خود ساخته اند.....؟

و ماندگار.....؟

و سرنوشت ما.....

خدایان خواسته.....؟

و گذران.....؟

هشدار.... ای انسان

دیگر، هرگز.....

فریب را باور مکن.....

موج باش و طوفان را باور کن

خود، آسمان باش

و ستاره ها را بسرای.....

خورشید را به سقف خانه

خود بیا ویز....

و نور و زیبائی را ستایش کن.....

من دیگر....

افسانه های آسمان را.....

دیگرگون و رنگین می خواهم.

آیا این آبی فسانه پرداز سترون

هنوز هم رویا ها

را در هم می شکنند.....؟

آیا هنوز.....

می توانم پا برگردم آسمان

بگذارم....؟

نگاهم ترک ترک

و احساسم یخ زده

و جانم منجمد شده است

و هم خدایان.....

خاک و خانه ام را به یغما

پای می فشارد

هان، انسان، هشدار.....

آسمان خالی است.....

بیهوده..... سر و دست و صدا را

بسوی آسمان روا مدار....

ابر ها تهی هستند.....

به ابر و آسمان هرگز دل میند.....

ستاره ها از دور چشمک می زنند.....

و دلفریب اند

و از نزد یک سوزان و جان گداز



بیژن جلالی

همچنان تنها

مرغکان

از آواز خوانی خویش،

بهره ای می برند

با آواز آنها،

لانه ای ساخته می شود

در کنار جفت خویش

میآسایند

ولی از آواز خواندن من

لانه ای ساخته نمی شود

بلکه جهان

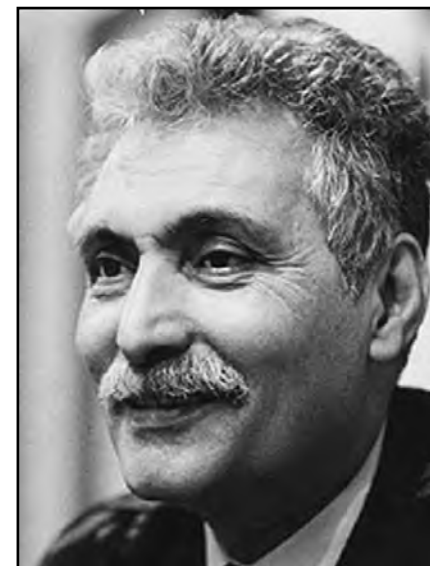
دورتر می رود

و فراخ تر می شود

و من همچنان تنها

سرود خویش را

می خوانم.



حمید مصدق

ای فریاد!

به باد سست نهاد،

اعتماد شاید کرد

به یار سست نهاد،

اعتماد؟

ای فریاد!

میان همه ی شهر

چرا نمی شنوی،

شیون مظلومان را؟

— نعره های عصیان را

به دشت باید رفت

به کوه باید زد

دگر به شهر،

کسی پاسخی نمی گوید.

ز کوه و دره،

ترا هست پاسخی

— پژواک

اگر کنی ادراک

چگونه دره صدا می دهد؟

— برادر، نه

من و ز شهر امید تلاش؟

دیگر،

— نه.

لیلا قره داغی

بوی غربت می دهی

می بینمت، تنها
پشت یک حصیر کهنه ...
انگار چشم هایت،
چیزی می گویند
و تویی پروا ...
پشت آن ها پنهان می شوی
گویی سال های طولانی ست
که تو هم به خواب رفته ای
بوی غربت می دهی
من تو را پشت تمام شب هایم،

دیده بودم
توانگار از نسل خاک
نه! از نسل پاییزی
می بینم تو را، یک لحظه
بیا ...

پنجره ی چشم هایم را بگشا
ای انسان کاه گلی!



کمال کبیری

سنگفرش

سنگفرش می کنم
من تمام کوچه های شهر را
سنگفرش می کنم
تا اگر دلم ز دستت افتاد
خوب بشکند!

رضا آقا یاری

بن بست

شاید این بن بست
روزی کوچه شود
اما در انتهایش
دیگر خبری،
از تو نیست!



مرتضی میر آفتابی

روسیپی شب های من

زمین زیباست
هر جایش را،
که لمس کنی زیباست:

رودهایش
چشمه هایش
کوه هایش
آبشارهایش
سنگ هایش
جنگل هایش
دریا هایش

و آسمانی که قلبش را،
به آن بخشیده

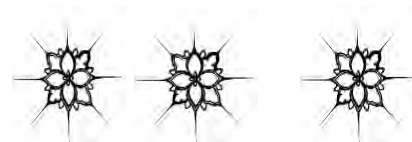
و تو
زیباتری
تو زمین من
تو آسمان فراخ من
روسیپی مهربان شب های من

سیمین ارجمند

ادامه

من از خاها گفته ام
من از گل و آب
خاموش ماندم
پس باز می شوم
چونان شکوفه در باها،
عطر غربی
در فضا می پراکنم
که مرد دیوانه بداند،
شب از کدام سواست
او فریاد می کشد،
تا نورهای صبح

ادامه یابد



محمدرضا سهرابی نژاد

شکر

دلالت پوست
تمام توانش را در ماشه
چکانید
صخره ای خالدار
از کوه جدا شد،
با نعره ای مهیب
به — دره — فرو افتاد.

دریغا کوه
که غرورش در هم شکست.



احمد شاملو

ما مهره نیستیم!

دهلیزی لاینقطع
در میان دودیوار
و خلوتی
که به سنگینی،

چون پیری عصاکش
از دهلیز سکوت

می گذرد

و آنگاه
آفتاب و
سایه ای منکسر،
نگران و
منکسر
خانه ها،
خانه خانه ها،
مردمی،
و فریادی از فراز:
شهر شطرنجی!
شهر شطرنجی!
دودیوار

و دهلیز سکوت.

و آنگاه
سایه ای که از زوال آفتاب،
دم می زند،
مردمی

و فریادی از اعماق:

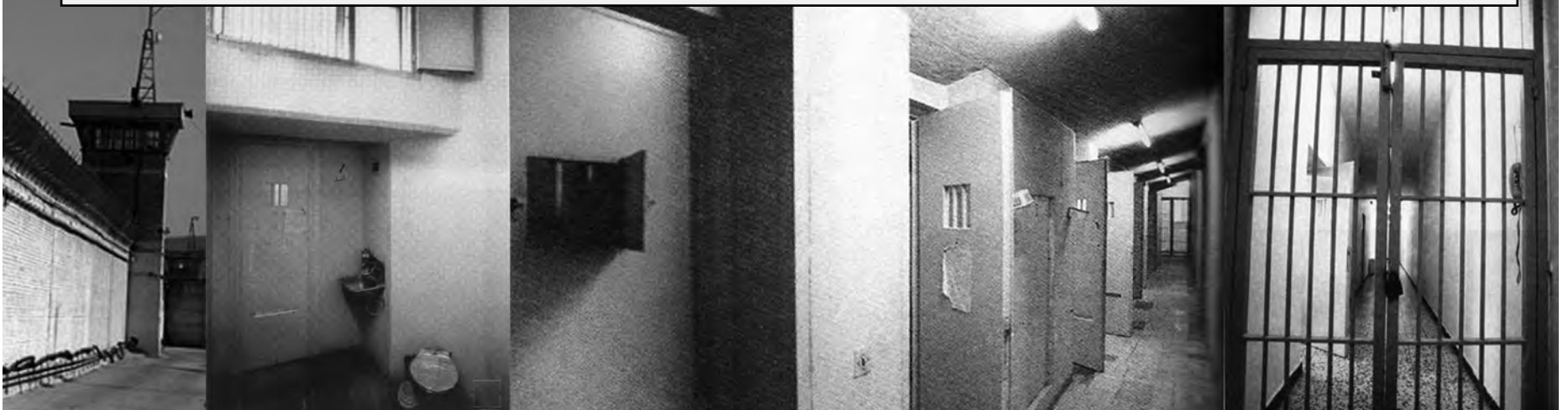
— ما مهره نیستیم!

ما مهره نیستیم!

بند ۲۰۹ یکی از زیرزمین‌های بهشت زهرا در اوین!

سلول‌هایی مثل قوطی کنسرو کنار هم و در هر کدام کسی زندانی است با سکوت مطلق!

سلولی که بوی همه توالت‌های دنیا در آن جمع شده است!



کابوس صبحگاهی وقتی آغاز می‌شود که هوا روشن تر می‌شود و می‌توانی چوب خط‌های کنده شده و کلمات نوشته شده روی دیوارهای رنگ و روغن خورده را ببینی. معلوم است خیلی تلاش کرده‌اند نوشته‌های روی دیوار را با رنگ پاک کنند اما هنوز قابل خواندن هستند. یادگاری که نه!

زن و مرد کماتی روی دیوار نوشته‌اند که هراس آور است. از شمردن تا ۹۰ خط روی دیوار که یادآور شمار روزهایی است که یک زندانی شب و روز گم کرده در آن سلول در انتظار بوده است تا این نوشته که «ما چهار نفر را (با نام) نیمه شب ربوده‌اند و چند ماه است خانواده ما از ما خبر ندارد اگر توانستید به این شماره زنگ بزنید»، «امروز هم شلاق خوردم»، خدایا کمک کن! فردا هم طاقت بیارم،،، یا،،، یک روز دوباره ملت زندان‌ها را فتح می‌کنند و ما فراموش شدگان نجات می‌یابیم ایس الصبح بقریب». وقتی این دیوار نوشته‌ها را می‌خوانی از اینکه ممکن است شما هم پس از چند ماه به سرنوشتی مشابه ساکنان قبلی این سلول دچار شوید اضطراب می‌گیری.

تجربه غریبی است. این قدر غریب که بعضا فکر می‌کنید برای روان پریش شدن به هیچ داروی روان گردانی نیاز نیست و در آن شرایط روان آدم خود به خود می‌گردد «مالیخولیا» می‌گیرد و در هذیان غرق می‌شود. به یک باره خود را وسط سلول آزاردهنده‌ای می‌بینی که دیوارهای رنگ و روغن خورده و پتوهای سربازی و موکت سبز رنگش همه دارند شما را قورت می‌دهند تا چیزی از شما باقی نماند. بخصوص که می‌بینید ردیف سلول‌های بند مثل قوطی‌های کنسرو کنار هم چیده شده‌اند و در هر سلول کسی زندانی است، اما سکوت مطلق است کوچکترین صدایی از کسی شنیده نمی‌شود و حتی زنگی که بغل درکار گذاشته‌اند تا نگهبان را صدا بزنید صدا ندارد. انگار ۲۰۹ یکی از زیرزمین‌های بهشت زهرا در اوین است.

نوشته‌هایی دیوار!

فردا صبح که چشم‌ها را باز می‌کنی می‌فهمی که روی پتوهای سربازی چمباته زده خوابت برده و تازه باورت می‌شود آن قبری که اندازه آن چهار قدم در سه قدم است سلول انفرادی یکی از زندان‌های وزارت اطلاعات است.

زندانیان و به منظور روان گردانی سازمان دهی شده‌اند.

وقتی چهار مرد ریشوکه خیلی تلاش می‌کنند خود را مودب و نیز مامور و معذور نشان بدهند شما را از پشت میز کار وسط تحریریه روزنامه بازداشت می‌کنند و دو ساعت بعد پس از تشکیل پرونده، انگشت نگاری، و عکاسی تحویل حاج خانم مسؤل بند نسوان ۲۰۹ می‌دهند و او در حالیکه دماغش را با چادر مشکی محکم گرفته شما را با چشم بند به سلولی در ته بند ۸ هدایت می‌کند که بوی همه توالت‌های دنیا در آن جمع شده است و عجله دارد زودتر در را قفل کند و برود تا از بوی بد خفه نشود، به یک باره تمام آن واحدهای درسی که «دکتر حسین بشیریه» در باره «توتالیتریانسیسم و استبداد مذهبی» در دانشکده حقوق به شما درس می‌داد یک به یک از جلو چشم شما رژه می‌رود و معنای اصلی عطفوت اسلامی را نیز درمی‌یابید.

زیر زمین بهشت زهرا!

سفر از وسط تحریریه یک روزنامه پرهیاهو به کثیف‌ترین سلول بند ۲۰۹ که آدم‌ها را برای مرده شدن و روان پریش شدن در آن نگه می‌دارند،



**فرزانه روستایی
نویسنده و مبارز سیاسی**

روان گردانی!

توقیف داروهای روان گردان آلمانی که به مقصد ایران بازرگیری شده بود - و برای اعتراف گیری از زندانیان سیاسی در ایران استفاده می‌شود - نگاهی دوباره ای را می‌طلبد از آنچه در بازداشتگاه ۲۰۹ اوین می‌گذرد و همگی برای آزار

سکوت و بی خبری!

به خواندن عبارات روی دیوار و سکوتی که بیش از هر چیز روان آدم را آزار می دهد کم عادت می کنید، اما اگر قرار باشد مانند «احمد زیدآبادی» تا سه هفته هیچ کس در سلول انفرادی به سراغ شما نیاید بازجویی نداشته باشید و از هواخوری هم محروم باشید آن وقت است که روان گردانی واقعی آغاز می شود و در می یابید اداره زندان های وزارت اطلاعات خیلی هم بی حساب و کتاب نیست و این سکوت و بی خبری تکنیک حساب شده و ماشین نیرومندی است که آدم ها را له و دچار توهم می کند.

ممکن است نشخوارروانی پیدا کنید و جوانه های خل شدن در شما ظاهر شود. پس از ده روز می بینید که دیوار سلول دارد راه می رود سقف دهن کجی می کند یا دست و پاهایتان از حد معمول دراز تر شده است، یا هر شب سر شب خواب می بینید که دارند شما را اعدام می کنند ولی نزدیک صبح خواب می بینید که آزاد شده اید و به استقبالتان می آیند!؟

گریه و خنده ناله!

سلول های انفرادی ۲۰۹ را طوری ساخته اند که بی داروی روان گردان روان انسان را آسیب پذیر می کند، اما اگر کسی مانند لطف الله میثمی که ۹ ماه زندان انفرادی زمان شاه و ۶ ماه انفرادی جمهوری اسلامی را تجربه کرده است دچار اختلال روانی نشد داروهای روان گردان را به کار می گیرند. یکی از فعالان ملی مذهبی پس از شش ماه نگهداری در سلول انفرادی زندان

عشرت آباد برای چند روز دچار تردید شده بود که مرده است و دوران برزخ را می گذراند یا هنوز زنده است ولی بیمار. علیرضا رجبی برای شش ماه در چنان سلول خفه ای در پادگان عشرت آباد نگهداری می شده که به قول خودش از لای درز در سلول هوای کریدور بند را استنشاق می کرده است.

یکی از زندانیان زن دهه ۶۰ نقل می کند که نگهبان مرد بند شب ها به آرامی در سلول را باز می کرده بانگاه های کثیف به اوزل می زده و نفس های عمیق می کشیده است. دکتر ح. پ. در جریان ۶ ماهی که در سلول انفرادی زندان عشرت آباد سپاه نگهداری می شد چنان از صدای شبانه روزی قرائت قرآن آزار دیده که پخش قرائت قرآن از رادیو هنوز بعد از ۱۰ سال او را مضطرب می کند.

بعضا تنها صدایی که در ۲۰۹ شنیده میشود گریه یا ناله زندانیان آسیب دیده است که به اصطلاح بریده اند. یک بار صدای گریه غیر عادی و خنده مانند دختر جوانی را از یکی از سلول مجاور شنیدم. وقتی نگهبان از او می خواست ساکت شود دچار توهم شده بود و می گفت یک نفر توی سلول او پنهان شده او را اذیت می کند و می ترسند و نمی گذارد بخوابد.

تجربه کشورهای کمونیستی!

همه این ها فقط یک روی بسیار کوچک از فشار روانی است که با استفاده از تجربیات کشورهای کمونیستی اروپای شرقی برای آسیب رساندن به روان زندانیان در ایران جریان داشته است. اما بعید به نظر می رسد که ماجرای آزار زندان سیاسی در ایران به همین جا ختم شود. درست

به همین دلیل است که بسیاری از پرسنل عادی اوین بعد از تحولات پیرو انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸ و جنبش سبز از ماسک استفاده می کنند و نمی گذارند زندانیان صورت آنها را ببینند.

در یک زندان امنیتی کشور چه چیزهایی در جریان است که رفتگر و پرستار و نگهبان عادی همگی به صورت خود ماسک زده و سیمای خود را پوشانده اند. بی تردید این کارکنان شاهد چنان رفتارهای خارج از عرفی بازندان هستند یا از همکاران خود ماجراهایی را در ارتباط با زندانیان سیاسی شنیده اند و می ترسند عواقب آن روزی دامن آنان را نیز بگیرد. وگرنه چه چیزی ممکن است پرستار یا نظافتچی زندان اوین را بترساند.

قرص مقاومت شکن!

چندی پیش یکی از زندانیان را به دلیل همکاری نکردن با بازجو به سلول تنبیهی سر بند ۱۰ فرستادند که با دوربین و میکروفن کنترل میشود. زندانی این سلول پس از چند روز در حالی که هواخوری نداشت و حتی برای توالی رفتن هم به بیرون برده نمی شد و باید از توالی فرنگی داخل سلول استفاده می کرد دچار افسردگی شد و ظاهرا از صبح تا شب گریه می کرده است.

پزشک زندان ظاهرا برای درمان او داروهای آرامبخش تجویز می کند اما لابلای قرص ها داروهای دیگری به او می دادند تا مقاومتی راکه زندانی نداشت بشکنند.

این زندانی پس از چند روز شاهد بوده داروهایی که به او می دهند اضطراب شدیدی ایجاد

می کند و به همین دلیل قرص ها را در زیر زبان خود نگه می داشت و بعد از رفتن زندانبان آن را تف می کرد. او دو عدد از این قرص ها را نگه داشت و در لای دوخت شورت خود پنهان ساخت و پس از آزادی به بیرون از زندان منتقل کرد. پزشک دارو سازی که این دو قرص را بعدا آنالیز کرد باورش نمی شد که چنین دارویی در ایران وجود داشته باشد. دکتر دارو ساز گفته بود که این قرص ها از خانواده داروهای روان گردان بسیار قدیمی است که حداقل ۳۵ سال است از رده دارویی خارج شده و شهرت آن به کاربردش در زندان های اروپای شرقی دوران کمونیسم باز می گردد.

وقتی داروهای بسیار خطرناک برای ایجاد اختلال در روان زندانیان تجویز می کنند یا اینکه فارغ التحصیل های دانشگاه های کشور را در سلول های متعفن توالی مانندی نگه می دارند می توان فهمید چرا بسیاری از کارکنان عادی زندان اوین هنگام رد شدن از کنار زندانیان ماسک روی صورت خود را چک می کنند تا جایی از صورتشان پیدا نباشد.

کیسه توالی!

آنچه اکنون در زندان ها جریان دارد در مقایسه با برخی از داستان های نقل شده از زندانیان دهه ۶۰ چندان آزاردهنده نیست: فاطمه ک. از هواداران ۱۶ ساله پیکار در سال ۶۰ چند سالی را در اوین به سربرد. ظاهرا ۸ تا ۹ نفر دیگر هم با او در یک سلول نگهداری می شدند. این زندانیان فقط اجازه داشتند روزی دوبار به توالی بروند و مسئولیت نیاز بیش از دو بار به توالی با خودشان بود.

دختران این سلول وقتی نیاز شدید به توالی داشتند به ناچار در یک کیسه پلاستیک ادرار و مدفوع می کردند آن را گره می زدند و در گوشه سلول می گذاشتند تا فردا آن را به توالی بریزند. فاطمه ک. می گوید خودش و تعدادی از زندانبان که تا چند سال بعد آنها را می دیده همگی به دلیل استنشاق ۲۴ ساعته بوی تهوع آور دچار بیماری تنفسی بودند. این فقط گوشه ماجرای دختران نوجوان ایرانی است که رادیو زندان برای آنها سخنرانی پیرامون «عصمت حضرت زهرا» و «معصومیت دختران خردسال امام حسین» را پخش می کرد اما شب ها سرشان را در کنار کیسه های پلاستیک پر از مدفوع بر زمین می گذاشتند.

خجالت آورتر از آن دخترانی است که شب قبل از اجرای حکم با آنها هم خوابه می شدند تا «شریعت اسلام» علما! رعایت شده باشد. و باز بدتر از آن بسیار پسران و دخترانی مانند «یگانه سعدوند» است که هیچکس نمی داند در کدام زندان و در چه سالی کشته شدند. پدران و مادران آنها می گویند کاش به جوانان ما هم در آن روزها داروی روان گردان داده بودند اما آنها را نمی کشتنند.

تجربیات زندان ها کمونیستی برای آسیب رساندن به روان زندانیان سیاسی در ایران!





دستخط استاد: دکتر صدرالدین الهی

از المپیک ۱۹۷۶ مونترآل با بدترین و ضعیف ترین نتیجه بازگشتیم. همان المپیکی که چند شماره پیش درباره اش نوشتیم. بزرگ ترین تیم اعزامی ایران به بازی های المپیک با مجموع ۱۶۵ نفر که فقط ۸۸ تن آن ها ورزشکار بودند به مونترآل رفت و تنها (یک مدال برنز) در وزن برداری «محمد نصیری» و (یک نقره) در کشتی آزاد «منصور برزگر» با خود به تهران آورد.

انتقادات سخت روزنامه ها و در رأس آن، روزنامه رستاخیز که مانماینده اش بودیم، شهر را به هم ریخت و ناگهان روز ۲۷ مرداد ۱۳۵۵ شاه که همواره ورزش را زیر نظر داشت در یک فرمان تند و فراموش نشدنی سازمان تربیت بدنی ایران به ریاست تیمسار علی حجت کاشانی را منحل کرد.

دوباره خواندن این فرمان شاید به درک بهتر یادداشت های این هفته کمک کند.

«سیاست ها و برنامه های مملکت از لحاظ ورزش باید به کلی دگرگون شود و از این پس هدف ما پرورش قهرمان از راه کمک ها و تشویق های مالی نخواهد بود. بلکه باید با فراهم ساختن کلیه امکانات نظیر ایجاد و توسعه مجتمع ها و میدان های ورزشی و اختصاص دادن زمین های لازم برای این منظور، تربیت بدنی به طور اساسی در مدارس پایه گذاری و در سطح وسیعی بین نوجوانان و جوانان تعمیم و گسترش داده شود و جوانان کشور ورزش را موجب تأمین سلامتی خود بدانند و قهرمانی و پیروزی در میدان های ورزشی را برای افتخار شخصی و همچنین

... و این پسر!

اشاره: درباره آن پدر نوشتم که سپهبد امان الله جهانبانی بود. این هفته تمام یادداشت ها را به «این پسر» اختصاص می دهم که مثل مجسم ایستادن و باور به حرفه و کارش بود. در پایان یادداشت ها، از پایان او حکایت ها دارم اما برای شروع بد نیست بدانید که وقتی وی را دستگیر کردند و به زندان شیخ خلخالی افتاد، به گفته دوستانش فقط یک کیف دستی کوچک داشت حاوی خمیر دندان و مسواک و وسایل شخصی. جلاد دنبال این می گشت که جرمی برای او پیدا کند و چون موفق نشد روی کاغذی که به سینه اش آویزان کرده بودند نوشت: «سپهبد نادر جهانبانی» عامل فساد!

شاهزاده رضا پهلوی حتما به خاطر دارند که این عامل فساد با چه شرافتی به کار ورزش روی آورد. چه مشوقی برای ایشان بود زیرا که پدر، مسؤولیت ورزش را به او سپرده بود و جهانبانی باید ایشان را راه می برد. «ورزش از نگاه ۲» که در آن شاهزاده جوان به کمک: ایرج ادیب زاده، مانوک خدابخشیان، محمد اینانلو و دیگر گویندگان جوان آن روز تلویزیون ملی ایران، در مسابقه های مختلف ورزشی حاضر می شد، محصول ابتکار جهانبانی در جهت مردمی کردن ورزش بود با همه ایرادهایی که به او می گرفتند.

در یادداشت های دیگر، گوشه هایی از روشن بینی های جهانبانی را می بینید که چگونه در پی بر پا کردن نظم نوین در ورزش بود و هزار افسوس... و دوباره از او می خوانید که یک داستان است پر آب چشم.



فرمان دگرگونی و تحولات بنیانی در ورزش ایران!

هوایی و خود فرمانده تیم «اکروجت نیروی هوایی» بود که همه تعریفش را می کردند و قابلیت هایش را در کار فرماندهی می ستودند. اما ما او را از سال های دور و درجات پایین با واسطه رابطه ای تقریباً خانوادگی می شناختیم و از دخترش «گلنار» که همه او را «گلی» می گفتند برای یک کار روزنامه ای کمک گرفته بودیم.

سال ها پیش دکتر مصباح زاده طبق معمول می خواست برای یک نشریه پر فروش روزنامه اطلاعات رقیبی بتراشد و به ماکه در پاریس به دستور او کار دیگری را می کردیم، دستور داد که آب دست است زمین بگذار و بروبین که نشریات زنانه فرانسه به چه صورت درمی آیند و چه کارهایی می کنند. برو به همه آنها سر بزن و «استار» بین وزود برگرد.

برگشتیم با کوله باری از تجربه فرنگی در محلاتی مثل «ال»، «ماری فرانس»، «ماری کله»، «فم دو ژور دویی» که این اسم آخر را خیلی پسندیده بودیم و به دکتر گفتیم اسم

نویسندگان ورزشی بود، سرآغاز دگرگونی هایی در کار ورزش شد. ما در آن وقت در دانشکده علوم ارتباطات کار می کردیم و در عین حال با «ژری» دو صفحه ورزشی رستاخیز را بی وحشت از نظرات «پاپوش دوزانه» مأمورین و مقامات امنیتی با چاپ مقالات و تحلیل های تند انتقادی و مصاحبه های اساسی با آدم های مهم بین المللی، صبح به صبح به دست مردم می رساندیم. و طبعاً شاه مثل آن وقت های کیهان ورزشی خواننده پر و پا قرص صفحه ورزش روزنامه رستاخیز بود.

«زن روز» چگونه «مدر روز» شد؟! روزنامه ها نوشتند که سپهبد نادر جهانبانی افسر خوش سیمای نیروی هوایی و پسر سپهبد امان الله میرزا جهانبانی به ریاست سازمان ورزش ایران برگزیده شد.

معلوم شده فکر وزارت پرورش کم کم دارد پا می گیرد. اما آدمی را که برای این کار برگزیده بودند از دوره ها و دورها می شناختیم. او افسر مورد علاقه سپهبد خاتمی فرمانده نیروی

سربلندی وطن خود بخواهند.

برای وصول به این هدف ها مقرر می داریم:

۱- سازمان تربیت بدنی منحل گردد و تا زمانی که وزارت جوانان و ورزش تأسیس شود، تشکیلات ورزش در وزارت آموزش و پرورش تمرکز یابد و کار خود را از مدارس کشور آغاز کند.

۲- مجموعه های بزرگ ورزشی بر اساس ضوابطی که از طرف دولت تدوین می شود زیر نظر هیأت مدیره ای اداره شود و در دسترس عموم ورزشکاران کشور باشد.

۳- مجموعه های کوچک و سایر میدان های ورزشی زیر نظر وزارت آموزش و پرورش و در اختیار مدارس قرار داده شود.

۴- هرگونه کمک لازم به باشگاه های ورزشی موجود انجام گیرد و برای ایجاد و گسترش باشگاه ها در سراسر کشور اقدامات تشویق آمیز به عمل آید.

چهارشنبه ۲۷ مرداد ۲۵۳۵

این فرمان که در بطن آن حرف سال های سال



چکه! چکه!

پسر تنبل، کاشف نامدار

«لویی پاستور» کاشف معروف، پسر تنبل یک خانواده تهیدست و پدرش دباغ بود ولی در مدرسه درس نمی خواند و با زحمت زیاد موفق به اخذ دکترا گردید او در زمینه باکتری ها و میکروب ها به کشفیات مهمی دست یافت که موجب آگاهی بسیاری از علت بیماری ها و معالجه آن بود. وی با کمک فرهنگیان در سال ۱۸۹۸ انستیتو پاستور را دایر کرد.

غده ده کیلویی

تا سال ۱۷۰۹ جراحی شکم انجام نشده بود تا این که برای نخستین بار «افریم کداول» در کنتاکی آمریکا بیمار شجاعی را از ناحیه شکم عمل جراحی کرد و غده ای را که بیش از ده کیلو وزن داشت از شکمش خارج کرد و بعدها جراحان به دنبال این اقدام متهورانه دست به جراحی های دیگری زدند.

مقرری انگلیسی

محقق و پژوهشگر معروف در تاریخ نویسی «سیروس غنی» در کتاب خود: «ایران، برآمدن رضا خان» چاپ انگلیس با استناد به مدارک و اسناد معتبر و رسمی دولت انگلیسی می نویسد: مرحوم ابوالحسن میرزا فرمانفرما، ماهانه شش هزار تومان در مقام حاکم ایالت فارس از دولت انگلیس مقرری دریافت می کرد و مثل بسیاری از قاجارها و رشوه گیر انگلیسی ها بوده است.

نیش پشه ناقلا

یکی دیگر از بیماری موخش که قرن های متمادی بیماران را به وضع ناهنجاری رنج می داد «مالاریا» بود و پزشکان در معالجه آن مستأصل شده بودند تا این که پی بردند که سرخپوستان در دامنه جبال «آند» از برگ و پوست درختی برای درمان مالاریا استفاده می کنند که مؤثر است ولی تعداد کثیر بیماران موجب شد که این برگ و پوست ها کافی نبود تا در سال ۱۸۸۰ سرگرد «شارالفونس لاوران» کشف کرد که موجودات جاندار بسیار ریزی علت این بیماری است و از اینجا به پشه مالاریا (پشه آنوفل) رسید و نیش این پشه که موجب بیماری است و در برکه ها و باتلاق ها رشد می کند. برای ضد عفونی باگرد (د.د.ت) به از بین بردن آن مشغول شدند و سمپاشی مداوم آن ها را از جمله در ایران از بین بردند.

افسر نیروی هوایی را که در کار برنامه ریزی تخصص داشتند و اسمشان را از یاد برده ام با خود می آوردم. من هم از بچه های تحصیل کرده آمریکاکه در تهران مشغول بودند، خواستم که بیایند: — مهدی رشیدپور را که در مدرسه ایرانزمین مسئول ورزش بود و در مونترآل دیده و پسندیده بودمش، اسفندیار ستاری که پیش از آن هم به دکترا منوچهر گنجی برای کار ورزش مدارس و دانشگاه ها معرفی

اش کرده بودم.

یکی به نام نمازی (نه شاپور کیهان اینترنشنال) که اسم کوچکش را از یاد برده ام و یک نفر دیگر. آه که پیری چه بد دردی است و فراموشی چه درد بدتری!

جلسه که تشکیل می شد مرا می نشانند بالای میز، به نشانه این که اداره کننده جلسه ام و حرف ها همه پیرامون برنامه ریزی و سیستم بود.

یک سمینار سه روزه در دانشگاه گذاشتیم. خیلی ها در آن صحبت کردند و طرح هایی را ارائه دادند که هر کدام را که عملی و امکان پذیر بود، در برنامه آینده جامی دادیم.

طرح یک سمینار بین المللی را دادیم که باید اواسط زمستان با شرکت خارجی ها تشکیل می شدیم. کارشناسان آمریکایی و فرانسوی را دعوت کردیم که آمدند؛ آمریکایی ها را او می شناخت و فرانسوی ها را من. رؤسای فدراسیون هایش را انتخاب کرده بود. اکثر آدم های موجه و فعال که در آن میان کمال مشحون به یاد می آورم که در کار فدراسیون بسکتبال بود و شهریار شفق افسر نیروی دریایی که با انضباط نظامی بدون آن که نشانه ای از وابستگی خانوادگی نشان بدهد به او و دیگران ادای احترام می کرد و فکر می کنم فدراسیون قایقرانی را به او سپرده بودند. کامبیز آتابای بود که کار فوتبال را به دست داشت و با درایت و کمال عقل ما را در رسیدن به فینال جام جهانی آرژانتین یاری داده بود.

حُسن بزرگ آن میز دراز بلند این بود که «من» در آن تبدیل به «ما» شده بود و این فقط به همت قبول و پذیرش «نادر» بود.



ناهار به سرعت تمام شد و شاپور گفت من می روم، کار دارم. شما حرف هایتان را بزنید. شروع به صحبت کردیم. ساعت شش بعد از ظهر که اهل خانه برگشتند او برخاست و به باجنایم گفت:

— حرف هایمان را زدیم. همدیگر را فهمیدیم. قرار شد با هم کار کنیم.

همه با تعجب به این ناهارش ساعتی فکر می کردند و من در او، وجود آدمی را پیدا کردم که دنبالش می گشتم، آن هم مثل آن شیخ مولانا که شب گرد شهر با چراغ دنبال انسان می گشت. مرا گرفتار کرد و خود گرفتار شد. کاملاً قبول کرده بود که ورزش را باید از راه دیگری دنبال کرد و آنچه تاکنون شده فقط یک نمایش خودستایی بوده است.

قبول کرد که باید به این کار با چشم علمی نگریست. سمینار و کنفرانس علمی گذاشت. از کارشناسان خارجی دعوت کرد که به کمک ما بیایند و من به او قبولاندم که باید برای اداره و شکل دادن به کار ورزش از نسل نو و تحصیل کرده مخصوصاً بچه هایی که در آمریکا درس خوانده اند و با مفاهیم فنی روز آشنایی دارند، دعوت کرد.

ما گرفتار هم شدیم. کار دانشکده که تمام می شد تازه ماشین می آمد و ما را می برد به آن اتاق کنفرانس و آن میز دراز که دور تا دورش آدم های تازه بودند با حرف های تازه، و کار طول می کشید گاهی تا ساعت هشت و نه بعد از ظهر. کجایی جوانی؟

زمانی که «من» ها همه تبدیل به «ما» شدند!

به او گفته بودم که آدم های تازه بیاوریم. او دو

مجله را بگذاریم «زن روز». مثل همیشه خندید و مسخرگی کرد که مردم می روند جلو بساط روزنامه فروشی و از او می پرسند «زن شب ... داری یا نه؟» و دو سه سال بعد مجید دوامی که بلد بود چطوری رگ خواب مدیران روزنامه ها را در دست بگیرد، مجله زنانه کیهان (ماهیهانه مد روز) را با همان اسم «زن روز» به طور هفتگی درآورد و دکترا اصلاً مسخره اش نکرد.

اما در آن سال، بعد از نیشخند دکترا، ما ناچار

اسم مجله را کردیم «مدر روز» با سعی در این که استانداردهای مجلات فرانسوی را رعایت کنیم که کمر «اطلاعات بانوان» بشکند. از جمله برای اولین بار مانکن های ایرانی را در لباس های دوخت طراحان ایرانی در فضا و مکان های سنتی و رنگین مورد استفاده قرار دادیم. در عین حال برای آن که خیلی فرنگی باشیم قرار شد مانکنی از بچه ها هم داشته باشیم. پسرمان برزو، برای پسر و برای دختر، همه یکصد گرفتند که برو گلی جهانبانی را برای این کار بیاور! سلام و علیک ما با این خانواده محدود بود و به همت گیتی خواهر زنم از خانم فرح جهانبانی که بعد دانستیم خواهر آشنای دور ما، حسین زنگنه است خواهش کردیم اجازه دهد که گلی خانم مانکن لباس دخترانه مدر روز بشود و شد که من به یاد دارم و توجه و دقت فرح خانم که در میان زن های قرین و همدیفش مثل مجسم آراستگی و وقار و همراهی و همدلی بود، کار ما را راه انداخت. فرح خانم و گلی را سی و اندی سال است که ندیده ام ولی این یادداشت ها را به آنها تقدیم می کنم با رنگ و خاطره ای ز دورها و دورها.

ورزش، با نگاهی علمی تر!
اواسط پاییز بود. سپهبد عبدالله (شاپور) آذر برزین باجنایم تلفن کرد که: فلانی، نادر که سر کار ورزش است می خواهد ترابینند. می توانی یک ساعت ناهار بیایی پیش ما با هم صحبت کنیم؟ وسط هزار گرفتاری دانشکده قرار گذاشتم فردا ظهر بروم خانه آنها ناهاری بخوریم و حرفی بزنیم. جهانبانی آمد، خوش و بش کردیم و گفت لابد شاپور گفته که چقدر مشتاق دیدن شما بوده ام.



رژیم پس از اجلاس امنیتی بی تعهدها در تهران!
ادامه سرکوبی تحقیرآمیز جوانان، زنان و مردان به بهانه
بدحجابی! شرافت! اعتیاد! و اعتراض!





دکتر سام ابراهیمی

دارای دو بُورد فوق تخصصی در جراحی‌های
قلب و عروق و مشکلات واریس و ورم پا

سی دقیقه ملاقات با دکتر سام ابراهیمی می‌تواند
سی سال درد پای شما را کاهش دهد

اگر دچار مشکلاتی نظیر:

- گرفتاری عضلات پا
- درد پا
- عفونت پا
- ورم پا
- خارش پا
- بی‌قراری پا

دکتر سام ابراهیمی

با استفاده از تکنولوژی جدید
لیزر و اشعه رادیو فرکانسی
در کمتر از سی دقیقه پای
شما را به آرامش می‌رساند



مشکلات واریس و ورم پا مربوط به سلامتی
است و بیمه‌های مدیکال و مدیکر موظف
به پرداخت هزینه درمان خواهند بود

818-900-2700

**16030 Ventura
Blvd., # 605
Encino CA
91436**



فریدون مهران رازی

مجوز اوفک چیست؟

- یک مجوز یعنی اجازه از اوفک مبنی بر انجام معامله ای که در غیر این صورت ممنوع است. در واقع، هر نوع صادرات، واردات، یا معامله مربوط به ایران که واجد شرایط یکی از موارد استثنا نباشد، ممنوع است مگر این که شما از اوفک مجوز گرفته باشید. دو نوع مجوز وجود دارد: مجوز عام و مجوز خاص.

فرق بین مجوز عام و خاص چیست؟

- مجوز عام، به همه اجازه می دهد یک نوع خاص معامله را بدون نیاز به دریافت مجوز، انجام دهند. اوفک تا الان فقط دو مجوز عام در رابطه با تحریم های ایران صادر کرده:

● مجوز عام شماره یک (توسط اوفک در دسامبر ۲۰۰۳ صادر شد): در پاسخ به زلزله بم، به مدت ۹۰ روز به همه افراد آمریکایی اجازه داد که با هدف انسان دوستانه و بازسازی، کمک مالی کنند. این مجوز عام اکنون باطل شده و دیگر اعمال نمی شود.

● مجوز عام شماره دو (از ۲۲ اوت ۲۰۰۶): کارمندان شش سازمان بین المللی اجازه دارند در معاملات در داخل یا مربوط به ایران که برای انجام کار رسمی شان ضروری است، شرکت کنند، به شرط آن که پول یا اعتباری را در یک بانک آمریکایی ایجاد نکنند.

مجوز خاص، یک اجازه نامه کتبی است که در پاسخ به درخواست کتبی برای دریافت مجوز انجام یک معامله به خصوص، توسط اوفک برای یک شخص یا شرکت مشخص صادر می شود.

آیا با دریافت مجوز، معاملات قبلی که تحریم های ایران را زیر پا گذاشته بودند، موجه می شوند؟

- نه. مجوز عطف به ماسبق نمی شود مگر این که این مورد مشخصاً در آن ذکر شده باشد. خصوصاً اگر شما قبلاً در یک معامله، تحریم های ایران را زیر پا گذاشته باشید، نمی توانید برای انجام معاملات مشابه، یک مجوز خاص درخواست کنید، مگر این که ابتدا یک «افشای داوطلبانه» در مورد تخلف قبلی اتان ارایه کنید.

برای درخواست مجوز چه چیزهایی

تحریم های آمریکا علیه حکومت ایران را بشناسیم! (۸)



پروانه دفتر نظارت بر اموال خارجی!

لازم است؟

- گرفتن مجوز از اوفک کار پیچیده ای است و به همین دلیل توصیه می کنیم از یک وکیل کمک بگیرید. وقتی درخواست مجوز می کنید باید مدارک زیر را ارایه کنید:

× نام کامل درخواست کننده، نشانی پستی و محل سکونت، شماره تلفن و فکس، و ایمیل (در صورت امکان). اگر درخواست کننده یک نهاد شرکت تجاری است، نشانی و محدوده نمایندگی شرکت و محل اصلی شرکت را ارایه کنید. همچنین توصیه می شود هر نوع مدرک کمکی مانند (۳)(c) ۵۰۱، مدارک مالیات، و فرم های سالانه را هم ضمیمه کنید.

● نام افراد مسئول در این درخواست و معاملات تجاری مربوط به آن، به

همراه شماره

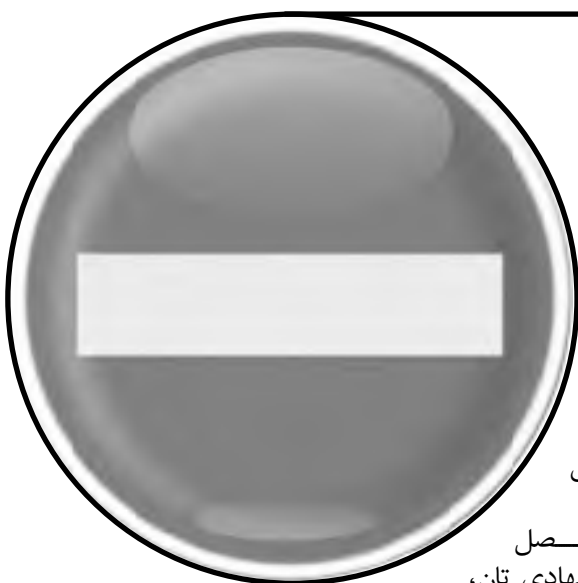
تلفن و فکس و در صورت امکان، آدرس ایمیل آنها.

● توضیح مفصل

معامله پیشنهادی تان، شامل جزئیات هرگونه صادرات یا واردات و موارد استفاده از آنها. × توضیح این که معامله پیشنهادی، چرا و چگونه باید تحت تحریم های ایران، مجاز باشد.

● نام، آدرس پستی، و در صورت امکان شماره تلفن و فکس همه افراد ذی نفع در این معامله.

برای درخواست مجوز یک ساله صادرات کالا و ابزار کشاورزی و پزشکی، چه مدارکی لازم است؟



علاوه بر اطلاعات و مدارک ذکر شده فوق، باید مدارک زیر را هم ارایه کنید:

● شرح تمامی اقلامی که قرار است با این مجوز یک ساله صادر شوند، شامل این توضیح که این اقلام به عنوان طبقه بندی شده اند، به همراه مدارک کافی برای اثبات این طبقه بندی و همچنین اثبات عدم مغایرت با مقررات دیگر سازمان های دولتی.

اگر برای صادرات یا صادرات مجدد

انواع کود، اسب زنده، سدر سرخ (یک نوع درخت بومی غرب آمریکا)، و ابزار پزشکی البته به جز وسایل اولیه پزشکی مانند سرنگ، باند، گاز و وسایل مشابه، درخواست مجوز می کنید، باید همراه با این درخواست یک مدرک رسمی طبقه بندی کالا به عنوان EAR 99 صادره از دفتر صنعت و امنیت وزارت دارایی (BIS) هم به اوفک بفرستید که گواهی کند کالای مورد نظر از نوع EAR 99 است. بعضی داروها و وسایل پزشکی به خصوص، نیاز به مدرک رسمی طبقه بندی کالا به عنوان EAR 99 دارند که فهرست آنها در سایت دفتر صنعت و امنیت وزارت خزانه داری آمریکا قابل دسترسی است.

دریافت مجوز از اوفک کاری پیچیده است و به همین دلیل توصیه می کنیم حتماً از یک وکیل کمک بگیرید.

درخواست مجوز را چگونه برای اوفک بفرستیم؟

- درخواست مجوز را از طریق پست یا پیک به نشانی زیر بفرستید:

Attn: Licensing Division
Office of Foreign Assets Control
U.S. Department of the Treasury
1500 Pennsylvania Avenue,
NW - Washington, D. C. 20220

در حال حاضر امکان ارسال الکترونیکی و یا از راه فکس وجود ندارد.

چقدر طول می کشد تا اوفک درخواست مجوز را بررسی کند؟ می توانم بفهمم درخواستم در چه وضعیتی است؟

- مدت زمان لازم برای تشخیص هر مورد به موارد مختلفی بستگی دارد. اوفک به درخواست کنندگان توصیه می کند پیش از آن که تماس بگیرند تا درباره وضعیت درخواست شان سؤال کنند، دست کم دو تا سه هفته صبر کنند.

اگر درخواست مجوز من رد شود آیا می توانم درخواست تجدید نظر کنم؟
- تحریم های ایران امکان درخواست تجدید نظر به صورت رسمی را ایجاد نکرده است. اما در صورتی که «دلایل موجهی» ارایه شود، اوفک در مورد درخواست مجوز تجدید نظر می کند، مثلاً اگر شما اطلاعات مربوطه بیشتری بفرستید، نشان دهید که شرایط تغییر کرده، و یا نشان دهید چرا اوفک اشتباهاً درخواست مجوز شما را رد کرده است.

(ادامه دارد)



مرغ سحر آشیان در شکن طره ی شمشاد نکرد./
نوا ی سحر: گرم ترانه ی چنگ صبح نیست چه باک؟/نوا ی من به سحر آه عذر خواه من است./
کرشمه ی سحر: سحر کرشمه ی چشمت به خواب می دیدیم/ زهی مراتب خوابی که به زبیداری ست./
نسیم سحر: از رهگذر خاک سرکوی شما بود/ هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد./
بلبل سحر: سحر بلبل حکایت با صبا کرد/ که عشق روی گل با ما چه ها کرد؟./
تنهایی سحر: سحر تنهایی ام در قصد جان بود/ خیالش لطف های بی کران کرد./
برق سحر: برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر/ وه که با خرمن مجنون دل افکار چه کرد؟!./
نسیم سحر: گل مراد تو آن گه نقاب بگشاید/ که خدمتش چو نسیم سحر توانی کرد./
نسیم سحر: می خواستم که میرمش اندر قدم چو شمع/ او خود گذر مابه ما چون نسیم سحر نکرد./

هاتف سحر: به گوش هوش نبوش از من و به عشرت کوش/ که این سخن سحر از هاتفم به گوش آمد./
وقت سحر: دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند/ و ندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند./
نغمه ی داوودی سحر: چو گل سوار شود بر هوا سلیمان وار/ سحر که مرغ در آید به نغمه ی داوود./
مشغله ی سحر: به کوی میکده یارب سحر چه مشغله بود؟/ که جوش شاهد و ساقی و شمع و مشعله بود./
خمار غم سحر: از دست برده بود خمار غم سحر/ دولت مساعد آمد و می دریاله بود./
وقت سحر: خود را بکشد بلبل ازین رشک که گل را/ با باد صبا وقت سحر جلوه گری بود./
نسیم سحر: بسم حکایت دل هست یا نسیم سحر/ ولی به بخت من امشب سحر نمی آید./
مرغ سحر: به شکر آن که شگفتی به کام بخت، ای گل/ نسیم وصل ز مرغ سحر دریغ مدار./
هاتف سحر: سحر ز هاتف غییم رسید مژده بگوش/ که دور شاه

من هر سحر از باد صبا می بینم./
جام سحر: پیر میخانه سحر جام جهان بینم داد/ و ندر آن آینه از حسن تو کرد آگاهم./
خسرو سحر: خوشم آمد که سحر خسرو خاور می گفت/ با همه پادشهی بنده ی توران شاهم./
وقت سحر: خنده و گریه ی عشاق ز جای دگر است/ می سراییم به شب و وقت سحر می مویم./
چمن سحر: با صبا در چمن لاله سحر می گفتم/ که شهیدان که اند این همه خونین کفنان؟!./
باد سحر: سحر با باد می گفتم حدیث آرزومندی/ خطاب آمد که واثق شوبه لطف خداوندی./
خواب سحر: دریغا خواب شبگیری که در خواب سحر بگذشت/ ندانی قدر وقت ای دل، مگر وقتی که در، مانی./
دعای سحر: بس دعای سحر ت حارس جان خواهد بود/ تو که چون حافظ، شب خیز غلامی داری./
شمع سحر: تو هم چو صبحی و من شمع خلوت سحر/ تبسمی کن و جان بین که چون همی سپرم./

«سحر» هم دولت بیدار به بالین آمد...

در جستجوی «سحر» در لابلای ابیات غزل های حافظ

نسیم سحر: ای نسیم سحری بنگی من برسان/ که فراموش مکن وقت دعای سحرم./
آه سحر: سحر دم دولت بیدار به بالین آمد/ گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد./
هاتف سحر: سحر هم هاتف میخانه به دولت خواهی/ گفت باز آی که دیرینه ی این درگاهی./
گفت و شنید سحر: تادم از شام سر زلف تو هر جا نزنند/ با صبا گفت و شنیدم سحری نیست که نیست./
سحر مبارک: چه مبارک سحری بودو چه فرخنده شبی/ آن شب قدر که این تازه براتم دادند./

شجاع است، من دلیر بنوش./
سرشک سحر: سحر سرشک روانم سرخرابی داشت/ گرم نه خون جگر می گرفت دامن چشم./
مژده سحر: به بوی مژده ی وصل تو تاسحر، شب دوش/ به راه باد نهادم چراغ روشن چشم./
توبه ی سحر: به عزم تو سحر گفتم استخاره کنم/ بهار توبه شکن می رسد چه چاره کنم؟./
آه سحر: سوز دل، اشک روان، آه سحر، ناله ی شب/ این همه از نظر لطف شما می بینم./
باد صبا ی سحر: کس ندید دست ز مشک ختن و نافه ی چین/ آن چه

نسیم سحر: من ایستاده تاکنمش جان فدا چو شمع او/ خود او گذر به ما چون نسیم سحر نکرد./
وقت سحر: صبا وقت سحر بویی ز زلف یار می آورد/ دل دیوانه ی ما را به نودر کار می آورد./
امید سحر: سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد/ به دست مرحمت یارم در امیدواران زد./
گریه ی سحر: گریه ی شام و سحر، شکر که ضایع نگشت/ قطره ی باران ما گوهر یک دانه شد./
مرغ سحر: برکش ای مرغ سحر نغمه ی داوودی باز/ که سلیمان گل از باد هوا باز آمد./

سحر = SAHAR = (زمان پیش از صبح)

دکتر مهیندخت صدیقیان، در کتاب «فرهنگ بسامدی» یا «واژه نمای حافظ شیرازی» ۴۸ مصرع از ابیات «حافظ» را به ثبت رسانده که در هر یک از آنها یک یا دو بار کلمه ی «سحر» با معانی و مفاهیم متفاوت، یا مشابه به کار رفته است که آن را برای شما ارسال می دارم که اگر در بیت آن دقت شود، معانی فراوانی در آن در می یابیم.
هاشم علوی

نسیم سحر: ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست؟/ منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست؟/

بلبل سحر: دلت به وصل گل ای بلبل سحر خوش باد/ که در چمن، همه گلبنانگ عاشقانه ی تست./

سواد سحر: چشم جادوی تو خود عین سواد سحر است/ لیکن این هست که این نسخه سقیم افتاده است./

مرغ سحر: قدر مجموعه ی گل مرغ سحر داند و بس/ که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست./

مرغ سحر: سایه تابا زگرفتی ز چمن/



دخالت مرگبار نظامی حکومت اسلامی در سوریه!

ضایعه ای دیگر که کمتر از جنگ ایران و عراق به ایران و فرزندان ایران لطمه نمی زند!

سردخانه های بدون گوشت جاده کرج پنهان می کنند تا بعدها به عنوان «شهدای جنگ با عراق» به نمایش درآورند و یا خبر آن را به صورت اعلام های ترحیم و تسلیت در جراید تهران چاپ خواهند کرد بدون این که بگویند این عده در سوریه کشته شده اند در حالی که تکذیب پیاپی مقامات ایران از فرستادن افراد نظامی سپاه و ارتش به سوریه (بدون هیچ کارایی عملی) متحدان خارجی ارتش آزاد و مردم سوریه از جمله ترکیه و ناتو را برمی انگیزد که به طور آشکارتری به میدان بیایند و کار اسد را یکسره

مسئولیت مستقیم این دخالت نظامی در سوریه را دارد و به فرمان او نظامیان ایرانی به سوریه عزیمت کرده اند و در کنار نظامیان سوری علیه مردم می جنگند. در این حال با وجود شواهد این حضور نظامی حکومت اسلامی در سوریه، همچنان رژیم تهران به سکوت خود در این زمینه ادامه می دهد و یا به طور غیر مستقیم آن را تکذیب می کند. دیر و دور نیست که با شدت مخاصمات در سوریه، کشته شدگان ایرانی این زد و خوردها به ایران انتقال داده شود که یا آن را در

سوریه، بعضی از پیشرفت ها و موفقیت های نسبی ارتش سوریه را در جنگ های اخیر خیابانی و رویارویی نظامی، بر اثر همکاری های جنگی رژیم جمهوری اسلامی با حکومت بشار اسد می دانند در حالی که در همه ماه های گذشته، مزدوران اینفورمپوش اسد در مقابله با نیروهای مردمی ناموفق بوده اند ولی اکنون در بعضی شهرها موقعیت خود را به طور نسبی مستحکم کرده اند. آیت الله سید علی خامنه ای به عنوان رهبر و فرمانده کل قوای سه گانه ایران، ارتش و سپاه پاسداران

چنین وانمود کند که حمایت از خونریزی بشار اسد در مقابله با مردم به پا خاسته سوریه فقط جنبه «حمایت سیاسی و دیپلماسی» دارد، در حالی که گروه هایی از فرستادگان رژیم به کشور سوریه توسط ارتش آزاد سوریه دستگیر شدند که رژیم آنها را «کارشناسان برق و امور فنی» معرفی کرد! و هم اکنون نیز ۴۸ گروهان دیگر که کارت های سپاه پاسداران ایران را در جیب دارند، اسیر قیام کنندگان علیه حکومت بشار اسد در سوریه هستند. در همین حال فرماندهان سپاه آزاد

به گزارش خبرگزاری ها در هفته های گذشته حکومت اسلامی چندین هواپیمای نظامی حامل اعضای سپاه پاسداران را همراه با محموله ها و تجهیزات جنگی از طریق آسمان عراق به کشور سوریه و برای تقویت نظامی آدمکشان بشار اسد فرستاده است اما در اواخر هفته پیش چند تن از فرماندهان سپاه پاسداران و وابستگان نزدیک به نهاد رهبری، هم چنین سخنگوی وزارت خارجه هرگونه دخالت نظامی حکومت اسلامی را در برخوردهای خونین سوریه انکار کردند. رژیم جمهوری اسلامی می خواهد

تسلیت

در سوک نور الدین ثابت ایمانی

خاموش شدن رسا ترین، ژرف ترین و بلندترین صدا در خبررسانی ی امروزی ایران را به خانواده ی او، وبه مژده خانم حبیبی، به دیگر همکاران و دوستان او وبه همه ی مردمان ایران تسلیت می گویم.

اسماعیل خویی

چهارم سپتامبر ۲۰۱۲

بیدرکجای لندن

نورالدین ثابت ایمانی دوستی که با صدایی استثنایی در اجرای خبر، از میان ما رفت. بدینوسیله با همسر ودوفرزندان شماک و لیلا ابراز همدردی می کنم.

یادش وخاطره اش همیشه با ماست.

اردوان مفید

سازند. بدین ترتیب جمهوری اسلامی (که همچنان در خطر یک حمله نظامی به تأسیسات اتمی ایران می باشد) در جنگی فرساینده نیز بازنده اصلی خواهد بود که همه ضایعات و تلفات آن به حساب علی خامنه ای گذاشته می شود، تجربه تلخی که سالیان پیش حکومت کوبا وفیدل کاسترو به انگیزه به اصطلاح انقلابی در آفریقا (آنگولا وشاخ آفریقا) مرتکب گردید وبا فضاحت و تلفات از آفریقا بیرون رانده شد اما این بار دخالت نظامی جمهوری اسلامی در یاری رسانی به حکومتی که در میان مردمش مشروعیتی ندارد، پیامدهای شدید تر از دوران حضور نظامی کوبا در آفریقا خواهد داشت چرا که پیوند تهران و دمشق به حدی است که سرنوشت آنان، به یکدیگر گره خورده است و گرد و خاک وخاشاک فروریزی حکومت بشار اسد، مسلماً آینده حکومت اسلامی را هم به شدت تیره تر از آن می سازد که اکنون کمرش را در زیر تحریم های بین المللی، خم کرده است به حدی که مشکل بتواند انتخابات سال آینده ریاست جمهوری را در ایران به

آسانی برگزار کند و لابد متوسل به شیره مالی در مجلس اسلامی به صورت «انتخاب مجلسیان» خواهد بود که فرقی نمی کند از دو یا سه نفری که «رهبر معظم» لیست می دهد، یکی که این بیشتر از همه رأی می آورد وبه عنوان «رییس جمهور» وبا «نخست وزیر» برگزیده می شود و حتماً در قید چهارمیخه «مجلس اسلامی» خواهد بود و مانند «محمود احمدی نژاد» خرانگوری سوار نمی شود که خود او هم به مجلس جفتک بیاندازد.

به همین دلیل است که احمدی نژاد در خیال خام اجرای سناریوی پوتین/مدودف است که صد البته شتر در خواب بیند پنبه دانه و آن مرغی که انجیر می خورد نوکش کجه! ودیگر این که رهبری مثل علی خامنه ای بالای سرش هست که اوهم نماینده الله هم نایب امام زمان است و هم ولی فقیه و هم رییس کشورهای غیرمتعهد و رهبر مسلمانان جهان که یک تریلی عنوان ایشان را نمی تواند بکشد چه برسد الاغ بارکشی مثل احمدی نژاد!

«پندار»



چکه!
چکه!

تاریخ تملق!

تحقیق در «تاریخ تملق» یکی از آرزوها و هدف های استاد نصرالله فلسفی مورخ و استاد مشهور دانشگاه بود که قصد انتشار آن را داشت ولی در طول عمر خود موفق نشد در حالی که در این زمینه مطالعات فراوان داشت و «فیش» های متعددی نیز تهیه کرده بود وجود «تاریخ اجتماعی مردم ایران» یکی از کمبودهایی است بایستی در آینده جبران شود.

روزنامه های فارسی زبان

اولین روزنامه به زبان فارسی زبان به نام «اختر» در (اسلامبول - ترکیه) منتشر شد به زمان ناصرالدین به مدت ۲۳ سال و روزنامه «قانون» (میرزا ملکم خان در لندن) - روزنامه «حبل المتین» به سرپرستی مؤید الاسلام (در کلکته) - روزنامه «عروة الوثقی» به مدیریت (سید جمال الدین اسد آبادی) در پاریس، روزنامه «حکمت و پرورش» (قاهره)، منتشر می شدند.

مکتب مضمحل شده!

یکی از مکتب های ادبی که بیش از دوسال به طول نیانجامید، مکتب ادبی «دادائیسیم» پس از جنگ بین المللی اول (۱۹۱۸ میلادی) در فرانسه بود. این مکتب به وسیله یک فرانسوی به نام «تریستان تزارا» بنیادگذاری شد و اصل آن بر بی منطقی و هرج و مرج در نگارش و پوچ انگاری، ضد اخلاق و انسانیت و ضد ادبیات بود و در سال ۱۹۲۰ از بین رفت.

بزرگترین حیوان کنونی!

شاید هنوز فکر می کنید که «دایناسور» ها بزرگترین حیوانات جهان از بدو خلقت تا به حال بوده اند در حالی که بزرگترین دایناسورها به اندازه بزرگترین جانوران کنونی زنده در جهان نیست که «بالن آبی» نامیده می شود اندازه بعضی از بالنها سی متر و وزن آنها صد و بیست تن می رسد (وزن سنگین ترین دایناسورها ۵۰ تن و طولش ۲۷ متر بیشتر نبوده است).



۱۰۰٪ طبیعی

آرامش بخش روح، تسکین دهنده جسم



کنترل اعصاب،
فرو نشاندن خشم و اضطراب



کمک به کاهش وزن
و تنظیم کننده اشتها



افزایش انرژی،
نیرو و حافظه

Biogenics
Technology Inc.

Tel - 818-882-7300
Fax - 818-882-8250



فرهنگ اصطلاحات سیاسی

میخائیل سوسلوف، نظریه پرداز اول شوروی در یک کنگره بزرگ ایدئولوژیک عنوان شد.

بنا به نظر کمونیست ها، «کمونیسم علمی عبارت است از: علم نبرد طبقاتی طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی و قانونمندی های اجتماعی و سیاسی ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم. کمونیسم علمی به علم گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم در مقیاس جهانی و تشکیل جامعه کمونیستی می پردازد که نخستین مرحله آن «سوسیالیستی» قلمداد می گردد.

بنابراین عقیده «کمونیسم علمی» نتیجه گیری های سیاسی تمامی آن ایدئولوژی است که، با ماتریالیسم دیالکتیک آغاز می گردد و سپس «ماتریالیسم تاریخی» و «اقتصاد سیاسی» به دنبال آن می آید.

غلامرضا علی بابایی

گزاف از جمله روش های استعمار نو است که از سوی استعمارگران اعمال می شود.

سووخوز (Sovkhose)

سووخوز مختصر شده دو کلمه روسی به معنای اقتصاد دسته جمعی است. سووخوز به طور کامل در مالکیت دولت است. یعنی از زمین گرفته تا وسایل تولید و محصولات، همه در اختیار دولت می باشد. سووخوزها با تأسیسات کشاورزی اقتصاد دسته جمعی، دارای همان اساسنامه حقوقی هستند که تأسیسات صنعتی. سووخوزها که تأسیسات کشاورزی هستند در عمل مانند کارخانه های صنعتی کار می کنند. مدیر سووخوز از طرف دولت و از اعضای حزب کمونیست تعیین می شود.

کمونیسم علمی Scientific Communism

این اصطلاح در سال ۱۹۶۲، به وسیله

استعمار Colonialism

در لغت به معنای آباد کردن است و در اصطلاح سیاسی عبارت از یک رژیم سیاسی و اقتصادی است که علی رغم خواست اهالی یک منطقه بر آنها مستقر و مسلط شده و هدفش تأمین منافع خارجیان و یا اعمال داخلی آنهاست.

«استعمار کلاسیک» پس از جنگ جهانی دوم جای خود را به «استعمار نو» مبتنی بر شیوه های جدید سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی داده است.

روی کار آمدن دست نشاندهان و سرسپردگان بومی که ظاهراً داعیه تأمین منافع ملی را دارند؛ دخالت در انتخابات ملی و منحرف کردن حکومت های قانونی؛ دامن زدن به آشوب های داخلی و کمک های فنی محدود برای هدایت اقتصاد کشور به سمت رشته های مورد نظر و فروش تسلیحات نظامی به قیمت های

محله فوبورگ سن آنتوان به زندان باستیل یورش بردند و آن را با خاک یکسان کردند. برای بزرگداشت ۱۴ ژوئیه، همه ساله مراسم ویژه سان و رژه نیروهای مسلح ارتش فرانسه با حضور رئیس جمهور و شخصیت های مهم سیاسی و نظامی این کشور از میدان شارل دوگل (اتوال) تا میدان کنکور برگزار می شود.

پاسیفیسم / صلح خواهی Pacifism

پاسیفیک مشتق از واژه ی لاتینی به معنای صلح و آرامش است. اصطلاح پاسیفیسم در زبان فرانسه نیز مترادف همین معنا و مفهوم است و برای اشاره به طرفداری از صلح و آرامش استعمال می شود. طرفداران پاسیفیسم مخالف هرگونه جنگی هستند و معتقدند که با تبلیغ و اندرز می توان آشتی عمومی را برقرار کرد. پیروان این مکتب اغلب سهمی شایسته در بیان خواسته های مردم علیه نقشه های جنگ طلبانه ایفا کرده اند.

چند قطبی Multipolarity

به ساختار یک نظام بین المللی (جهانی، منطقه ای یا شبه منطقه ای) گفته می شود که در آن تعهدات میان دولت ها حول سه قطب (در مقام مقایسه با نظام یک قطبی و دو قطبی) دور می زند.

از آنجا که نظام های دو قطبی باعث گسترش منظم مناقشات در سرتاسر دنیا می شوند، صاحب نظران بر این عقیده اند که یک نظام چند قطبی با ثبات تراز نظام دو قطبی است با این پیش شرط که در وهله اول باید ساختار «برتری دفاعی متقابل» میان طرفین به وجود آید.

چهاردهم ژوئیه ۱۷۸۹ 14th July 1789

این روز که از آن به عنوان مظهر فروپاشی استبداد سلطنتی «رژیم پیشین» فرانسه یاد می شود، در حقیقت سرآغاز انقلاب کبیر آن کشور است. در این روز، کارگران انقلابی



عکس از: مرفعی فرزانه

اردوان مفید

عنوان «ایران چگونه تماشاخانه دار شد!» آغازگر یک سلسله از گفتارهای مداومی شد که خوانندگان عزیز در جریان آن هستند. ماجرا از آنجا آغاز شده که در آستانه قرن بیستم و پیماد حرکت ترقی خواهانه و آزادی خواهانه جنبش مشروطیت، آثار ادبی و فرهنگی «فرنگ» به عنوان «سوقات فرنگ» به سوی ایران و فرهنگ خسته و از نرفته ایران سرازیر گردید. فرهنگی با پشتوانه ای عظیم که در طی ۴۰۰ سال از آغاز دوران صفویه تا پایان قاجاریه رمق زایش و آرایش و پیرایش از آن گرفته شده بود، آنچه توانسته بود حفظ کند در لابلای «نقالی» های قهوه خانه ای بود و در بافت نمایش مذهبی تعزیه. در قهوه خانه ها شاهنامه خوانان خوش صدا و با هنر توانسته بودند علی رغم افسانه های موهوم و خرافات مذهبی، داستان های حماسی شاهنامه را نگهبانی کنند و در جای جای نقل های پر شور خود از میدان رزم رستم و اسفندیار گریزی بزنند به میدان جنگ شهیدان کربلا و یا از جنگ رستم و سهراب و شب «سهراب کشون» نقبی بزنند به شهادت مولای متقیان ... با این مهارت و این جسارت ها بود که داستان های پر شور شاهنامه سینه به سینه البته به طور محدود، حفظ شد و از سویی دیگر «تعزیه» که فرم و شکل و قراردادهای آن الگوبرداری ناقصی از اپرای اروپایی بود به مرور توانست در متن خود و در همان الگوها دستگاه های موسیقی را در شخصیت های

سرازیر شدن سوقات فرهنگی «فرنگ» به ایران!

ایرانیان گنجینه فرهنگ غنی خود را با پشتوانه ای از شاهنامه خوانی، نقالی، پرده خوانی، معرکه گیری، قوالی، تغییراتی در اجرای تعزیه و بازیگران و افزایش جنبه های موسیقایی، پوشش بازیگران و بازسازی و آفریدن نقش های تازه برای آن، حفظ کردند!

نظر گروه «دشمن» و طرفداران «دوست»، قرارداد شناخته شده ای داشت و در اجرای عظیم و بزرگی که معمولاً در مقابل ناصرالدین شاه قاجار رخ می داد اکثر آشترواسب و قاطر زنده به میدان می آمد و از دل همین اثر تراژدی - مذهبی بود که شخصیت «قنبر» غلام حضرت علی که در داستان از قاره سیاه (نیجریه) می آمد و سیاهرو بود و با لهجه

خوانده می شد و در این نمایش های مذهبی بود که حتی رنگ لباس ها هم، معنا پیدا کرد. فرضاً رنگ قرمز علامت حاکمانی نظیر معاویه، یزید و شمر و سرداران شان بود، هم چنین رنگ «سبز» رنگ تن پوش امام خوانان بود و رنگ سیاه خاصه عزاداران و رنگ های قهوه ای و کرم از آن تاجران و کاروانیان بود، ورود و خروج این نمایش های بسیار پر جمعیت که گاه تا ۱۵۰ شبیه خوان (بازیگر) می رسید نیز از

داستانی تشکیل دهنده تعزیه حفظ کند، از جمله «مظلوم خوان» ها در دستگاه های دشتی و شور و مخالف سه گاه می خواندند، و «ظالم خوان» ها در دستگاه های پرطمطراق و رزم گونه و رجز گونه چهارگاه و ماهور و هم چنین در دستگاه های سه گاه و همایون و نوا و شخصیت های دو طفلان مسلم و زنان اسیر آواز می خواندند و به این ترتیب با اشعاری اکثراً بسیار ضعیف شرح حالی داده می شد و آوازی

ورق بزنید

زمانی نمایش های بر اساس فرهنگ ملی و حماسی ایران در تأثرهای لاله زار با استقبال فراوانی روبرو می شد!



زودی با پشتوانه ای عظیم از هنرهای نمایشی ایران چون نقالی و قوالی و پرده خوانی و معرکه گیری و تعزیه جای معتبری باز کند و نویسندگان و شاعران درجه اول را به خود جلب کند، متأسفانه در همان قدم های اولیه منحرف می شود. شاید بد نباشد در این جابه سخنرانی روشنگر زنده یاد هوشنگ گلشیری این نویسنده و داستان سرای خوب معاصر ایران رجوع کنیم که سرنوشت رُمان نویسی نیز از سرنوشت نمایشنامه نویسی جدا نبود و نیست، مطلبی که گلشیری مطرح می کند همان «جوانمرگی دراماتیک» است. هوشنگ گلشیری در سخنرانی جالبش در «ده شب شعر»، ترجمه را یکی از شش دلیل عمده جوانمرگی نویسندگان ایرانی می داند. «به روایتی، در فاصله فقط ۱۵ سال، یعنی بین سال های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ در حدود یک هزار و هفتصد عنوان داستان خارجی در ایران ترجمه و به چاپ رسیده است. طبعاً تمامی این ترجمه ها از ماهیتی عالی برخوردار نیستند. بسیاری شاهکارهای ادبیات جهان که در دستن بی مهر مترجمان عجول و ناآزموده به هلاکت رسیده اند. ولی ترجمه های خوب و عالی هم در این آشفته بازار فراوانند و اغلب نویسندگان طراز اول ما بخش مهمی از اوقات و انرژی خود را صرف ترجمه کرده اند. ولی به راستی چند نویسنده ممتاز خارجی را می شناسید که گوشه چشمی به ادبیات معاصر ما داشته و آن را ترجمه کرده اند؟ چند ترجمه قابل توجه و تأمل از آثار ایرانی در صد سال اخیر به یاد دارید؟»

اشاره گلشیری اشاره کوچکی نیست، در همین ۱۵ سالی که او اشاره می کند، درهای فرهنگی ایران به خصوص در زمینه ادبیات رُمان نویسی و نمایش نامه نویسی چنان به روی آثار خارجی باز بود که مردم علاقمند به تأثیر دوران من، چندان رغبتی به دیدن نمایش های ایرانی از خود نشان نمی دادند مگر آن که تعداد معدودی که برای فرونشاندن عطش سیاسی خود به دیدن نمایش های ایرانی می رفتند در حالی که به گفته مادرم در دوران رونق و برویایی خیابان لاله زار زمانی که «نسل پیشکسوتان» نمایش های «شاهنامه» یا «شیرین و فرهاد» و «لیلی و مجنون» و یا حتی «جعفر خان از فرنگ برگشته» را به روی صحنه می آوردند، از استقبال پرشور مردم برخوردار بودند.

مادرم از هیجان دیدن این آثار چنان صحبت می کرد که انسان را به یاد نمایشات «برادوی» نیویورک می انداخت، از طرفی وقتی از پیش

و پیشکسوتان) به طور طبیعی و بیشتر چون به مسأله آموزش و پرورش فکر می کردند و این وسیله را یعنی تأثیر را در این مورد بسیار خوب و مؤثر می دیدند به گنجینه ادب پارسی، شاهنامه و هفت پیکر و منطق الطیر و انتقادهای کمدی چون موش و گربه عبید زاکانی، داستان های ملانصرالدین و قصه های مثنوی و... روی آورده بودند اما حادثه زمانی اتفاق می افتد که نسل سوم با استقبال بی سابقه تماشاگران، و همزمان با ساختمان های مخصوص تأثیر مانند تماشاخانه های: تهران (بعدها نصر و دهقان)، جامعه باربد، فرهنگ، فردوسی، سعدی و ... به جای آفرینش آثار ایرانی به سرعت به سوی ترجمه آثار فرنگی روی می آورند. و اکثر آبا آشنایی بسیار ضعیف به زبان های خارجی و عدم رسیدن به یک ترجمه درست، دست به اقتباس می زنند و در نتیجه یک نوع تبدیلی در آفرینش آثار ریشه دار ایرانی به وجود می آید و سیر تکامل که البته می توانست همراه با اشتباه و ناکامی و تجربه باشد جایش را به سوژه های فرنگی می دهد که اساساً جزیی از بافت فرهنگ ایران نبود و امروز می توان به درستی دریافت که در واقع در رگ های این فرهنگ غنی مرتباً خونی مسموم تزریق می شد و بدن سالمی که می توانست به

یک تقسیم بندی به پنج دوره ای از آغاز ۱۲۸۰ تا ۱۳۵۷ خورشیدی نیز رسیدیم. این پنج گروه را تقسیم کردیم به: «پیش گامان، پیشکسوتان، پایه گذاران و نسل ترجمه و اقتباس و استفاده های سیاسی» و بالاخره نسل «تحصیل کرده های تأثیر اروپا و آمریکا»، متوجه می شویم که مسیر تحول تأثیر نیز مانند تحولات اجتماعی دیگر در بستر یک حادثه ادبی و فرهنگی از جاده سازنده و آفریننده خود خارج می شود و چند دهه به طول می انجامد که تأثیر به سبک اروپایی کم رنگ ایرانی پیدا کند و با حفظ فرم اروپایی و محتوی ایرانی، جهت گیری کند.

این حادثه ناگوار عبارت از آن بود که در دوران «آغازگران» که اصولاً هنر تأثیر را به عنوان یک وسیله تعلیم و تربیت می دیدند و هم چنین در دوران «پیشکسوتان» که با گذراندن هنرستان هنرپیشگی در سال های ۱۸-۱۳۱۷ خورشیدی در دوران آموزش، فرم تأثیر را از دیده ها و شنیده ها می آموختند و با ایجاد صحنه های تأثیری در گوشه خانه و مدرسه و کم کم در یک تماشاخانه نه چندان کامل، آموخته هایشان را به کار گرفتند و با کشیدن یک پرده که تقلیدی بود از آنچه فرنگ رفته ها در «کمدی فرانسوی» فرانسه دیده بودند، به اصطلاح تأثیر بازی می کردند، اما این دو گروه (پیشگامان

مخصوص (بعدها مضحک) صحبت می کرد. متولد شده که در عروسی ها و ختنه سوران ها و جشن ها بر تخته حوض ها به هنرنمایی پرداخت و سبک روحی و کمدی انتقادی زمان خود را پایه گذاری کرد و شخصیت های تشکیل دهنده، این گونه «نمایشات شادی آور» عبارت بودند از همان شخصیت های اصلی تعزیه با یک تمایل به مسخرگی و انتقاد از شیوه زندگی خرافی و سنتی و دست و پاگیر دوران خود. مثلاً بازیگر نقش «حاجی» معمولاً لباس سبزی می پوشید و مانند تعزیه، مردان جوان «زن پوش» بودند و به جای زن ها بازی می کردند و جوان اول معمولاً «تهی دست» بود و عاشق پیشه و سیاه (نوکر خانواده) تلاش می کرد که این دختر و پسر عاشق را به هم برساند. آن هم در مقابل «حاجی پول پرست» (یعنی پدر دختر) که می خواست دخترش را به ازدواج مردی حتی مسن تر از خودش - البته در مقابل وجه نقد و پول فراوان - در بیاورد. این شیوه اجرا و طرح قصه و نگاه انتقادی آن برمی گشت به قرن ۱۷ فرانسه و دوران رنسانس اروپا و نگارش های استادانه «مولیر» نمایشنامه نویس فرانسوی، و یا داستان هایی مانند آرشین مالالان آذربایجان و خلاصه در مسیر این پژوهش به



**چکه !
چکه !**

اشعه معجزه آسا!

باکشف اشعه ایکس (X) تحول شگرفی در پزشکی (جراحی و تشخیص بیماری ها، رشد های غیرطبیعی در بدن) شد که به نام دکتر «ویلهم کُنراد رونتگن» آلمانی ثبت شده است او در سال ۱۸۹۵ برای انجمن فیزیک آلمان تشریح کرد که اشعه ایکس چگونه از گوشت، پارچه، استخوان و چوب عبور می کند. این کشف در جراحی و تشخیص بیماری ها حتی برای از بین بردن برخی از رشد های غیر طبیعی در بدن مؤثر است. دکتر رونتگن در سال ۱۹۰۵ جایزه نوبل گرفت.

راسته کتابفروش ها

در زمان ناصرالدین شاه اولین فروشنده های کتاب (کتاب فروشی) در تیمچه حاجب الدوله در بازار بودند و حاج میرزا اکبر کتابفروش خوانساری پدر بزرگ محمود علمی (ناشر و کتابفروش معروف) در آنجا مغازه ای باز کرد و چند کتابفروشی دیگر هم در آنجا به کار و کسب کتاب مشغول بودند.

حاج محمد اسماعیل علمی نیز به همراه پسرانش شرکت تضامنی علمی (نشر کتاب) را در زمان رضا شاه تأسیس کرد و قبل از شهریور ۱۳۲۰ درگذشت.

کتاب چاپ هند

حاج محمد اسماعیل علمی در آغاز کتابفروشی به مشهد می رفت و کتاب می آورد و می فروخت. حتی همراه محمد علی ترقی (پدر بیژن ترقی شاعر و ترانه سرا) که بنیانگذار کتابفروشی و انتشارات خیام بود به هندوستان می رفتند و کتاب های فارسی چاپ هند را می آوردند و در تهران می فروختند.

نشر و پخش

محمد علی علمی مغازه کتابفروشی پدر را در خیابان ناصر خسرو اداره می کرد و در کار نشر بود و همه برادرانش در چاپخانه علمی کار تولیدات چاپی را دنبال می کردند.

طبيب پناهنده

یکی از علمای دینی کلیساکه در طب بی نظیر بود با مخالفت کلیسا و سنگسار یارانش به ایران پناهنده شد و در مدرسه گندی شاپور تدریس می کرد و رساله های او به عربی ترجمه و خلفای عباسی به این علم علاقه خاصی نشان می دادند.

این میان «شعر نو» از اقبال بیشتری برخوردار شد شاعری چون ملک الشعرای بهار بر آن صحنه گذاشت، «شهریار» در آن زمینه زور آزمایی کرد و «نیما» آنقدر ایستادگی کرد که «شعر نو» در زمین آماده و آشنای «شعر کهن» ریشه دواند، خوش بختانه در طی این ۳۰ سال گذشته و در خارج از کشور است که تعدادی انگشت شمار و آشنا به هنر نقد و تأثر و سینما و شعر نودست به اقدامی زندکده جایش در میان ادبیات دراماتیک ایران خالی بود، داستان های کتاب های کلاسیک ایران را بیرون کشیدند و به تجزیه و تحلیل تصویری و حالت های روانی و عاطفی آن پرداختند که این همه می تواند برای هر دو گروه داخل و خارج از کشور که در پی آرایه کارهای اساسی و ایرانی هستند، راهگشا باشد، در این زمینه به گشودن گره ای از یک اثر بسیار زیبا و عاشقانه شاهنامه می پردازیم که خواننده متوجه شود که هنگامی که «رمثو و ژولیت» یا «هملت» شکسپیر را با آن همه ترجمه های بسیار خوب دور از درک خود احساس می کند، اینبار ببیند که فردوسی حماسه سرا، وقتی از عشق می گوید به راستی جوهر کلام را در گوهر شعر می ریزد و تماشاگر و خواننده را با هیجان و انگیزه ها و تلاش ها به دنبال خود لحظه به لحظه می کشاند.

حکایت همچنان باقی...

ها بود جایی در بازار بیرون از مملکت نمی داشت. و باز در همین ۱۵ سال حیاتی بود که ما با جشن هنر شیراز ورود فیلم های خارجی، برقراری تلویزیون ملی ایران و دیدار از هنرمندان خارجی در شکل ها و فرمها و موسیقی ها و رقص های مختلف، یک بازنگری به خود کردیم و در این زمینه تلاش می کردیم که جایگاه ویژه خود را در این بازار جهانی پیدا کنیم. با آشنایی با موسیقی کلاسیک و دیدار دسته جمعی آنها به شکل تک نوازی های خودنگاهی مجدد کردیم و به سوی گروه نوازی و هم نوازی ها رفتیم. با تماشای فیلم های سینمایی (بیشتر آمریکایی) کم کم متوجه آن شدیم که پدیده ای به نام سینما - علاوه بر آن که یک نوعی از قصه سرایی است - ولی باید چشم نواز و روح افزا هم باشد و از این دور بین باید با آرایه مناظر شگفت انگیز قصه ای تازه از افسانه های کهن سرود... هم چنین بود در زمینه نقاشی و عکاسی و حرفه انتشارات کتاب و آرایه کتاب های چشم نواز و جذاب، اما هنوز استاد های برجسته ادب پارسی به این پدیده ها با نگاهی «عاقل اندر سفیه» می نگریستند و هرگز پدیده ای چون تأثر و یا سینما را آنقدر جدی تلقی نکردند که به معرفی آثار کلاسیک ایرانی به نسلی که با عشق و سرسپردگی به این هنرها روی آورده بود غذای ادبی برسانند، در

پرده های جذاب و پراز نکته و شوخی و کمدی انتقادی سخن می گفت گل از گلش می شکفت و از مجید محسنی، حمید قنبری و بدیع زاده و تفکری و ملوک ضرابی یاد می کرد و این که چگونه مردم برای دیدار از آنها سر و دست می شکستند و بلیط ها بازار سیاه پیدا می کرد در این مواقع در نگاهش فروغی تازه دیده می شد. او از خیابان لاله زار و تصنیف خوان ها و چراغ توری سر صحنه ها و اشکالات فنی سخن می گفت ولی همیشه به صحنه های دل انگیز «بیژن و منیژه» که می رسید، جهانی از زیبایی ها و تصاویر دلکش و آشنا در چشمانش موج می زد و من از خودم می پرسیدم این کشش ها، این گرایش ها، این شب نخواستن ها و تبدیل آثار کلاسیک ایران به نمایشنامه ها چه شد؟! چرانی بایست به گفته دکتر محمد جعفر محبوب، استاد گرامی ام، فرضاًرمان نویسی و داستان نویسی ایران در تداوم قصه پر شور و پر حادثه «امیر ارسلان» و «حسین کرد» و «حسن کچل» باشد که برای خود شیوه و عمق و عطر و بویی بومی پیدا کند که در بازارهای خارجی خریداری داشته باشد و سازمان های انتشاراتی اروپا برای ترجمه و معرفی آنها به رقابت پردازند. بسیار بدیهی بود که نوع داستان های ایرانی دهه های ۱۳۰۰ تا ۱۳۴۰ به قلم نویسندگان حتی درجه اول ما چون تقلیدی از طرز تفکر فرنگی

اقتباس و ترجمه آثار فرنگی چون خون مسمومی، به بدنه فرهنگی ایران در رشته های رمان و نمایشنامه نویسی آسیب رساند!



طعم مطبوع جدایی!

(۲۴)

ادامه شکر تلخ نوشته زنده یاد جعفر شهری «به قلم یکی از نویسندگان»

رمان «شکر تلخ» اثر «جعفر شهری» داستان جوان تهرانی است به نام میرزا باقر و زنش کبری که شوهر او پس از عیاشی ها و ولخرجی همراه با زنش به مشهد می رود و چندین سال در آنجا نیز ماجراهایی دارند و سپس هر کدام جدا جدا از هم در حالی که باقر ترک زن و فرزندان گفته است به تهران برمی گردند. اما میرزا باقر در مشهد با شکوه اعظم، زن بیوه ای از یک خانواده ثروتمند بازاری آشنا می شود و با اوصیغه «محرمیت» می خواند. شکوه اعظم در خانه بزرگشان اتاقی را به میرزا باقر می دهد که با یک در پستو، به اتاق خود او راه داشت تا با هم رابطه جنسی داشته باشند.

در تمام این مدت زرین تاج (دختر جوان شکوه اعظم) حس می کرد که به مرور از میرزا باقر خوشش میآید و سپس شیفته او شد.

ناآرامی مذهبی مشهد با ورود یک آخوند به نام «بهلول» از نجف بالا می گیرد. رضا شاه از وزیر داخله خواست که این فتنه را که توطئه انگلیسی هاست و شیخ بهلول هم مأمور آنهاست، به شدت سرکوب کند. نایب التولیه رضوی که «بهلول» را در منزل خود پنهان کرده بود، یک روز به او اجازه داد که در مسجد گوهر شاد روضه خوانی را به یک غوغای مذهبی بدل کند و ده ها نفر کشته شدند. به واسطه بلوای شهر «بهلول» فرار کرد، دولت، استاندار و نایب التولیه آستانقدس را پس از تحقیقات مقصر شناخت و آنها را با چند نفر دیگر اعدام کرد.

روزی زرین تاج خبر شد که میرزا باقر در خانه اشان تنهاست و به بهانه ای خودش را به منزل رساند، مشتاقانه با هم نزدیکی کردند و به طور غیر شرعی زن و شوهر شدند و چند بار دیگر هم این هم اغوشی ادامه پیدا کرد تا یک ماه بعد زری به او گفت که آبستن شده است.

یک شب میرزا باقر در حرم با زنی روبرو شد و با هم آشنا درآمدند. زن جوان «ملوک» دختر پنج شش ساله معصومه معشوقه شوهر دار میرزا باقر بود که مادرش هنگام معاشقه، او را هم با خود می برد که بعد از مدتی پدرش به این روابط پی برد و معصومه را طلاق داد. پدرش در سن ده سالگی ملوک را به صیغه پیشنماز مسجد محله درآورد. مادرش سل گرفت و فوت شد. شوهر ملوک هم او را که نازا بود پس از چند سال طلاق داد و از آن پس او در عین جوانی صیغه ی زیارتنامه خوان ها و خدام و زائران حرم می شد.

یک شب سکینه سلطان دایه پیر منزل برای میرزا باقر فاش کرد که «خانم آقا» فقط مادر «زرین تاج» است و مادر سه تا پسر ها در سفر کربلا فوت شده و حاج غلامحسین این زن بیوه را که مجاور کربلا بود، عقد کرد که همین شکوه اعظم باشد و او هم یک دختر زائید و یک بچه هم انداخت که حاج غلامحسین فوت شد.

روزی میرزا باقر به حرم رفت و مشغول زیارت بود که دید ملوک با شکوه اعظم در گوشه ای نشسته و مشغول صحبت اند. وقتی خدا حافظی کردند، میرزا باقر از ملوک که درباره او پرسید و ملوک گفت: خانم مهر بونی است و او را عصر پنجشنبه به مهمونی منزلشان هم دعوت کرده است! روز پنجشنبه زن های همسایه و چند کلفت شروع به آماده کردن اتاق پنجدری (تالار) کردند. بعد از ظهر پنجشنبه، زری یواشکی میرزا باقر را توی اتاق پشت تالار پنهان کرد و چفت

آن را انداخت. در مهمانی بدری زن بیوه جوان همسایه شروع به رقص و آواز کرد. بعد هم عرق ریزان به اتاقک ته سالن رفت که میرزا باقر به سرعت طرف ته اتاقک خزید. اما بدری او را گیر انداخت و می خواست خدمتش برسد که میرزا باقر با عجله گفت: «دایی زری است! و قراره که امشب یکی از دخترها را بیسند که برای او بروند خواستگاری!» «بدری» هم دروغ میرزا باقر را باور کرده بود که زرین تاج هم سر رسید و او را از آن اتاقک و منزلشان فراری داد و زن ها نیز به مهمانی خود ادامه دادند.

نایب التولیه به جمع معمارهایی که بیمارستان شاهرضا را ساخته بودند اطلاع داد که رضا شاه برای افتتاح بیمارستان به مشهد می آید و دستور داده چند نفری از معمارها هم به بیمارستان بیایند و از جمله گچ برها هم باشند.

در میکده «قاراپط» نایب رحمان خان مأمور سابق نظمیه به میرزا پیشنهاد کرد با هم به مرز افغانستان بروند و تریاک قاچاق بیاورند.

یک روز صبح سر صبحانه ناگهان زری شروع به عق زدن کرد. در همین موقع حاج محمد آقا برادر بزرگ آنها به منزل آمد و میرزا باقر را کنار کشید و پرسید: «رضاشاه کی میاد؟». روز بعد دفتر دار حرم شناسنامه همه کسانی که باید در بیمارستان باشند از جمله میرزا باقر را به او داد. یک روز هم که برای تمرین و آشنایی با تشریفات ورود شاه رفته بودند، مرد ناشناسی به سوی افسری که سوار بر اسب همان موقع وارد بیمارستان می شد، تیراندازی کرد، به خیال این که او رضاشاه است و فرار کرد. اما این نظامی، سر لشکر امیر احمدی فرمانده ارتش ایران بود که به بازرسی آمده بود و از سوء قصد جان به در برد و دستور داد تمام مقامات شهر بانی و نظامی مشهد را برکنار کردند.

به خواهش میرزا باقر، یک روز ملوک خانم زری را پیش عذرا خانم قابله برد، او معاینه اش کرد و گفت غیر از پرده بکارتش که پاره شد، نشانی از آبستنی نیست و از برآمدگی شکم اش هم خبری نبود. او دو جور روغن نوشت که از عطاری بگیرد و اگر حالش آشوب شد «ملوک» او را نزدش بیاورد.

همان هفته شاه برای افتتاح بیمارستان به مشهد آمد و جمعیت از او به طرز بی سابقه ای استقبال کردند. رضا شاه ساعتی در بیمارستان بود و از گچ بری های میرزا باقر تعریف کرد. رضا شاه پس از صحبت با چند زن رفع حجاب کرده آنجا را ترک گفت. ملوک پس از چند روز زری را پیش عذرا خانم برد و سقط جنین کرد و بعد با حبله محمود آقا مداح را با چند سکه طلا وادار کرد که شکوه اعظم را صیغه کند و به قم ببرد که آنها بتوانند زرین تاج را در خانه بخوابانند و مادرش بویی نبرد. میرزا باقر مقداری زیاد دوای قرمز و باند و پنبه از بخش زنان بیمارستان برای زری گرفت. ملوک و بدری یک شب در میان نزد زری در اتاقش می خوابیدند. یک روز عصر میرزا باقر آمد حال زری را پرسد که بدری بود و گفت او خوابیده به اتاق تو برویم و صحبت کنیم بعد در اتاق را بست و میرزا باقر را که خیال می کرد دایی زری است با دست روی قالی به تخت سینه اش زد. او را از پشت خواباند و بعد مثل الاغ سواری، رو شکم و نیم تنه میرزا باقر که طاقباز افتاده بود نشست:

با فن «لنگ» به هوا پرانده و زمین زده و پشتش را به خاک رسانده و حالا برهنه روی شکم و نیم تنه پایین او سوار شده است.

مرد با تمام زور و قوت، تلاش و تقلا می کرد تا خود و «غیرت مردانگی» اش را از زیر یک زن خوابیدن و این که

هم با تغییر سلسله پادشاهی دگرگونی های اجتماعی مانند «رفع حجاب» روابط زن و مرد را در همان حدود «تصرف» و «احساس مالکیت»

و «تسلط» تصور می کرد و حالا در آن عصر ناگهان به او کلی برخورد بود. انگار که با بدری کشتی گرفته وزن او را

روابط خاطر خواهی با این گونه زن ها و در همه ساعتی که با او بودند احساس «برتری و سروری و آقایی» داشتند.

میرزا باقر که دوران نوجوانی و جوانی خود را در عصر و دوران «پادشاهان حرمسرای» قاجار گذرانده بود و هنوز

می کنند که خود به خود «تسلط» هم با آن می آید و در تداول عام «کنیز زر خرید» هم می گفتند و از مرد به عنوان «آقا» و «سرور» نام می بردند که نه فقط در «عقد شرعی» او «صاحب زن» بود که حتی در روابط غیر شرعی جنسی، آن هم در روسپی خانه ها و یا

اکثر مردان ایرانی به خصوص اگر از قماش یک بزن ها، داش مشدی ها یا آن چه در چندین دهه پیش رایج بود جاهل ها در روابط خصوصی و جنسی با زنان معمولاً از واژه «تصرف» استفاده می کنند. انگار که زن را عین هو یک سرزمین «تسخیر»

زنی بر او مسلط شده است، نجات دهد! حالتی که در زندگی زناشویی و روابطش با همه زن هایی که با آن ها رابطه جنسی داشت روی نداده و کاملاً توفیر می کرد در حالی که بدری عریان و هوسناک و تهییج شده از عطش جنسی به کلی در این حال و هوا نبود. انگار که سوار چهارپایی شده، قهقهه می زد. با پاشنه پاهایش به پهلوی میرزا باقر که همچنان طاقباز افتاده بود، می کوبید و «تنکه» ● تور دوزی شده خود را در دست گرفته و بالای سرش می چرخاند.

در چنین وضع و حالتی، مرد نه این که احساس تمتع و بهره وری طبیعی جنسی از زن نمی کرد بلکه در تقلا و تلاش بود که خود را از زیر تنه بدری بیرون بکشد و به حال خودش مثل همیشه باشد که زن را تسخیر کند و بر او مسلط شود و از چنین برتری و توفقی، لذت جنسی ببرد؟!

در حیص و بیص کش و واکش رفتن ها، این «بدری» بود که به دلخواه خود از مردی که طاقباز خوابانده و سوار بر او شده بود، منتهای لذت شهوی را می برد و تقلا و تکان های شدید میرزا باقر برای برخاستن و بیرون آمدن از چنین وضعیتی بود که تازه متوجه آمیختگی و حالتی شد که برایش تازگی پرکششی داشت و کم کم آرام شد و کپل های زن را توی مشت هایش گرفت و خود نیز او را برمی انگیخت که بیشتر و بیشتر در یکدیگر گره بخورند و در همین هیر و ویر میرزا باقر به فکر افتاد که شاید بتواند به قسمت ممنوعه زن و پشت گرد و قلمبه او هم دست پیدا کند...

... و این وقتی برای او میسر شد که بدری در اوج التذاذ جنسی از حال رفته و وا داده بود و وقتی متوجه شد که مرد به مقصود خود رسیده دیگر خدا را هم بنده نبود؟! اما بدری نیز درد تجاوز فرصت طلبانه مرد را با نوعی تحمل و التذاذ پذیرا شده بود و تنها موقعی از این حالت و لذت آزار جنسی به خود آمد که فریاد ضعیف «زرین تاج» را شنید که او را می طلبید و ناگهان خود را از تسلط خودسرانه و جابرانه مرد بیرون کشید و او هم داد زد: «وا خدا مرگم بده!» و طرف پیراهن و چادر خود رفت و پوشید و

به سر انداخت و طرف اتاق زرین تاج دوید. میرزا باقر نیز در اوج لذتی که نصیبش شده بود «تنکه» مرطوب و لطیف و ظریف او را جلوی بینی اش گرفته بود و مدهوش عطر مرمروز آن و لذت به چنگ آورده دقیق گذشته بود.

بدری که به بالین زرین تاج رسید پیاله آب را برداشت و با پنجه به صورت زرین تاج آب پاشید. خیال می کرد که او از هوش رفته ولی زری از خونریزی ناگهانی که تشکش را فرا گرفته بود، ترسیده و فریاد زده بود و بعد وقتی کمی به خود آمد به بدری اشاره کرد که از گنجه بسته پنبه را بیاورد. او یک بسته از پنبه را لای پای زری چپاند و خون را پاک کرد و دوباره یک بسته پنبه دیگر برداشت و بعد آرام دختر را

از ایوان آهسته پایین آمد و سجاف دیوار حیاط را گرفت. و آهسته خودش را به کوچه رساند و به حمام محله و توی خزینه آب گرم رفت و تا آنجا که نفس اش یاری می داد و چندبار، زیر آب ماند و بعد که از خزینه بیرون آمد چنان خسته و کوفته بود که توی سر بینه حمام وقتی مشتمالش دادند او دو تا لنگ برداشت و تا کرد و زیر سرش گذاشت و انگار ساعت هاست که به خواب رفته است.

وقتی «اوسای حمامی» شانه او را گرفت و تکانش داد یکپهو از خواب پرید و نشست. او داشت خواب می دید که زری به دنبال بدری به اتاق او آمده و آن دو را عریان در آغوش هم دیده و جیغ زده...

- داداش بوق سگ شده، ما می

جلوی در که رسید «خان نایب رحمان» مأمور سابق نظمیه را دید که لباس جدید پاسبان های کلانتری را پوشیده بود و جلوی در قدم می زد و تا او را دید به طرفش آمد.

- کجایی دو ساعته منتظرتم. این ننه شما گفت یک تک پا رفتی بازار حضرتی و برمی گردی...

میرزا باقر دست انداخت زیر بازوی او و گفت:

- لباس تازه مبارک! خوش خبر باشی، خان نایب چتواز این طرفا؟ خان نایب رحمان همانطور که دستش زیر بغل میرزا باقر بود با هم راه افتادند:

- قصه اش دور و درازه... بیا بریم تو قهوه خونه زیر بازارچه تا واسه ات حکایت کنم...!

میرزا باقر گفت:
- پس دوباره برگشتی به نظمیه و همون کار سابقته؟
- نه دیگه باقر خان! اسمش «نظمیه» نیست باید یاد بگیري «شهربانی کل خراسان»... یادته باشه «بلدیه» هم شده «شهرداری»... خدا را شکر که کاری با اداره «عدلیه» نداری که حالا به اونجا هم می گن «دادگستری»...
میرزا باقر زد به پشت او و گفت:

- پس داری به مادرش میدی... می بینی که ما هم لباسمون عوض شده و کلاه پهلوی هم سرمون می داریم! مثل این که یاد شرفیابی بیمارستان شاهرضا افتاده باشه با قهقهه گفت:
- کلاه پهلوی گفتیم، یادم اومد که برات بگم که اعلیحضرت همایونی رو هم از نزدیک دیدم...



- تو کجا و اعلیحضرت همایونی کجا؟... از تو گردن کلفت تر هاش هم می ترسند از ده قدمی ایشون رد بشند؟!
- به! کجای کاری توی مریض خونه از گچ بری های من توی اتاق و تالار مریض خونه، اعلیحضرت خیلی تعریف کردن و بعد با لفظ مبارکشون از رییس مریضخونه پرسیدند: «این لش تهرونی رو از کجا پیدا کردین»؟! هر دو زدند زیر خنده!

توی راه رحمان خانی، خبر داد که رییس جدید شهربانی دستور داده تمام مأموران قدیمی را برگردانند و به آنها یک درجه بالاتر بدهند.

- خدا پدر این تیمسار کیه؟... احمدی؟ امیر احمدی؟ ناز اون سبیلش که هم خودش جون در برده هم ما رو از دق کردن بیکاری و علافی نجات داد. بعد که به قهوه خانه دیزی سنگی رسیدند و قهوه چی دوتا چای قند پهلوی جلوی آنها گذاشت.

خوایم حموم رو ببندیم... تو هنوز توی خوابی؟!

- مگه چه وقته اوستا؟
- دو ساعت بیشتر خوابیدی... مام تا حالا گیر تعویض آب خزینه بودیم و گرنه یک ساعت پیش رفته بودیم...!

میرزا باقر برخاست، هنوز خستگی لذتی که برده بود، توی تنش بود که طرف خانه راه افتاد تا از حال زری هم بی خبر نباشد.

بغل زد و روی لحاف گذاشت که از رویش به گوشه اتاق افتاده بود. در همین حال میرزا باقر هم سر رسید و هر دو دست به کار تعویض لحاف و تشک او شدند و بعد بدری، مرد را از اتاق بیرون فرستاد که لباس زیر و پیراهن زری را تعویض کند.

دم دمای تاریک و روشنای غروب، میرزا باقر، خیالش راحت شده بود که بدری مثل یک پرستار از دختری که «طعمه» او شده بود مراقبت می کند.

نایب رحمان خان که حالا استوار شهربانی شده بود با خوشحالی او شریک شده و از ته دل می خندید:

- چیززی، سکه ای، اسکناسی مرحمت نکردند؟

- خودشون، نه! ولی به رییس مریضخونه دستور دادند که به همه ما معمارا و گچ برها پاداش بدن! و همین روزا بایس مرحمتی اعلیحضرت برسه!

شاگرد قهوه چی دو تا استکان چای دیگر جلوی آنها گذاشت:

- تازه دمه، نوش جان!

میرزا باقر آستین او را گرفت و اشاره کرد به درویشی که روی یک تخت ته قهوه خانه نشسته بود و گفت:

- به درویش سلام ما رو برسون، بگو میرزا باقر تمنا کرده که حضرت عالی دو سه پک از چپق مخصوص خودتون اونو مهمون کنین!

شاگرد قهوه چی راه افتاده بود که استوار رحمان خان هم سفارش کرد:

- مشدی نعمت، از قول منم بگو که اون قاطی هاشو بیشتر کنه که حسابی نشئه بشیم!

هر دو مشتی نعمت را با نگاه دنبال کردند که سفارش آن را به درویش رساند و او در حالی که چپق اش را از لای شولایش بیرون می آورد، نگاهی به آنها انداخت و دستی برایشان تکان داد و هر دو نیم خیز بلند شدند ... و نیمه تعظیمی به درویش کردند.

هنوز استکان چای دوم را تمام نکرده بودند که «مش نعمت» آمد و گفت:

- درویش گفتند، مجلس بی ریاست! افتخار بدین و تشریف ببرین پیش ایشان که بهتر بتوونه براتون چپق چاق بکنه!

فی الفور هر دو از جا برخاستند: «ای به چشم!» و راه افتادند طرف ته قهوه خانه.

مشتی نعمت گفت:

- این طوری بهتره! اون وقت می بینی هر کس و ناکسی توی قهوه خونه، هوس چپق می کنه! ولی هر کسی نمی توونه بی دعوت و سر خود، سر تخت درویش بنشینه!

میرزا باقر با درویش گنابادی وقتی که چند اتاق خانقاه اش را سفیدکاری می کرد ارادت پیدا کرده بود. وقتی «صفاعلی شاه گنابادی» می خواست

دستمزد او را بدهد او یک نقل از توی قندان بلوری او برداشت و گفته بود: «صفای شما، همین یه نقل واسه مزد من کافیه که شما منو قابل دونستید و به فقیری خانقاه قبول کردین!» از آن موقع گاه گذاری که به قهوه خانه می آمد، سری هم به درویش می زد و عرض ارادت می کرد. یک بار شب تولد حضرت علی به خانقاه رفته بود که جشن گرفته بودند و یکی دو دهن به قول خودش «کوچه باغی تهرانی در مدح امیرالمؤمنین» خوانده بود که خیلی از آواز او و به قول خودش «آواز شب لاتای تهرون» تعریف کردند.

وقتی استوار نایب خان که کلاه قلمبه آژانی اش را زیر بغل زده بود و زیر بغل میرزا باقر را گرفته و از قهوه خانه بیرون می آمدند، حسابی نشئه بودند و چند پک چپق به قول استوار «قاطی» درویش که با حشیش فرد اعلاء و تنباکو پر شده بود، آنها را در عالم هیروت پرواز می داد و روی پای خود بند نبودند و تلوتلومی خوردند که یکباره میرزا باقر به یاد «میکده قاراپط» افتاد:

- الانه جون میده که پیش قاراپط باشیم و حال بکنیم!

- کجای کاری الانه تو حالیم و تو حالت نیس، یکی از اون میکده قاراپط کجا و اینجاکجا...؟! اصلانمی کشیم تا کوه سنگی بریم! و اگر نه منم بدم نمی اومد که دو سه استکان اشک بلبلی بزنیم!

میرزا باقر دست استوار رحمان خان را گرفت و رو در روی هم ایستادند:

- میگن که میخونه دیگه توی مشهد آزاد شده ... همین نزدیکی جایی رو سراغ نداری؟! ... آخه من مدتی که به صرافت عرق خوری نیفتادم!

- چرا این دور و نزدیک، جایی که یه پیاله بزنم هست ولی صفای میخونه قاراپط جای خودشوداره ... راستی زن روسی اون چقدر با صفا بود، جای خواهرمون باشه کلی صفا داشت ... انگار ارمنی و اسمش هم تالار بود.

میرزا باقر هنوز توی نشئه حشیش و چپق درویش بود گفت:

- رحمان خان یه روزایی من خر شده بودم و خاطر خواه تالار شده بودم ... انقدر که خودمونی، بی ریاوبی شیشه و پیله با آدم رفتار می کرد.

استوار رحمان خان کلاهش را روی سرش گذاشت و ژست رسمی تری پیدا کرد مثل این که استنطاق می کند

پرسید:

- کار به جاهای باریکی که نکشید؟ - نه بابا، خودم از قاراپط خجالت می کشیدم ...! به خصوص که ناخوش بدی شده بود و زمین خورده بود و مدتی زمین گیر بود!

استوار رحمان خان انگار یاد موضوعی افتاده باشد، گفت:

- راستی! شنیدم که میکده اش رو بسته! یا می خواد ببندد که بره تهرون، میگه کار و کاسبی در اونجا بهتره!

- پس تا نرفته یه شب بریم سری بهش بزنیم!

آنها سلاسه سلاسه به یک پیاله فروشی رسیده بودند که رو دری شیشه های آن را انداخته بود و درش هم نیمه بسته بود.

جماعتی که روی میزها و جلوی پیشخوان «مسبو» استکان بالا می انداختند، با دیدن پاسبان شهربانی، یکهو جا خوردند. خود او هم فهمید و گفت:

- بنده هم مٹ شما! بزنید و شاد باشید گور بابای هر چه آدم مفتشه!

میرزا باقر گفت: بر خر مگس معرکه لعنت! ما از خودتونیم!

استوار رحمان خان به او اشاره کرد:

- اینجا میکده قاراپط نیست، خر خوری نکنی ها...؟! استکان به استکان!

وقتی که هر دو تا با چند استکان عرق دماغی تر کردند استوار رحمان خان سرش را نزدیک گوش میرزا باقر برد و پرسید:

- آقا باقر تو چقدر با این فامیلی که توی خونه اونا زندگی می کنی قاطی هستی؟!!

میرزا باقر با همه لولی حشیش و مستی عرق، جا خورد. گوشه دستش آمد که مأموران تأمینات از جیک و پیک عالم و آدم خبر دارند و نمی شود آنها را پرت انداخت:

- والله از شما چه پنهون من مدتی «خانم آقا» که چند سالی میشه شوهرش حاج میرزا غلامحسین فوت کرده، به صیغه خودم درآوردم که هم خودم سرو سامونی بگیرم و هم این زن بعد از اون خدایامرز تنها نباشه!

استوار رحمان خان استکان ها را پر کرد هر دو به سلامتی هم بالا

انداختند و آن چند نفری که توی پیاله فروشی بودند و خود مسبو انگار به هم سپرده باشند با قهقهه فریاد زدند: نوش!

هر دو تا برای آقایان عرق خورها دست تکان دادند ...

استوار رحمان خان آهسته گفت:

- خوشم اومد که بی شبله پیله حرفاتو زدی ... چون مأمورای ماکه چند وقت پیش راجع به اونا، مخصوصاً حاج محمد تحقیق می کردند درباره توهم گزارش داده بودند که «خانم آقا» صیغه میرزا باقر شده ... یه گزارش دیگه هم بود که می خوان اونو داماد سرخونه اشون کنند! ... دختر مرحوم حاج غلامحسین خراسونی الانه موقع شوهر کردنش ... میگن خیلی هم خوشگله!

میرزا باقر از خیر خودش و زن صیغه ای و دختر مرحوم حاج غلامحسین گذشت و آهسته پرسید:

- واسه چی درباره اونا، مخصوصاً حاج محمد آقا تحقیق می کردند؟ استوار در حالی که اکراه داشت زیاد حرف بزند ...

- همون قضیه بهلول و بلوای مشهد و اعدام استاندار و نایب التولیه و بقیه اش، می گفتند که پای چند تا از بازاری ها ... از جمله حاج محمد هم درکاره! ...

میرزا باقر زد روی شانه استوار رحمان خان:

- جان تو همه اش صوته! دروغه! ... اون تو کار تجارت زعفرونه ... لابد می خوان تیغ اش بزنند.

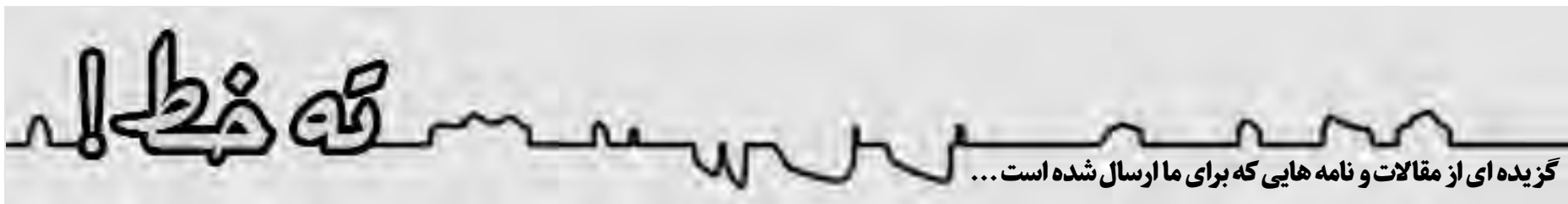
استوار مثل این که از حرفی که زده پشیمان شده گفت:

- اصلاً بی خیالش، فراموشش کن، اون پرونده به کلی بسته شده ...!

● «تنکه» نوعی شورت زنانه بود که از فرنگستان می آوردند و معمولاً رقاصه ها در کاباره و کافه های پاریس می پوشیدند و زنان تازه شیک شده و ثروتمند تهرانی هم نظیر آن را می خریدند و هم می دوختند و مخالفان رضا شاه از لچ تعویض کلا نمدی که مبدل به کلاه پهلوی شد، به این پوشش زنانه هم «تنکه پهلوی» می گفتند و متداول شده بود.

ادامه دارد





چرا کتاب نمی خوانیم؟!

«ما به کتاب خواندن عادت نکرده ایم. خواندن یک عادت است شبیه نفس کشیدن. به همین جهت است که همواره در خفقان دست و پا می زنیم و شگفت آن که می پنداریم که زنده ایم و نفس می کشیم...»

این را من نمی گویم. این را اهل قلمی می گوید که در تمامی عمر خود با کتاب و قلم و نوشتن و خواندن سروکار داشته است. این را دکتر صدرالدین الهی می گوید که اکنون دیگر پیر دیر روزنامه نگاری ماست.

در همین آمریکا؛ چند وقت پیش؛ من به خانه دوست هموطنی به مهمانی دعوت شده بودم. قرار بود دو سه روزی هم به اجبار در آنجا بمانیم. نمیدانم چه بر سرم آمده بود که یادم رفت کتابی؛ مجله ای؛ چیزی با خودم بردارم.

رفتیم مهمانی، شهرکی بود حوالی جنوب کالیفرنیا، با حال و هوایی روستایی، صاحبخانه مان اینترنت هم نداشت. لاجرم کامپیوتر مان به دردکاری نمی خورد. به عیال گفتم؛ کتابی؛ مجله ای؛ چیزی با خودت آورده ای؟ گفت: نوچ!

نشستیم به نشخوار خاطرات، یکی دو ساعتی که گذشت دیدم چیزی مثل خوره به جانم افتاده است. حال و حوصله برنامه های بشکن و بالا بنداز تلویزیون را هم نداشتیم. رفتم دورو بر خانه گشتی زدم بلکه کتابی؛ مجله ای؛ چیزی پیدا کنم. اما به قدرتی خدا، انگاری صاحبخانه مان اساساً میانه ای با کتاب نداشت.

از صاحبخانه کاغذ و قلمی خواستم تا شاید چیزی بنویسم. آقای صاحبخانه رفت و نیم ساعتی پیدایش نشد، بعد از نیم ساعت به سراغم آمد و با شرمندگی بسیار، خودکاری شکسته و صفحه زرد رنگی برایم آورد که گویا از دفتر تلفن شان کنده بود! چاره ای نداشتیم جز این که خودم را با دفتر تلفن شان سرگرم کنم.

خدا را صد هزار مرتبه شکر دفتر تلفن شان پرو پیمان بود و میشد روزها و شاید هفته ها نشست و اسم ها را خواند و داستان ها یافت! (چه خوب است که حکومت عدل اسلامی آقایان به خیل روزنامه نگاران و نویسندگانی که در سلول های انفرادی و بویناک می پوشند دستکم دفتر تلفنی بدهد تا طفلکی ها بنشینند و برای خودشان داستان بیافند). «ح – ر»

آیا واقعیت دارد؟

● بخشی از نوشته دکتر روح الله اقراری که پزشک روانشناس است به نقل از مجله «راه زندگی» برایتان می فرستم که ضمن چاپ آن، می خواستم بدانم آیا کسی از هموطنان این واقعیت سخت تلخ را تأیید می کند؟ مریم دانایی – لس آنجلس

طبابت ایرانیان در زندان های مخوف آمریکا!

«در سال های اخیر عده زیادی از پزشکان به علت کاهش درآمد و وجود سایر مشکلات مطب های خصوصی خود را تعطیل و جذب بازار پروتق طبابت در زندان های آمریکا شده اند (از جمله پزشکان ایرانی) و به جای خدمت به مردم عادی اجتماع، مهارت و توانایی های خود را در خدمت قاتلین، خلافکاران و ریبیست ها قرار داده اند. دولت آمریکا سالیانه چندین میلیون دلار از پول مالیات دهندگان را صرف بهداشت و درمان زندانیان می کنند در حالیکه گروه بزرگی از مالیات دهندگان خود از حداقل پوشش درمانی محرومند. سازمان بیمه های درمانی زندانیان استخدام اطبا کاملاً موفق بوده تا جایی که پزشکان خدمت در داخل زندان ها را به خدمت در خارج زندان کاملاً ترجیح می دهند. پزشکان جوان با حقوق یکصد و چهل هزار دلار در سال استخدام و از مزایایی مثل انتخاب ساعات مناسب کار، حقوق بازنشستگی و بیمه مال پرکتیس مجانی برخوردارند در سال های اخیر گروهی از اطباء ایرانی نیز به کادر پزشکان در زندان های آمریکا پیوسته اند. دکتر ایرج دوست و همکلاسیم یکی از همین اطباء است او سیزده سال قبل کار خود را در زندان مخوف سن کوئن تن در حوالی سانفرانسیسکو شروع کرد و گرچه نسبت به سایر اطبا این زندان جنبه ارشدیت دارد ولی به قول خودش چون از دیدن بیماران رضایت بیشتری نصیبش می شود هرگز کار اداری قبول نکرده و هر روز در کلینیک زندان سن کوئن تن پانزده تا بیست بیمار معاینه می کند. بیشتر بیماران او محکومین به جرائم سنگین مثل حبس های طولانی، حبس ابد یا قاتلین محکوم به اعدام هستند».

خری که در جام جم معروف شد!

ناگهان به لیست ممنوعه ها وارد می شوند.

این بازار آشفته در سینما و تلویزیون نیز به وفور دیده میشود. به طور مثال در بازپخش «دلشدگان» اثر به یادماندنی علی حاتمی در تلویزیون، تمامی سکانس ها سانسور میشوند، اما چند روز بعد سکانسی به مدت یک دقیقه، از ویولون زنی مردی یهودی اما ضد صهیونیسم به نمایش گذاشته میشود. «ابراهیم انتظار نژاد»

نمود. صدا و سیما مدعی شده است این کاراکتر بدآموزی رفتاری داشته و به این دلیل این شخصیت محبوب از کلاه قرمزی کنار گذاشته شده است.

طی سال های اخیر نمونه های فراوانی در عرصه های مختلف فرهنگی، هنری و اجتماعی از این پدیده، دیده شده است. آثاری که پس از سال ها انتشار و بدون ایجاد کوچکترین تغییری به

که خیلی زود توانسته بود یکی از محبوبترین کاراکترهای تلویزیون شود.

شبکه های جام جم و نمایش، در اقدامی مشابه از بازپخش قسمت ها و آیتم هایی که در آن «جیگر» حاضر بوده به طور کامل خودداری کرده اند. نکته قابل توجه آنکه، پیشتر و در ایام اعیاد مذهبی و پخش قسمت های جدید این برنامه نیز خبری از این کاراکتر بامزه

یکی از شخصیت های عروسکی محبوب در بازپخش ها حذف شده است. بنا بر این گزارش، شبکه های مختلف تلویزیون از جمله شبکه جام جم و شبکه نمایش، در حالی اقدام به پخش مجموعه کلاه قرمزی ۹۱ کرده اند که در بازپخش مجموعه، یکی از عروسک های محبوب به نام «جیگر» سانسور شده است.

این عروسک، خری بود به نام «جیگر»

«گفتم غم تو دارم، گفتا غمت سرآید، گفتمی یا نگفتمی؟ گفتمی یا نگفتمی؟ گفتمی یا نگفتمی؟» این حافظ بود به روایت «جیگر»، عروسک محبوبی که آخرین ورودی به فهرست سیاه سانسور جمهوری اسلامی ایران است. هفته گذشته میراث فرهنگی طی خبری اعلام کرد: در بازپخش مجموعه کلاه قرمزی ۹۱، «جیگر» ممنوع تصویر شده است!

چهره‌های آشنا:



«بایکوت» قلاده «طلایی»‌ها!

به تازگی خانم «باران کوثری» هنرمند سینما در معرض خشم و غضب «حزب الهی»‌های رژیم قرار گرفته است. اتهام وی «توهین و قصد برخورد فیزیکی» با یکی از بازیگران فیلم فرمایشی رژیم «قلاده های طلا» بوده است. حکومت اسلامی این فیلم را برای لاپوشانی و توجیه سرکوب بزرگ و فجیع خود پس از تقلب ۸۸ مرتکب شد و هنرمندان صاحب نام حاضر نشدند در آن بازی کنند و آنان که در این فیلم

نقشی گرفتند، به نوعی از جامعه هنری طرد شدند. به همین دلیل حضور یکی از آنها در جمع سینماگرانی که برای کمک به زلزله زدگان در محوطه تأثر شهر اجتماع کرده بودند، موجب شد که کمال تبریزی به یکی از «قلاده طلایی»‌ها به نام «علی رام نورایی» بازیگر دست چنم برخورد کند و سپس «باران کوثری» به وی توهین نمود و به گزارش سایت حکومتی «رجانیوز» و «قصد حمله نیز به این «ستاره»!! فیلم «قلاده...» را داشته است. چون به او «حسادت»!! می‌کرده و می‌خواستند چهره این ستاره را «تخریب» کند!! و علی نورایی قصد پیگیری قضایی این جریان را دارد.

در مقابل اکثر بازیگران و هنرمندان سینما با تأیید حرکت کمال تبریزی و باران کوثری قصد دارند نه فقط «علی رام نورایی» که تمام مزد بگیران «قلاده طلایی» را «بایکوت» کنند!

مربی سرگشته و امیدوار؟!

واقع این که گروهی از پیشکسوت های تیم فوتبال پرسپولیس و در رأس آنها علی پروین بازیکن و مربی با سابقه این تیم اعتقادی به «مربی خارجی» ندارند و به همین جهت است که «مانوئل روژه» سرمربی پرتغالی این تیم با پنجاه سال سابقه در فوتبال و ۳۶ سال مربیگری در این تیم «گیر» پیدا کرده و از بدشانسی حضور او این تیم پرآوازه را، از کمرکش رده بندی به انتهای آخرین امتیازی ها کشانده است. هفته گذشته بالاخره او مجبور شد به جریاناتی در تیم پرسپولیس اعتراف کند و گفت که «بعضی ها» نمی خواهند من موفق باشم و برخی نیز نمی خواهند پرسپولیس باقی باشد! او هنوز به حمایت مدیریت این باشگاه امیدوار است و روزهای خوش آینده، ولی تمام موجودیت او نه در آخر نیمه فصل که در سه بازی بعدی پرسپولیس روشن خواهد شد.



کیارستمی در «لندن»

یک بار دیگر فرصتی نصیب عباس کیارستمی فیلمساز متفاوت ایرانی شد و فیلم او «همچون یک عاشق» که در جشنواره ۲۰۱۲ کن (فرانسه) شرکت داشت، توانست جواز حضور در جشنواره معتبر فیلم لندن را نیز بگیرد و او در جمع بسیاری از کارگردان های معروف جهان شرکت داشته باشد. از ایران فیلم «یک خانواده محترم» ساخته مسعود بخشی در بخش مناظره جشنواره لندن پذیرفته شده است.



«گلشیفته» افغانی شد!

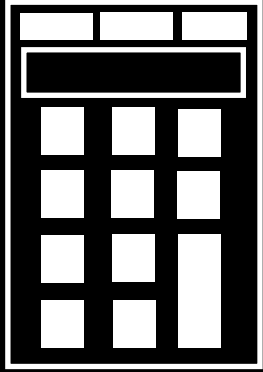
گلشیفته فراهانی هنرمندی که با برهنه کردن سینه های خود نه تنها تف به حجاب اسلامی انداخت بلکه این دکان رژیم تهران را مورد استهزا قرار داد. در یک فیلم به کارگردانی «عتیق رحیمی» کارگردان و نویسنده افغان تبار در فرانسه شرکت کرده است. این فیلم در جشنواره فیلم لندن که به تازگی متحول و مسابقه ای شده است، در بخش مسابقه شرکت دارد.

«گلشیفته» در فیلم «سنگ صبور» نقش یک زن افغانی را بازی می‌کند که از شوهر (معلول جنگی) خود مراقبت می‌کند.



افتخار زندان استبداد

با این که در نظام گذشته زنان و دختران بسیاری نیز در فعالیت های زیرزمینی ضد نظام و گاه عملیات تروریستی و بانک زنی (سازمان های مجاهدین و فداییان خلق) شرکت داشتند ولی در میان زنان زندانی در آن دوران ۳۷ سال فقط دو نام دیده می شود «حاجی ربابه» کلاهدار و اعدام زنی که بچه های «هووی» خود را کشته بود ... و اما رژیمی که متأسفانه با خروش زنان و بهره برداری از فعالیت کارساز آنان، پیروزی اش را تثبیت کرد، تابخواهید زنان را از هر طبقه و قشری به زندان اسیر کرد و یا به دار آویخت و تیرباران نموده است، به بهانه «اقدام علیه امنیت رژیم» و «توهین به مقدسات اسلامی». هفته گذشته «ژیلا بنی یعقوب» و «شیوا نظرآهاری» از روزنامه نگاران و فعالان حقوق بشر برای گذران پرشکنجه چندین و چند سال زندان و ۷۴ ضربه شلاق که «قاضی صلواتی» محکومشان کرده است به زندان برده شدند.



F.M. Razi

ACCOUNTING & TAX SERVICES - TAX INC.

خدمات حسابداری و مالیاتی رازی

مدیریت: فریدون مهران رازی

Enrolled Agent

با بیش سی سال سابقه

در امور حسابداری و مالیاتی

- انجام کلیه امور حسابداری و
- دفترداری با استفاده از کامپیوتر
- ایجاد سیستم کامل حسابداری
- از طریق کامپیوتر
- تهیه و تنظیم گزارشهای مالی جهت استفاده
- مدیریت، بانکها و سایر مؤسسات اعتباری
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی
- مؤسسات و اشخاص
- محاسبه حقوق کارمندان و Pay Roll Tax
- ما مناسبترین قیمت ممکن را
- به شما ارائه خواهیم کرد

(818)301-8100

Fax: (818)301-8101

20501 Ventura Blvd., #160

Woodland Hills, CA 91364

Crown Valley Market Place

مواد غذایی سالم و مورد اطمینان شما اینجا است!

27771 Center Drive

Mission Viejo, CA 92692

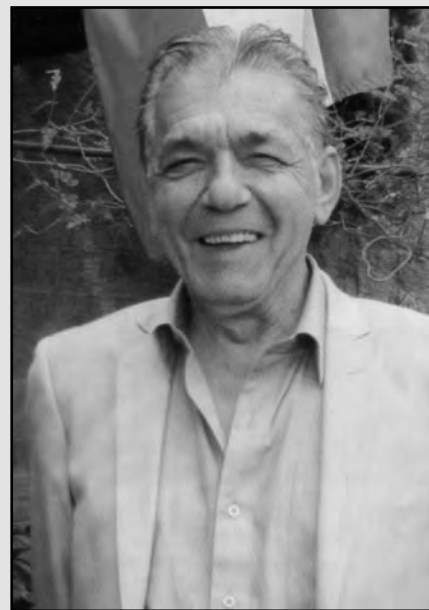
Tel: (949) 340-1010

محبوب بود، محبوب زندگی کرد، محبوب رفت و محبوب می ماند!



«مرد خبر» آخرین خبر را با «آخرین نفس» خود به رسانه ها فرستاد: نورالدین ثابت ایمانی مرگ تلخ را پذیرفت. گوینده ها در ایران از دیرباز از اهمیت و شهرت ویژه ای برخوردار بوده اند. شهرتی مانند هنرمندان معروف، چون آنان نیز بیشترین مخاطب را داشته اند. از کوکب پیرنیا تا رضا سجادی و تقی روحانی و اسدالله پیمان، محمد سعادت و مرحوم سلطانی و چهره های دیگر همیشه مورد توجه مردم بوده اند و همیشه به خصوص آن گویندگانی که جلوی دوربین تلویزیون بوده اند بیشتر سعی می کردند چون «ثابت ایمانی» با چهره ای صمیمانه، دوستانه و خودمانی بر قلب های هموطنان اثر بگذارند و محبوب باشند. چنین بود که خبر درگذشت ثابت ایمانی یک هفته چون

طوفان در لس آنجلس غوغا کرد به سراسر آمریکا، اروپا و کانادا و سپس به ایران رسید. او محبوب بود، محبوب ماند و محبوب رفت و محبوب در قلب های مردم می ماند درگذشت نورالدین ثابت ایمانی موجب اندوه فراوان ما شد. امیدواریم همسر، فرزندان، دوستان و دوستداران او تسلیت ما را بپذیرند. مدیر و سردبیر فردوسی امروز.



مرگی آرام همچون زندگی اش!

در سوک یک مرد نام آور رسانه ها، یک مرد آشنای دیگر پشت صحنه رسانه ها - نه به شهرت و معروفیت زنده یاد ثابت ایمانی. آرام چشمان خسته و جستجوگرش را بست: خسرو مسلح.

اولین خاطره خوبم از او در بدو ورود به لس آنجلس بود و روزی که به دفتر روزنامه «عصر امروز» آمد که مرا به نزد یک دوست دیرینه حمید مطهری شاعر، نویسنده و برنامه ساز معروف ببرد که یک رادیوی مستقل در این شهر داشت...

بعدها «خسرو» را در پشت همه رسانه ها، در برگزاری کنسرت ها، برنامه ریزی برای خواننده ها به نحو نوعی می دیدی، بیشتر در صدد رفع مشکلی، باز کردن گره کوری و قفلی و یاری رسانی به رسانه ای و هنرمندی، بی توقع و با یک

متانت طبع، آرام سیگار به لب می آمد و سلامی و والسلام. با همین حالت و به همین کوتاهی چند روز پیش از خبر درگذشتش او را در کانال یک و در اتاق خود دیدم گفت: آمده بودم، شما را ببینم و بروم! همین! و رفت. دیدار به قیامت! «پ»

هفته نامه «فردوسی امروز» را مشترک شوید

«فردوسی امروز» در راستای آزادی و دموکراسی با همکاری نویسندگان ارزشمند و اندیشمندان آزادیخواه

ویزا و مستترکارت پذیرفته می شود و در صورت پرداخت با کارت، لطفاً شماره خود را گذاشته تا با شما تماس حاصل نماییم و یا می توانید ایمیل کنید. Ferdosiemrooz@gmail.com
(Ferdosi Emrooz: در وجه)

WEEKLY PUBLICATION

Issue: 120

Date: September 12, 2012

Editorial & Production

Publisher: Assal Pahlevan

Editor: Abbas Pahlevan

Editorial, Advertising &
Subscription Office

Ferdosi emrooz

19301 Ventura Blvd, #203

Tarzana, CA 91356

Tel: (818)-578-5477

Fax: (818)-578-5678

Email: ferdosiemrooz@gmail.com

Website: www.ferdosiemrooz.com

آمریکا: برای یک سال باپست سریع: \$ ۲۲۵ شش ماه باپست سریع: \$ ۱۱۵

کانادا: برای یک سال باپست سریع: \$ ۲۷۵ شش ماه باپست سریع: \$ ۱۴۰

اروپا: برای یک سال باپست سریع: \$ ۳۶۵ شش ماه باپست سریع: \$ ۱۸۵

Name:
نام

Last name:
نام خانوادگی

Address:
آدرس پستی

Country:
کشور

Telephone:
تلفن

هفته نامه فردوسی امروز

سردبیر: عباس پهلوان

مدیر مسئول: عسل پهلوان

تدارکات: رضا پهلوان

گرافیک: آرتور آزاریان

عکاس: فریدون میرفخرانی

تایپ: حمیرا شمسیان

امور بازرگانی: ونوس

facebook

Ferdosi Emrooz

مراکز فروش مجله «فردوسی امروز»

Rose Market 6153 SW Murray Blvd., Beaverton OR 97008 (503) 646-7673	Time Co.(Sepide) 62 Ter Rue Des Ent. Paris 75015 France (01)45-781324	Caspian market 9191 Baltimore National Pik Ellicott City, MD 21042 (410) 313-8072	Perspolis Market 327 S. Rancho Santa Fe Rd. San Marcos, CA 92078 (760) 761-0555	Westwood Music 1355 Westwood Blvd., #1 W.L.A CA 90024 (310)473-4980	Shayan Market 3801 West PCH Torrance, CA 90505 (310) 375-5597
Ketab Corporation 1419 Westwood Blvd, Los Angeles, CA 90024 (310) 477-7477	Star Market 12146 Santa Monica Blvd Los Angeles, CA 90025 (310) 820-6064	Tehran Market 1417 Wilshire Blvd Los Angeles, CA 90403 (310) 393-6719	Q Market 17261 Vanowen St Van Nuys, CA 91406 818-345-4251	Selin Food Bazaar 469 W. Broadway Glendale, CA 91204 (818) 956-1021	Crown Valley Market 27771 Center Drive Mission Viejo, CA 92692 (949) 340-1010
Kolbeh Ketab 1518 Westwood Blvd, Los Angeles, CA 90024 (310) 446-6151	Tochal Market 1418 Westwood Blvd Los Angeles, CA 90024 (310) 441-1041	Super Saman Market 6003 Fallbrook Ave Woodland Hills, CA 91367 (818) 347-8002	ARA Grocery 1021 E. Broadway Glendale, CA 91205 (818) 241-2390	Wholesome Choice 18040 Culver Dr. Irvine, CA 92612 949- 551- 4111	Super Irvine 14120 Culver Dr # A2E, Irvine, CA 92604 (949) 552-8844
Pars Book, INC. 1434 Westwood Blvd, Los Angeles, CA 90024 (310) 441-1015	Glatt Kosher Market 11540 Santa Monica Blvd, Los Angeles, CA 90025 (310) 473-4435	Woodland Hills Market 19964 Ventura Blvd, Woodland Hills, CA 91364 (818) 999-3003	Hawthoren Market 24202 Hawthoren Blvd., Torrance CA 90505 (310) 373-4448	Jordan Market 24771 Alicia Pkwy # A, Laguna Hills, CA 92653 (949) 770-3111	Mission Ranch Market 23166 Los Alisos Blvd, Mission Viejo, CA 92691 (949) 707-5879

VENTURE FARM



سرمایه گذاری و کمک به شرکتهای تکنولوژی جوان

VentureFarm.com